

جشن نامه هفتادسالگی  
حسن یوسفی اشکوری

# از میان مردم و در کنار مردم

علی افشاری، محمدجواد اکبرین، عبدالعلی بازرگان، طاها پارسا، محسن تلغری زاده، نیره توحیدی، مریم سطوت، معصومه شاپوری، اسفندیار طبری، پیمان عارف، کاظم علمداری، رضا علیچانی، حسن فرشتیان، محسن کدیور، کاظم کردوانی، علی کلایی، نصرالله لشتی، محسن متقی، مهدی ممکن، هادی موتمنی، علی اکبر موسوی (خوئینی)، محسن نکومنش، مهدی نوربخش، محمدرضا نیکفر



جشن نامه هفتادسالگی حسن یوسفی اشکوری

# از میان مردم و در کنار مردم



جشن نامه هفتادسالگی حسن یوسفی اشکوری

# از میان مردم و در کنار مردم

### عنوان کتاب:

جشن‌نامه هفتادسالگی حسن یوسفی‌اشکوری

### از میان مردم و در کنار مردم

نویسنده(گان): علی افشاری، محمدجواد اکبرین، عبدالعلی بازرگان، طاها پارسا، محسن تلغری‌زاده، نیره توحیدی، مریم سطوت، معصومه شاپوری، اسفندیار طبری، پیمان عارف، کاظم علمداری، رضا علیجانی، حسن فرشتیان، محسن کدیور، کاظم کردوانی، علی کلایی، نصرالله لشنی، محسن متقی، مهدی ممکن، هادی مومنی، علی‌اکبر موسوی(خوئینی)، محسن نکومنش، مهدی نوربخش، محمدرضا نیکفر



طراحی جلد و صفحه‌بندی: دفتر گرافیک مرغ‌دریایی [www.seagullstyle.com](http://www.seagullstyle.com)

مشخصات چاپ: چاپ نخست، دی ۱۳۹۸ (ژانویه ۲۰۲۰)، پاریس، فرانسه، ۱۶۴ صفحه

حق نشر الکترونیکی و کاغذی کتاب محفوظ است.

بازنشر مقالات با ذکر مأخذ آزاد است.

جشن نامه هفتادسالگی حسن یوسفی اشکوری

## از میان مردم و در کنار مردم

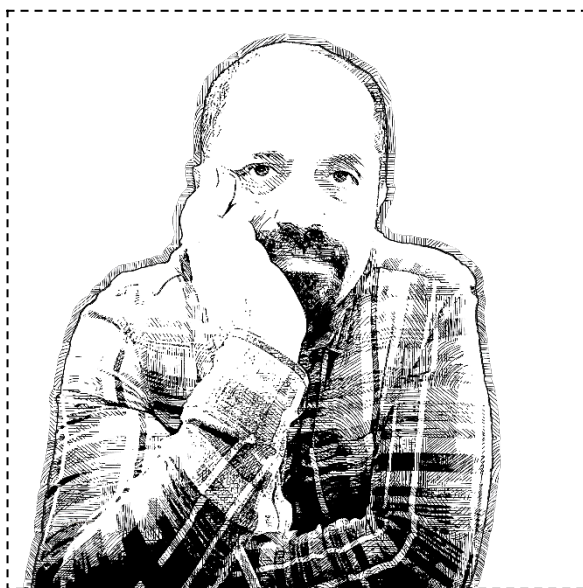
علی افشاری، محمدجواد اکبرین، عبدالعلی بازرگان، طاها پارسا، محسن تلغری زاده، نیره توحیدی، مریم سطوت، معصومه شاپوری، اسفندیار طبری، پیمان عارف، کاظم علمداری، رضا علیجانی، حسن فرشتیان، محسن کدیور، کاظم کردوانی، علی کلایی، نصرالله لشنی، محسن متقی، مهدی ممکن، هادی موقهنی، علی اکبر موسوی (خوئینی)، محسن نکومنش، مهدی نوربخش، محمدرضا نیکفر



## فهرست |

- یوسفی اشکوری، آبروی روحانیت | علی افشاری | ۹
- اشکوری و پروای قدرت دینی | محمدجواد اکبرین | ۱۳
- ماهی گیلان در دریاچه نمک قم! | عبدالعلی بازرگان | ۱۹
- «تاریخ» یوسفی اشکوری را «روشن فکر» کرده | طاها پارسا | ۲۳
- از اشکور تا بن | محسن تلغری زاده | ۲۷
- احترام و اعتماد به اندیشمندی تحول آفرین | نیره توحیدی | ۳۳
- اول او دستش را دراز کرد... | مریم سطوت | ۴۱
- آیا پایان شب سیه، سپید است؟! | معصومه شاپوری | ۴۵
- یوسفی اشکوری به عنوان روشنفکر دینی | اسفندیار طبری | ۵۵
- حافظ قدسیت امر قدسی | پیمان عارف | ۶۳
- اشکوری با مردم و در کنار مردم ماند! | کاظم علمداری | ۶۹
- یک زندگی سراسر ارتداد؛ معرفتی و وجودی | رضا علیجانی | ۷۱
- تبارشناسی کنشگران حوزه دین؛ از سنت گرایان تا نواندیشان | حسن فرشتیان | ۸۳
- هفتادسالگی یک دوست | محسن کدیور | ۹۷
- برای دوست | کاظم کردوانی | ۱۱۳
- عزیز همیشه حاضر | علی کلایی | ۱۱۹
- یوسفی اشکوری روحانی دوست داشتنی | نصرالله لشنی | ۱۲۵
- دیانت و آزادگی | محسن متقی | ۱۲۹
- یوسفی اشکوری دانش پژوه تشیع علوی | مهدی ممکن | ۱۳۳
- دغدغه دار همیشگی سعادت مردم ایران | هادی مؤتمنی | ۱۴۱
- اخلاق سیاسی یوسفی اشکوری الگویی برای فعالین مدنی | علی اکبر موسوی (خوئینی) | ۱۴۵
- مرام، اخلاق و دگرپذیری | محسن نکومنش | ۱۴۹
- شانس های زندگی | مهدی نوربخش | ۱۵۵
- فضیلت خیرخواهی | محمدرضا نیکفر | ۱۵۷





## یوسف اشکوری، آبروی روحانیت

علی افشاری

حجت الاسلام حسن یوسفی اشکوری بی تردید یکی از چهره‌های اثرگذار تاریخ چهار دهه اخیر ایران است که از زوایای مختلف نقش خود را بر زمانه ثبت کرده است. ایشان اگرچه به ناحق و در تصمیمی سیاسی و غیرقانونی توسط دادگاه ویژه روحانیت در سال ۱۳۸۰ خلع لباس شد اما به نظر من از روحانیونی بوده که باعث آبروی این تشکیلات سنتی و کهن سال در ایران شده است. یوسفی اشکوری‌ها حجت‌هایی هستند که روشن می‌سازد برخورد یکپارچه منفی با روحانیت غلط است .

اما به لحاظ شخصی آشنایی من با آقای یوسفی اشکوری و ارتباط با وی دیرینه است. زمانی که نوجوان بودم و شیفته دکتر علی شریعتی، یوسفی اشکوری برایم چهره جذاب و الهام بخشی بود. پاسخ وی به ابوالحسن منذر در حمله به دکتر شریعتی که در

چارچوب دفاع از انتقادات آیت‌الله مرتضی مطهری نوشته شده بود، دروازه‌آشنایی من با روحانی‌ای شد که بر تلفیق ملیت و مذهب و سنت و مدرنیته تأکید داشت. رویکرد وی برای من که سمت‌گیری مشابهی داشتم و ایرانیت و اسلام در قالب قرائت انسانی و مدرن برایم مهم بود، جذابیت داشت. از آن مقطع به بعد نوشته‌های وی را دنبال کردم که بعد از ورود به دانشگاه پل تکنیک جدی‌تر شد.

گاهنامه احیا و نوشته‌هایش در دائره‌المعارف بزرگ اسلامی و تشیع ارادت من به وی را بیشتر کرد. سخنرانی‌های او در منزل دکتر پیمان و یا دیگر مناسبت‌هایی که ملی-مذهبی‌ها مراسمی را برگزار می‌کردند باعث شد تا او را از نزدیک ببینم و روشن‌بینی و نگاه انتقادی‌اش بیشتر توجهم را جلب کند. سخنرانی وی در اردوی انجمن اسلامی دانشجویان پلی‌تکنیک رابطه‌ام را افزایش داد همچنین تعاریف مثبت دکتر رضا رضانی خورشید دوست استادم در دانشکده صنایع پلی‌تکنیک از سجایای شخصیتی حاج‌آقا اشکوری علاقه‌ام را بیشتر کرد.

اما اولین آشنایی چهره به چهره ما در جریان دعوت از وی برای سخنرانی در دانشگاه پلی‌تکنیک در سال ۱۳۷۴ به وقوع پیوست که توانستیم علیرغم مخالفت دانشگاه و درگیری با انتظامات دانشگاه وی را برای اولین بار بعد از سال‌های غم‌ناکی در مجلس اول وارد محیط‌های دانشگاهی بکنیم و منع غیرقانونی و ناموجه حکومت را بشکنیم. در جریان این دعوت به منزل ایشان رفتم زندگی ساده و خالی از تجمل ارادتم را بیشتر ساخت که آزادی، حریت و عدالت‌خواهی عملی علیرغم اینکه نماینده مجلس بود، باعث شده بود به مادیات و جذابیت‌های قدرت بی‌اعتنا باشد.

شکل‌گیری جنبش اصلاحی دوم خرداد روابط ما را نزدیک‌تر کرد. مقالات وی در نشریات و سخنرانی‌های کوبنده‌اش بخصوص در جریان قتل‌های زنجیره‌ای و مراسم یادبود زنده‌یادها داریوش فروهر و پروانه اسکندری وی را به نقطه امید کسانی که دل در گرو توسعه سیاسی و تسهیل شرایط برای گذار به دموکراسی داشتند، بدل ساخت. شجاعت، سوابق مثبت، دانش نظری و مهارت در سخنرانی ویژگی‌هایی بود که باعث شد یوسفی‌اشکوری چهره‌ای تأثیرگذار در عرصه سیاسی ایران در دهه‌های هفتاد و هشتاد شود. کنفرانس برلین تجربه مشترک دیگر حضور ما بود که از نزدیک شاهد نگاه مثبت وی به ایرانیان خارج از کشور و تلاش عملی برای فروریختن دیوار و مرزبندی‌های کاذب بین فعالان سیاسی داخل و خارج بودم. منتهی میانه‌روی وی باعث خشم گروه‌های

افراطی اپوزیسیون شد. در بازگشت به ایران که مشوق ایشان بودم، تدروهای داخل انتقام فعالیت‌های روشنگرانه و مبارزه خستگی‌ناپذیر وی با استبداد دینی را یکجا گرفتند. صدور حکم اعدام که البته در دادگاه تجدیدنظر تأیید نشد، اوج کینه‌توزی نهاد ولایت‌فقیه از این روحانی انقلابی و دین‌داری را نشان داد که از دمکراسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر دفاع می‌کرد و به حکومت توصیه می‌نمود که باید حقوق شهروندی مردم را پاس بدارد.

ولی مهم‌ترین رابطه من با حاج‌آقا اشکوری که مشی و سیره کاملاً متمایزی از یک روحانی تپیکال و سنتی داشت، در جریان بازداشت در پرونده موسوم به "براندازی" توسط اطلاعات موازی بود. ایشان در میانه دوران بازداشت در سلول انفرادی به مجاورت من در بخش ویژه بازداشتگاه امنیتی ۵۹ سپاه بود که من و مهندس عزت‌الله سبحانی بعد از گذراندن سه ماه از بازداشت و حبس انفرادی به آنجا منتقل شده بودیم. حاج‌آقا جایگزین مهندس سبحانی شد که به دلیل حمله قلبی به بیمارستان خاتم‌الانبیا اعزام شده بود. یکی از نگهبان‌ها یا از سر تنبلی و یا همراهی درهای سلول‌ها را باز می‌گذاشت تا برای دستشویی رفتن مجبور به باز کردن سلول‌ها نشود و آسوده‌خاطر به اتاق خود می‌رفت و بعد از قفل‌کردن در حائل بین اتاقش و سلول‌های ما می‌خوابید. این فرصت باعث دیدار و گفتگوی من با حاج‌آقا شد که برای من بسیار مغتنم بود.

من در دورانی بودم که بعد از شکست اولیه می‌کوشیدم تا مقاومت‌م را بازیابم. حضور آقای اشکوری موقعیت بسیار ارزشمندی بود تا در سایه راهنمایی‌ها و قوت قلب‌های وی اراده‌ام در روشنگری و ایستادگی در برابر تیم بازجویان و مقامات اطلاعات موازی تقویت شود و در ضرورت افشاگری در خصوص بدرفتاری‌ها، شکنجه‌ها و مصاحبه تلویزیونی اجباری ثابت‌قدم‌تر شوم. در این مدت که در حدود دو هفته طول کشید، ابعاد بیشتری از صفای وجود، شرافت و آزادگی این انسان حق‌طلب و مبارز برایم آشکار شد. موفقیت‌م در شکستن توطئه و سناریوی امنیتی‌های وابسته به نهاد ولایت‌فقیه و ناکامی آن پروژه ضد انسانی را به میزانی مدیون ارشادات و قوت قلب حاج‌آقا اشکوری هستم. هنوز صدای محکم و دل‌نشین وی در گوشم هست که من را به تأمل در آیه قران دعوت می‌کرد؛ ان الله يدافع عن الذين آمنوا .

بعد از آزادی از زندان بارها باهم خاطرات شیرین آن دوران را یادآوری می‌کردیم که البته درنهایت لو رفتن ارتباط ما باعث تبعید ایشان به سلول انفرادی در بخش بزرگ‌تر و عادی

زندان ۵۹ شد. البته در سال‌های بعد بین دیدگاه‌های سیاسی ما تا حدی فاصله افتاد ایشان کماکان بر اصلاح‌طلبی پارلمان‌تاریست باور داشت و نسبت به اصلاح‌طلبان دولت‌محور خوش‌بین بود اما من مدافع اصلاحات ساختاری بودم و از عبور گفتمانی و سیاسی از سید محمد خاتمی دفاع می‌کردم.

خروج از کشور باعث شد تا مدت‌ها از دیدار حاج‌آقا اشکوری محروم شوم اما بعد از خروج ایشان از کشور در واشنگتن دی سی هم‌دیگر را دوباره ملاقات کردیم. در فرصت حضور در خارج از کشور آقای اشکوری به فعالیت‌های سیاسی روشنگرانه، انتقادی و بحث‌های نظری خود در چارچوب نوگرایی دینی ادامه داده است. نوشته‌ها و مقالات ایشان در حوزه مطالعات تاریخی معاصر، تأملات نظری برای علیه بر موانع سازگاری دین و دموکراسی، برداشت‌های انسانی و عدالت‌طلبانه از معارف دینی، مباحث معطوف به گذار مسالمت‌آمیز به دموکراسی در ایران در خور توجه بوده و مباحث در این حوزه‌ها را غنی ساخته است.

ایشان از استوانه‌های جریان سیاسی ملی-مذهبی هستند. ویژگی خاص آقای یوسفی‌اشکوری پویایی و عدم تعصب در اندیشه ورزی و مباحث گفتمانی است. در این مدت از گفتمان ایدئولوژیک دینی که مورد توجه ایشان در دوران اولیه سیاست ورزی و اندیشه پردازی بوده است، فاصله گرفته و علیرغم حفظ برخورد مثبت با میراث فکری دکتر علی شریعتی و جمع کردن دین‌داری با زیست مدرن و آزادی‌خواهی اما به روی تحولات فکری و گفتمانی گشوده بوده است و سعی کرده خود را با گفتمان زمانه تطبیق دهد.

اما به نظر من آنچه ایشان را برجسته می‌سازد در دیدگاه‌های سیاسی، مذهبی و اندیشه ورزانه نیست بلکه منش و ویژگی‌های شخصیتی‌شان است که مدارا، رواداری، تکرنگرایی سیاسی، باور به عقل جمعی، دوری از آفات قدرت، نگاه ملی، مردم‌داری و باور قلبی به حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش اضلاع مختلف آن را تشکیل می‌دهد. او به حق ادامه‌دهنده راه بزرگانی چون مهندس مهدی بازرگان و آیت‌الله سید محمود طالقانی است. یکی از بدترین و ماندگارترین میراث شوم استبداد محروم کردن کشور از شخصیت‌های مؤثری چون یوسفی‌اشکوری است که امیدوارم مفارقت ایشان از میهن بیش از این به درازا نکشد.



## اشکوری و پرواے قدرت دینے

محمد جواد اکبرین

حسن یوسفی اشکوری طی نیم قرن از عمر هفتادساله اش هم روشنگر و هم کنشگر بوده و از همراهی با حکومت اسلامی با هدف «تأمین عدالت و معنویت» راه درازی پیموده تا به ایستادن در مقابل حکومت اسلامی باز هم با هدف تأمین عدالت و معنویت برسد. او از همان مجلس اول پس از انقلاب ۵۷ که نمایندگی مردم را بر عهده داشت تا همین امروز که در هجرت تبعیدی اش زندگی می کند همواره با همین هدف زیسته و مواهب قدرت را به پای همین هدف از دست داده و تحمل حکم ناکام اعدام و سالها زندان و هجران وطن، نشان های کوچکی از حیات بزرگ و پرفراز و نشیب اوست. اشکوری به ویژگی طی دو دهه اخیر بیشترین همت خود را صرف پرداختن نظری به تاریخ و اهمیت تجربه ی پروتستانتیسم در اصلاح و تغییر سرنوشت ایران و اسلام کرده و پروای قدرت دینی داشته است.

در این یادداشت که افتخارِ تبریک تولد هفتادسالگی ایشان را دارد به‌طور خاص به این جنبه از حیات و هویت نظری او می‌پردازم و در جایگاه فرزند کوچک ایشان تأملی را به‌اجمال مطرح می‌کنم.

\*\*\*

اشکوری چنانکه خود روایت می‌کند در نوامبر سال ۲۰۰۸ به دعوت پروفیسور گروونه رئیس دانشکده پروتستانی شهر رم در محل دانشکده با او و تنی چند از استادان آن دیدار و ساعت‌ها گفتگو می‌کند و از گذشته و حال پروتستان‌های ایتالیا و دیگر نقاط جهان و نیز درباره جنبش اصلاح دینی جهان اسلام و پروتستان‌های مسلمان می‌گوید. پروفیسور گروونه از او می‌خواهد در این‌باره مقاله‌ای بنویسد و اشکوری در اجابت دعوت او مطلبی مفصل می‌نویسد که در بخشی از آن می‌گوید:

«گرچه در مسیحیت از همان آغاز، دین و قدرت سیاسی و حکومت نه‌تنها یکی نبودند بلکه نظراً و عملاً و به‌طور رسمی جدا بودند و لذا نه پاپ‌ها رسماً مدعی قدرت سیاسی و فرمانروایی و سلطنت بودند و نه پادشاهان و حکومتگران رسماً مدعی مقام مذهبی و پاپی و اسقفی بودند اما درعین‌حال از دوران رسمی‌شدن دین مسیحی در سده چهارم میلادی در بیزانس و قدرت یافتن و استقرار نهادی مهمی مانند کلیسا و تشکیل سازمان قدرتمند روحانی، به‌تدریج نهاد رسمی روحانی و مقام پاپ عملاً فرمانروا و شاه شاهان در اروپا و در کل جهان مسیحی شد، به‌گونه‌ای که در قرون وسطی یعنی حدود هزار سال شاهان و فرمانروایان مسیحی در تمام سطوح، مشروعیت سیاسی خود را از مذهب و نهاد کلیسا اخذ می‌کرده و در نتیجه خود را زیرمجموعه نهاد دین و کلیسا تعریف می‌کردند. تصویر "شهر خدا"ی سنت آگوستین در سده پنجم میلادی به‌صورت "آرمان‌شهر مسیحی" درآمد و در آن شهر خدا تمام امور دین و دنیا باوجود تفکیک بین آن دو درنهایت زیرمجموعه دین و کلیسا قرار گرفت. اما در جنبش اعتراضی لوتر و لوتری‌ها، به‌طور روشن و دقیق بین دین و دنیا و دین و قدرت و مذهب و حکومت تمایز نهاده شد و کوشش‌های فراوان صورت گرفت تا اثبات شود که جدایی کامل بین دین و حکومت و احتراز نهاد روحانی از هر نوع دخالت در امور حکومتی و سیاسی هم به سود دین است و هم به سود حکومت و مردم. به لحاظ عملی نیز در جدال پیدا و پنهان دیرین بین فرمانروایان و شاهان با نهاد روحانیت و پاپ‌ها، لوتری‌ها جانب فرمانروایان عرفی را گرفتند و به سود آنان عمل کردند و این جانب‌داری از حکومت عرفی درنهایت و در

روزگاران بعد و در سده‌های هجدهم و نوزدهم به سود عرفی‌گرایی و دموکراسی و تأمین حقوق بشر تمام شد. این رویکرد لوتری و پروتستانی گرچه در آن زمان با مخالفت شدید نهاد کلیسا مواجه شد اما به تدریج روحانیت کلیسایی و پاپ‌ها نیز به همین نتیجه رسیدند و در اواخر سده بیستم کاتولیک‌ها نیز به آن گردن نهادند. و اما در جهان اسلام تنها مدافعان عرفی‌گرایی و انفکاک بین دین و دولت جریان اصلاحگری دینی یعنی همان پروتستان‌های مسلمان بودند. محمد عبده و علی عبدالرزاق در مصر از کوشندگان این راه بودند. عبده نخستین مصلح و عالم دینی بود که صریحاً اعلام کرد و گفت که حکومت خصلت مدنی دارد نه شرعی. البته در این زمینه افراد یکسان فکر نمی‌کردند. برخی (مانند عبده و عبدالرزاق) به کلی دین را از سیاست جدا می‌دانستند و برخی دیگر (مانند اقبال و شریعتی) دین اسلام را از حکومت جدا می‌دانستند و به حکومت شرعی و تئوکراتیک اعتقاد نداشتند اما بین دین و سیاست جدایی نمی‌دیدند و بر این باور بودند که می‌توان از نوعی "اسلام اجتماعی" سخن گفت. اما باید افزود که اکنون با گذشته متفاوت است و در حال حاضر تمام نوآندیشان مسلمان هر نوع حکومت دینی (تئوکراتیک) را نفی می‌کنند و به‌طور کلی از اسلام سیاسی فاصله گرفته‌اند». (از مقاله پروتستان‌تیسیم اسلامی در ایران و جهان اسلام).

\*\*\*

طی یک دهه بعد از این مقاله و تصویری که اشکوری از تاریخ و تجربه پروتستان‌تیسیم به دست می‌دهد او در نوشته‌ها و گفتارهایش تلاش می‌کند تا راه‌های رسیدن نهاد دین به قدرت سیاسی را ببندد و در ترجیح «ایفای نقش دین در قلمرو جامعه مدنی» به‌عنوان «منطقه حائل بین دولت و حکومت و مردم» بکوشد.

او البته از حق مؤمنان در تشکیل «حزب سیاسی» دفاع می‌کند و در مقاله‌ای که به مناسبت چهل‌سالگی انقلاب ۵۷ نوشته بر خطرات و آفات این راه نیز تأکید می‌کند تا «نقض غرض» نشود :

«مؤمنان به یک دین و ازجمله اکثریت مسلمان در جوامع اسلامی و ازجمله ایران، حق تشکیل حزب سیاسی دارند و در صورت رعایت قواعد دموکراسی و قانونی می‌توانند در مدیریت کشور و در قوای رسمی فعالیت کنند. با این حال برای تحقق برابری حقوقی، لازم است که چند اصل رعایت شود. اول این‌که، احزاب و سازمان‌های سیاسی اسلامی (به‌ویژه اگر بخواهند از پسوند اسلامی استفاده کنند) نباید برای خود "حق ویژه" فائل

شوند. حق ویژه تحت هر بهانه‌ای ناقض حقوق شهروندی است. دوم این‌که استفاده از معتقدات دینی و یا ادله مذهبی در اسناد درون‌حزبی مجاز خواهد بود و شاید هم گریزناپذیر (همان‌گونه که احزاب دیگر و یا احزاب کمونیستی و سوسیالیستی و یا احزاب دموکرات مسیحی اروپایی چنین می‌کنند) اما در مواجهه با رقیبان حزبی (به‌ویژه در سه قوه) مجاز نیستند از باورهای مذهبی و یا با استناد به ادله درون دینی سود ببرند. چرا که این رویکرد، آشکارا در تعارض با برابری حقوقی آحاد مردم و به‌ویژه اقلیت‌های اعتقادی حزبی است و در صورت تحقق، جدال‌ها و رقابت‌های قانونی را از دایره مشروع و سالم قانونی خارج می‌کند و به نزاع‌های فرقه‌ای و مذهبی و ایدئولوژیک دامن می‌زند و وحدت ملی و خیر عمومی را به مخاطره می‌اندازد و این آشکارا نقض غرض است. چنان‌که از باب نمونه، حزب کمونیست نمی‌تواند در احتجاج‌های سیاسی و یا قانونی (مثلاً در پارلمان) به منابع مسلکی خود یا در استدلال‌ها از اقوال ایدئولوگ‌های خود استناد کند و از رقیبان انتظار اقناع و تسلیم داشته باشد.»

اشکوری در همین مقاله هشدار می‌دهد: «تشکیل احزاب اسلامی در کشورهایی با اکثریت مسلمان، امر خطیری است و به نظر می‌رسد اگر این احزاب به‌واقع و صادقانه به آزادی‌ها و دموکراسی و حقوق بشر وفادار باشند، می‌توانند به آموزش مؤمنان برای پذیرش دموکراسی و نظام حقوقی برابر کمک کنند و در نهایت تسهیل‌کننده دموکراتیزاسیون و مدنیت مدرن در جوامع مذهبی باشند ولی اگر چنین نباشد و برخی مؤمنان سر آن داشته باشند که از نردبان رأی و انتخابات بالا بروند و بعد به هر بهانه‌ای (ازجمله وجود اکثریت مسلمان در کشور) برای خود حق ویژه بخواهند و حقوق اقلیت‌ها را نقض کنند و به دیکتاتوری مذهبی متوسل شوند، فاجعه بزرگی رخ خواهد داد (چنان‌که در دوران معاصر غالباً چنین شده است). با این حال، آنچه مطلوب‌تر است، ایفای نقش دین در قلمرو جامعه مدنی (منطقه حائل بین دولت و حکومت و مردم) است.»

(از مقاله «برآمد یک تجربه: امتناع حکومت دینی در چهلمین سال انقلاب»، ۱۷ بهمن ۹۷، سایت زیتون)

\*\*\*

با این حال پرسش‌هایی باقی می‌ماند که دست‌کم من در آراء جناب اشکوری پاسخ آن را نیافته‌ام. مثلاً این پرسش که اگر قرار نیست حزب دینی به دنبال به قدرت رساندن دین

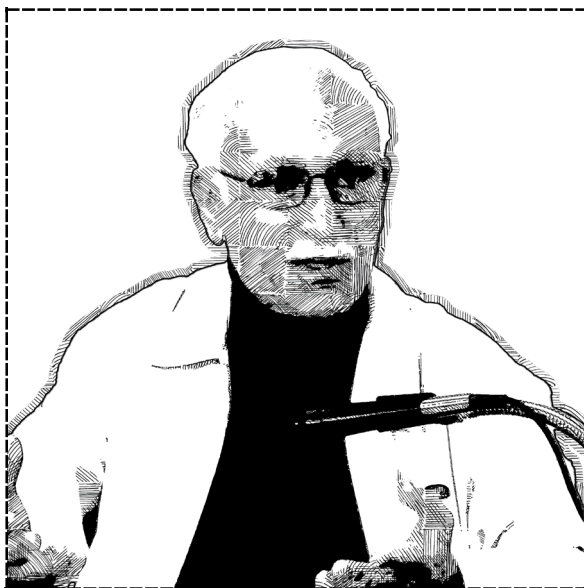
باشد پس کارکرد حزب دینی دقیقاً چیست؟ اگر مراد این است که حزبی با عضویت دین‌داران تشکیل شود که به قدرت سکولار ملتزم باشد و نگذارد قوانین دینی بر شهروندان حکومت کند پس هویت دینی حزب به چه معناست و مثلاً چرا نباید غیردینداران و یا پیروان سایر ادیان و طوائف در چنین حزبی عضو باشند؟ اگر می‌توانند عضو باشند که باز این پرسش تکرار می‌شود که «هویت دینی حزب به چه معناست؟». اما اگر منظور از حزب دینی، فقط داشتن پرچم و شعار دینی است باید دقیقاً روشن شود که مرز میان «شعار دین» و «شعائر دین» در چنین حزبی کجاست؟ اگر مثلاً قرار نیست با شرکت این حزب در انتخابات، به قدرت رساندن شعائر دین تبلیغ و به رأی گذاشته شود پس حزب دینی قرار است دقیقاً چه چیزی را تبلیغ کند؟ روشن است که «تعظیم شعائر الهی» (مضمون آیه ۳۲ سوره حج) در قالب تشکلهای مدنی و انجمن‌ها کاملاً قابل دفاع است و تخصصاً از بحث خارج است. اما اگر داریم درباره معنای تحزب و نسبت آن با قدرت صحبت می‌کنیم تمام گره‌ها در همین نقطه باید گشوده شود.

جناب اشکوری به درستی از ایفای نقش دین در قلمرو جامعه مدنی دفاع می‌کند؛ تا اینجا هیچ ابهامی در سخن ایشان نیست اما اگر قرار است «حزب سیاسی مؤمنان» به صفت مؤمن بودنشان «منطقه حائل بین دولت و حکومت و مردم» باشد در این منطقه حائل چه هدفی دنبال می‌شود؟ ممکن است گفته شود که «از قضا متدینان وظیفه دارند که در عرصه‌ی سیاسی حضور یابند تا مانع از شکل‌گیری اکراه‌های نامشروع از سوی حکومت‌ها شوند». این کار از یک انجمن مدنی ایمانی کاری کاملاً سزاوار و اخلاقی و ایمانی است؛ اما اگر از سوی حزب سیاسی مؤمنان دنبال شود باز همان پرسش‌های بالا قابل طرح است. جناب اشکوری نگران است که مبدا «برخی مؤمنان سر آن داشته باشند که از نردبان رأی و انتخابات بالا بروند و بعد به هر بهانه‌ای (از جمله وجود اکثریت مسلمان در کشور) برای خود حق ویژه بخواهند». آیا حزب سیاسی مؤمنان بستر ساز چنین وضعیتی نیست؟ وقتی می‌گوییم باید جلوی راه‌هایی را بگیریم که منتج به بازگشت دین به قدرت می‌شود در خلأ حرف نمی‌زنیم و این سخن بر اساس یک تجربه مشخص و عینی مطرح می‌شود، چنانکه خود ایشان هشدار می‌دهد اگر چنین احزابی با اختصاص حق ویژه به خود «حقوق اقلیت‌ها را نقض کنند و به دیکتاتوری مذهبی متوسل شوند، فاجعه بزرگی رخ خواهد داد چنان‌که در دوران معاصر غالباً چنین شده است.»

مشکل دیگری که در این میان وجود دارد این است که اگر کوچک‌ترین احتمالی برای به قدرت رسیدن یک حزب سیاسی با صفت دینداری‌اش وجود داشته باشد احتمال باز شدن پای ایدئولوژی دینی به حکومت، قوت می‌گیرد. دین‌داران برای اعمال زور به متق مقدس استناد می‌کنند و همین کار را پیچیده می‌کند. دیگران برای اجبار، از آسمان خرج نمی‌کنند؛ خودشان و ایدئولوژی‌های زمینی‌شان مسئول رفتارشان هستند. اما با ایدئولوژی الهی چه باید کرد؟ در قرآن آیاتی آلوده به تبعیض و خشونت که بستر فهم‌ها یا سوءتفاهم‌ها هستند وجود دارد. نواندیشان دینی می‌گویند آن آیات زمامند است؛ بسیار خوب! اما استبداد دینی برای استشهد به آن آیات از نواندیشان دینی اجازه نمی‌گیرد و اگر روزگاری برسد که نیازمندِ درآوردنِ آن آیات از صندوقچه‌ی زمان باشد بی‌درنگ این کار را خواهد کرد و ایرانِ فقیهان و ترکیه‌ی متأخرِ اردوغان، نمونه‌های جاری و ساری این تجربه‌اند.

به عبارت دیگر وقتی درباره تقنین در اداره کشور از سوی حزب دین‌داران صحبت می‌کنیم با وجه شرعی دین چه می‌کنیم؟ اگر چنین حزبی قرار است با وعده‌ی تقنین دینی، رأی مسلمانان را جلب کند نوبت به حاکمیت شریعت می‌رسد و اگر قرار نیست چنین کند چه تفاوتی بین حزب دین‌داران و حزب بی‌دینان است؟ روشن است که جناب اشکوری در «نفی حکومت دینی» استدلالی تام و منسجم دارد اما در بستن راه‌هایی که منتج به بازگشت دین به قدرت می‌شود (و به گمانم حزب سیاسی با صفت دینی یکی از آن راه‌هاست) هنوز نیازمند تأمل و تدقیق است.

این پرسش‌ها اما از اهمیت تأمل مسئولانه و عالمانه‌ی این بزرگوار در این امر خطیر مطلقاً کم نمی‌کند. اشکوری در نیم‌قرن گذشته نشان داده است که دو گوهر صداقت و شجاعت را باهم دارد و این آمیزش، کیمیایی است که بر پویایی و برکت حیات او افزوده است. عمرش دراز، و قلم و قدمش مبارک‌تر باد.



## ماهه کیلان در دریاچه مک قم!

عبدالعلی بازرگان

تجلیل از خدمتگزاران مُلک و ملت و بزرگان دین و دانش و فرهنگ و سیاست، نشانه قدرشناسی و زنده بودن یک ملت و مشوّق نسل‌های بعد در پیمودن راه و تداوم تلاش‌های آنان است. بزرگداشت آنان در زمان حیات نیز، که سالیانی است در آستانه بازنشستگی یا سرآمدهای سنی دیگر معمول شده، کاری است ارزنده که موجب تشویق و دلگرمی می‌گردد، هرچند در اخلاقیات دینی توصیه شده نزد مؤمن از او تعریف و تمجید نکنید و در کلام بزرگان دین نیز راضی و قانع نشدن از عمل خود و بزرگ ندیدن آن از ویژگی‌های مؤمن شمرده شده است، از این رو در این مختصر کوشیده‌ام حتی‌المقدور به شرح ماوقع اکتفا کنم.

آشنایی بنده با نام و چهره جناب حسن یوسفی اشکوری به همان سالیان نخست انقلاب برمی‌گردد؛ روحانی انقلابی جوان، روشنفکر و پرشوری از اشکور از توابع شهرستان رودسر

گیلان که از طرف مردم شهسوار و رامسر به اولین دوره مجلس شورای اسلامی راه یافته بود. هرچند در برخی محافل و مجالس ایشان را دیده بودم و سلام و علیکی داشتیم، اما آشنایی و تبادل نظر نزدیک به پیشگامی ایشان به بهانه پیش‌نویس کتاب «آزادی در قرآن» بنده صورت گرفت که آن را برای اظهار نظر به پدر داده بودم، اما ظاهراً به دلیل نداشتن فرصت کافی به ایشان سپرده بودند و همین بهانه‌ای شد تا به اتفاق شادروان مهندس عزت‌الله سبحانی ممت گذاشته و به منزل ما آمدند و یکی دوساعتی گفتگو کردیم.

این اولین ملاقات خصوصی بود که برکت‌های زیادی به دنبال داشت.

پس از آن، ارتباطات ما در زمینه‌های فکری و سیاسی بسی گسترده‌تر شد که اگر بخواهم خلاصه شناخت خود از ابعاد شخصیتی ایشان را ذکر کنم؛ مهمترین آن: استقلال رأی، استعداد تغییر در عرصه دین و سیاست، شجاعت ابراز مواضع جدید و بالاخره پیشگام بودن در این زمینه‌ها در طبقه روحانیون است که ذیلاً به برخی موارد آن اشاره می‌کنم: او که در آغاز از شیفتگان رهبر انقلاب بود و نام «روح‌الله» بر فرزندش گذاشته بود، با مشاهده عملکردها به تدریج از خط امام فاصله گرفت و در همان مجلس اول به‌رغم جو حاکم، شجاعانه برخلاف جریان شنا کرد و به اقلیتی که انگ لیبرال به آن‌ها می‌زدند پیوست.

در آن ایام تک‌وتوک بودند روحانیونی که حاضر می‌شدند بعضاً در جلسات مذهبی روشنفکران دینی مثل انجمن اسلامی مهندسين سخنرانی یا شرکت کنند، اما اشکوری این سد را شکست و نه تنها اولین، بلکه تنها روحانی بود که حاضر شد در مجالس ترحیم: مهندس احمد مصدق (فرزند دکتر مصدق) و قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای، از دکتر کاظم سامی گرفته تا فروهرهای ملی‌گرا و مختاری و پوپنده چپ‌گرای عضو کانون نویسندگان ریسک سخنرانی را به جان بخرد.

در مجلس ترحیم مهندس مصدق کثرت جمعیت در سالن و صحن مسجد ارگ تهران امکان عرض‌اندام و جرأت مزاحمت از مأموران لباس شخصی سلب کرده بود، اما نیم‌ساعتی از ختم جلسه و خلوت شدن مسجد نگذشته بود که مهاجمان در صحن تجمع کردند و برگزارکنندگان مجلس شامل: آیت‌الله پسندیده، دکتر سبحانی، مهندس بازرگان، آقای اشکوری و تعدادی از فعالان نهضت آزادی را، که مجبور بودند تا خروج آخرین نفر در سالن بمانند، به محاصره خود درآوردند و به‌رغم بستن درهای سالن توسط چند نفر از مأموران رسمی انتظامی کوشیدند به‌قصد ضرب و شتم آنان با فشار داخل سالن شوند.

ابتدا با شعارهایی علیه آیت‌الله پسندیده از ایشان خواستند از مجلس خارج شود تا با خیال راحت به حساب بقیه برسند! لحظات بسیار حساس و نگران‌کننده‌ای بود و به تدریج تعداد لباس شخصی‌ها اضافه می‌شد و فشار برای گشودن درها افزایش می‌یافت. یک‌بار که مهاجمی توانست با عبور از لای در به داخل نفوذ کند، از میان همه محبوسان تنها سراغ آقای اشکوری دوید و با چنگ زدنی بر سر و روی ایشان عمامه را به غنیمت ربود و با تکان دادن آن همچون پرچم نشان داد بیشترین غیض و غضبشان متوجه کسی است که علناً به خط امام پشت کرده است!

سخترانی او پس از قتل فجیع فروهرها در مسجد فخرآباد در نهم دی‌ماه ۱۳۷۷ نیز در اوج قدرت وزارت اطلاعات و سرمرستی سعید امامی و در انبوه مأموران آماده عکس‌العمل و ضرب و شتم معترضین بود. سختران مجلس بزرگداشت دو نویسنده چپ‌گرا نیز بی‌سابقه در صنف روحانیت و نشانه آزادفکری و سعه‌صدر گوینده بود.

ماجرای «کنفرانس ایران پس از انتخابات»، که به دعوت حزب سبز آلمان از ۱۷ شخصیت اصلاح‌طلب و نویسنده نامدار ایران با گرایش‌های مختلف سیاسی به مدت سه روز در فروردین ۱۳۷۹ در «برلین» برگزار شده بود، میزان حساسیت نظام نسبت به اشکوری و پشت کردن او به قدرت حاکم را به خوبی نشان می‌دهد؛ این کنفرانس که با واکنش برخی اپوزیسیون افراطی خارج کشور، از جمله حزب کمونیست کارگری! و در داخل با عکس‌العمل شدید رهبری نظام، رسانه‌های وابسته و تشکیلات امنیتی آن مواجه شد، منجر به محاکمه برخی از شرکت‌کنندگان گردید؛ بازداشت‌شدگان را بعد از چند ماه آزاد کردند، اما با دو نفر به سختی برخورد شد؛ اکبر گنجی ابتدا به ده سال، سپس به شش سال محکوم گردید و یوسفی‌اشکوری، که به جرم زیر سؤال بردن حجاب!، ابتدا به اعدام و سپس با موج اعتراضات داخلی و خارجی به هفت سال زندان محکوم شد و چهار سال و نیم آن را کشید. خلع لباس او نیز، که افتخار دیگری محسوب می‌شود، میزان غضب قدرت حاکم را نسبت به پشت‌کردگان به ولایت‌فقیه و روی‌آوردگان به حاکمیت ملت نشان می‌دهد.

همکاری محوری در تأسیس و دبیری «انجمن آزادی اندیشه» در خارج کشور برای گسترش آزادی نقد و بیان و ایجاد ارتباط با روشنفکران ایران و جهان، به اتفاق جمعی از دانشجویان، پژوهشگران و روشنفکران مسلمان، ملی و لائیک نیز کاری کم‌سابقه از یک چهره معروف روحانی و نشانه تساهل و تسامح عقیدتی با دگراندیشان است.

اشکوری به نظر می‌رسد بیش از هرکس از دو نفر تأثیر پذیرفته باشد؛ دکتر شریعتی و آیت‌الله طالقانی؛ روشنفکری و ذوق تاریخ و ادبیات را پیش از انقلاب از شریعتی کسب کرده بود و استقلال رأی، صراحت لهجه و شجاعت را از طالقانی. بی‌جهت نیست که پس از انقلاب به اتفاق جمعی از نیروهای ملی مذهبی گروه «شط» (شریعتی- طالقانی) و بعدها «دفتر پژوهش‌های فرهنگی دکتر علی شریعتی» را به اتفاق فرزندان شریعتی و برخی همفکران مثل آقایان رضا علیجانی و تقی رحمانی و... به عنوان یک «حزب» تأسیس کردند و تا موقعی که در ایران بود دفتر این جمع را مدیریت می‌کرد.

ناگفته نماند نزدیک‌ترین دوست اشکوری مهندس عزت‌الله سبحانی بود که نطفه این دوستی در همان مجلس اول انقلاب بسته شد و تا درگذشت آن عزیز با صمیمیت و تأثیرات طرفینی ادامه داشت. شنیدم در نماز بر پیکر همسر دکتر یدالله سبحانی، در شرایطی که حامد (فرزند مهندس) در زندان بود، ارادت خود را نسبت به خاندانی که سه نسل برای مردم زندان کشیدند، ذکر کرده بود .

درست ۲۰ سال پیش به دعوت «مؤسسه فرهنگی آموزشی ابن‌سینا» برای ایراد چند سخنرانی در برخی مراکز اسلامی کالیفرنیا و سایر ایالت‌ها به اتفاق ایشان از ایران به آمریکا سفر کردیم، این سفر که حدود دو ماه به طول انجامید فرصت مختنمی بود تا با چهره‌ای کاملاً متفاوت از روحانیون آشنا شوم و برخورد یک روحانی با جناح‌های مختلف مردم و مستمعین متفاوت مواجه را تجربه کنم، در واشنگتن همسر مرحوم احمدعلی بابایی، از مبارزان قدیمی، ما را برای ایراد سخنرانی در محفلی از ایرانیان آن شهر دعوت کرد. می‌پنداشتم مستمعین از جناح‌های مذهبی باشند، ولی به‌زودی دریافتم بیشتر لائیک یا چپ‌گرا هستند! آن شب آقای اشکوری زمینه بحث را آنچنان با سخنانی از مارکس و انگلس و اشعاری از فروغ فرخزاد فرش کرد و اسلام‌نوگرا را از زاویه‌ای مطرح نمود که در بخش پرسش و پاسخ یکی از حضار گفت «اگر اسلام این است که شما معرفی می‌کنید، همه ما مسلمانیم!»

هفتادسالگی تولد جناب اشکوری را به سهم خود تبریک می‌گویم و مزید توفیق ایشان را در اندیشه‌ورزی و آزادی‌خواهی و ایمان همراه با عمل خالص آرزو می‌کنم.



## «تاریخ» یوفه اشکوری را «روشن فکر» کرده

طاها پارسا

نوشتن در مورد آقای اشکوری برای من کار راحتی نبود؛ دست کم در این شرایط. می دانم از تعریف و تمجید و حتی اشاره صریح به نقاط قوتش چندان خوشحال نمی شود و شاید هم معذب باشد. با این همه چون تکلیف شده و البته قلباً هم خوشحالم که سهمی را هم برای یاد کردن و بزرگداشت هفتادسالگی اش به من داده اند، می نویسم. می دانم خیلی از گفتنی ها را دیگران گفته اند و در این یادنامه هم می گویند؛ دیگرانی که از من صلاحیت بیشتری در شرح کارنامه فکری و سیاسی او دارند. لذا تلاش می کنم در این مختصر، از زاویه و با زبانی دیگر از آقای اشکوری، آن گونه که خودم شناخته ام، بنویسم و امیدوارم از عهده بریبایم و قلمم به موضوع جفا نکند.

یوسفی‌اشکوری از مشاهیر دینی و سیاسی امروز ایران و ایرانِ امروز است. پیش از آن‌که او را نزدیک ببینم، چند کتاب و یک ترجمه‌ی او از ابوزید را خوانده بودم و البته تصور از او کاملاً با آنچه از نزدیک دیدم، تفاوت داشت. از دور او را یک آخوند نسبتاً جدی و عبوس می‌دیدم که شوخی سرش نمی‌شود و شیفته‌ی شریعتی است و لایب مال و منال و مکنتی دارد. حتی وقتی بر حسب تصادف در غربت همشهری شدیم، تصور دیگری از شرایط زندگی او داشتم. اشکوری هیچ‌کدام از این‌ها نبود.

آدم‌ها از دور متفاوت دیده می‌شوند؛ مخصوصاً آدم‌های مشهورتر. بسیار شنیده‌ام و البته تجربه داشته‌ام که آدم‌های مشهور و صاحب‌نام از نزدیک جذبه و برکت خود را از دست می‌دهند و چه بسا آدم را هم از خود ناامید می‌کنند.

من هم مانند اغلب کودکان و بلکه کودکانی که در فضای آرمان‌گرای ایرانی آموزش می‌بینند و پرورش می‌یابند، سال‌ها بلکه دهه‌ها را در جستجوی انسان آرمانی و کامل بودم. گاهی هم از این انسان آرمانی برای خودم شخصیتی می‌ساختم و حتی او را در وجود کسی یا کسانی می‌دیدم که در کتاب‌ها یا فیلم‌ها حضور داشتند.

عمری - شاید هم نیمه‌عمری- گذشت تا من هم دریابم که انسان کامل-به تعبیر خرمشاهی-همان کسی است که «کاملاً انسان» است. یعنی دریافتم که انسان‌های متوسط، یعنی همان‌هایی که گاهی شادند و گاهی غمگین گاهی از کوره در می‌روند و گاهی مهربان‌اند، گاهی خسته و کم‌حوصله و گاهی پر انرژی، اصلِ جنس‌اند.

این البته تنها یافته‌ی این نیمه‌عمر نبود؛ این نیمه‌ی عمری که در عصر ابتذال با انقلاب و جنگ و حکومت و حاکمانی گذشت که سفله‌پرور بودند و دکان اخلاق‌فروشی باز کردند و آن را هم نه به بها که به حراج گذاشتند و لاجرم هر که ارزان‌تر فروخت بیشتر ستاند و قدر دید و بر صدر نشست. و این‌گونه بود که آدم‌های متوسط هم هر روز کم‌تر و کم‌تر شدند و انسان بودن و انسان ماندن سخت شد.

طولش ندهم. در این شرایط و دوران، یافتن و همدم بودن با انسان متوسطی که برخی از صفات انسانی را در حد اعلا نگه‌داشته، لذت‌بخش و اسبابِ برکت است. مردی که روی حرفش می‌شود حساب کرد. خوش‌قول است. از بی‌عدالتی خشمگین می‌شود. صداقتش کمیاب است. قلبی نازک و مهربان و بی‌کینه دارد. چیزی برای پنهان کردن ندارد. مخالف را خیلی خوب تحمل می‌کند. با صدای بلند فکر می‌کند و ساده و روشن می‌نویسد. و اسمش حسن یوسفی‌اشکوری است.

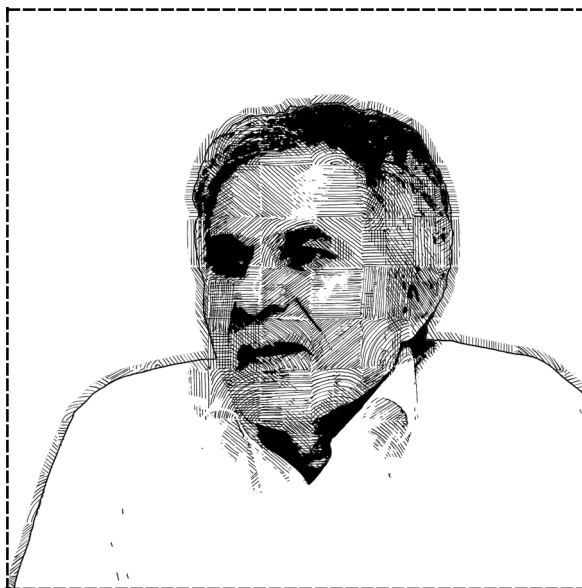
برای من بودن با این آدم‌ها تمرین انسان بودن است، انسان متوسط. گاهی هم گذراندن وقت و بودن با چنین انسانی، گوشه‌ای از خوشبختی است. گفته‌ام گاهی! خب شرط متوسط بودن هم همین است. اما سوءتفاهم نشود. آقای اشکوری علاقه‌ی بسیاری به تاریخ و مخصوصاً تاریخ اسلام دارد؛ همان چیزی که من به آن می‌گویم تاریخ اسلامی و از آن گریزانم! او عمرش را در این راه گذاشته و آثار خوب و گاه دست اولی هم در این راه تولید کرده است. یعنی علاقه‌اش و زحماتش منجر به خیر عمومی و دائم شده و این هم اسباب احترام و حتی حسرت است. البته تاریخ هم به تدریج اثرش را بر یوسفی‌اشکوری گذاشته و او را «روشن فکر» کرده و بخشی از باورها و مقدساتش را او ستانده تا جایی که انصاف و بی‌طرفی را آشکارا می‌شود در رویکرد و داوریش به تاریخ و وقایع تاریخی و حتی روزمره دید.

از این رو کسی که با یوسفی‌اشکوری مراد دارد باید بخشی از وقتش را به آشنایی با وقایع تاریخی و تاریخ اسلام بدهد به خصوص که آقای اشکوری اغلب وارد جزئیات هم می‌شود و حوادث و حکایات را هم تودرتو و با ذکر حواشی روایت می‌کند. مخصوصاً که حافظه خیلی خوب و قلم روانی دارد. باید رمان‌نویس می‌شد. وقتی به خودش این را گفتم، خندید و گفت که قبلاً هم به من گفته‌اند و البته شاید اگر از اول به دنیا می‌آمدم این راه را هم می‌رفتم.

آقای اشکوری وقتش را هدر نمی‌دهد. پیگیر است و فعال، بعد از تعطیل شدن سایت جرس که خودش هم مدت‌ها از اعضای شورای سیاست‌گذاری آن بود، مدتی را تلاش کرد که تداوم کار جرس را از بن‌بست خارج کند. وقتی موفق نشد، ناامید نشد. مدت‌ها تلاش کرد و پی گرفت و با همراهی جمعی از دوستان هم‌فکر، سرانجام بعد از حدود شش ماه پیگیری مداوم، بنای تأسیس سایت «زیتون» را گذاشت تا نواندیشی دینی و اصلاح‌طلبی در غربت بدون تریبون و صدای مستقل نماید. یک روز درحالی که بیمارستان بودم و تنها نیم‌ساعت از تولد دخترم می‌گذشت در ایمیلی به من خبر داد که به‌عنوان سردبیر سایت انتخاب شده‌ام و همین روزهاست که دخترم چهارساله شود.

ما چندین سال است که سال را در کنار خانم و آقای اشکوری نو می‌کنیم و میهمان سفره‌ی آن‌ها هستیم. خامش دلی دریایی دارد؛ آبی و بزرگ. هر از گاهی هم افتخار میزبانی داریم. یک‌بار در یکی از همین میهمانی‌های خانه‌ی ما، آقای اشکوری هنگام صرف غذا، در حال شرح انتقادی بخشی از تاریخ اسلام در دوران خلیفه سوم اهل سنت

برای دکتر سروش بود. همسر من که علی‌رغم سنی بودن، بیشتر از خلیفه‌ی اسلام نگران طولانی شدن بحث و سرد شدن غذا بود، به آقای اشکوری اعتراض کرد که چرا این همه از عثمان انتقاد می‌کند. آقای اشکوری جواب داد در حال نوشتن تاریخ اسلام بعد از پیامبر است و فعلاً به روزگار خلیفه سوم رسیده. همسر من گفت هر وقت به خلیفه‌ی چهارم (امام اول شیعیان) رسیدید ما را دعوت کنید. آقای اشکوری هم با خنده گفت والا خانم فعلاً چنان در روزگار و عملکرد خلیفه سوم مانده‌ام که معلوم نیست به چهارمی برسم. همه خندیدیم.



## از اشکور تا بن

محسن تلغری زاده<sup>۱</sup>

از اشکور تا بن راهی است بس دور و دراز و پر نشیب و فراز، که پیمودن آن ره توشه‌ای می‌خواهد از جنس صداقت و شجاعت و کوله باری از رنگ ذکاوت و استقامت؛ و این‌ها همان عواملی بودند که سبب شدند تا آن نوجوان اهل اشکور که در دهه چهل به شوق عالم شدن رهسپار قم گردیده بود، درست در اوج اقتدار روحانیت، یعنی آن هنگام که بسیاری از هم لباسانش برای رسیدن به مسند قدرت و مکتب خیز بر می‌داشتند، قم و

---

۱. سید محمدباقر تلغری زاده فارغ‌التحصیل جامعه‌شناسی، اسلام‌شناسی و فلسفه از دانشگاه کلن. ترجمه و تفسیر رساله حدوث صدرالدین شیرازی را به‌عنوان پایان‌نامه دکتری در اسلام‌شناسی با گرایش فلسفه اسلامی نوشته است و از شاگردان مرحوم عبدالجواد فلاطوری است و مترجم رساله استادی او به فارسی. دکتر تلغری زاده در مدارس آلمان و نیز در دوره تربیت‌معلم و دانشگاه در زمینه اسلام و اخلاق تدریس می‌کند.

روحانیت را رها کند و رخت خویش به تهران کشد و در سرای نواندیشان و روشنفکران مذهبی منزل‌گزیند.

چنین بود که در سال‌های سرد و سیاه دهه شصت، که "وای جغدی هم به گوش نمی‌آمد و دارها برچیده و خون‌ها شسته بودند"<sup>۱</sup> زبان‌گویای کسانی شد که زبان‌هایشان به زور استبداد در کام‌هایشان خفه گشته بود. آری او پیش و بیش از هر چیز به سراغ شریعتی و یاران و رهروان او رفت و برای زنده نگه‌داشتن یاد و نام و اندیشه وی کمر همت بست. برایش در آن زمان که امکان بزرگداشت او در مکان‌ها و فضاهای عمومی نبود، در خانه خویش مجلس یادبود گذاشت، به دفاع از اندیشه وی سخنرانی‌ها کرد، مقاله‌ها نوشت و یادنامه‌ها و کتاب‌ها منتشر کرد. این‌چنین بود که از همان سال‌ها نام او با نام شریعتی گره خورد و جایگاه او را در جرگه روشنفکران مذهبی تحکیم و تثبیت کرد. اما او در این سال‌ها افزون بر شریعتی و یاران وی، با نواندیشان و روشنفکران مذهبی دیگری هم از قبیل مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، مهندس سبحانی، دکتر پیمان، مهندس میثمی و همکاران و همراهانشان ارتباط برقرار کرد؛ پای سخنشان نشست و برایشان سخن گفت و در این تبادل و داد و ستد اندیشه بود که هم‌افق ذهن خود را گسترش داد و هم و به ارتقا و اعتلای آن‌ها یاری رساند. و سرانجام اینکه با برخی از آن‌ها، به‌ویژه مرحوم مهندس سبحانی، هم‌نشین و همکار شد.

و چنین بود تا فرار رسیدن اصلاحات و باز شدن نسبی فضای سیاسی - فرهنگی و سرازیر شدن سیل ترجمه‌ها - در حوزه‌های گوناگون به‌ویژه فلسفه‌های غربی که برای ذهن جستجوگر او - که با زبان‌های اروپایی آشنا نیست و دریغاً که نیست - فرصتی طلایی فراهم شد تا از راه خواندن این ترجمه‌ها - که تعداد و تنوعشان هم کم نبود- آشنایی نسبتاً خوبی با نظریه‌های اخلاقی، سیاسی، تفسیری (هرمنوتیکی) اندیشمندان غربی به هم برساند و ذهن خود را بارورتر سازد. و در این سال‌ها بود که رفته‌رفته پای او به بیرون از مرزهای ایران هم کشیده شد و زمینه آشنایی وی با غرب و ایرانی‌های غرب‌نشین نیز تا حدودی فراهم گشت و آمد تا به "کنفرانس برلین" رسید و آن سخنرانی معروفش درباره حجاب، که گرچه او را از برلین راهی اوین کرد و تا آستانه اعدام هم برد و مدت‌ها با کابوس مرگ دست به گریبان ساخت، اما خوشبختانه باتجربه‌های گرانباری نیز - هرچند آمیخته با تلخی - که آن را در کتاب جذاب و خواندنی، "از برلین

۱. برگرفته از شعر "نادر یا اسکندر؟ از کتاب آخر شاهنامه، اثر زنده‌یاد مهدی اخوان ثالث.

تا اوین"<sup>۱</sup> به رشته تحریر درآورده است، همراه بود و باعث رهایی او از بند لباس روحانیت و فرا رفتن شهرت وی از مرزهای ایران هم شد.

کوتاه اینک دهه‌های شصت تا هشتاد را می‌توان دوران سازندگی، شکوفایی و اوج باروری آقای اشکوری بشمار آورد. و اکنون هم که چند سالی است که به‌اجبار در بن ساکن شده است، خوشبختانه - از نظر ذهنی و روحی - همچنان زنده است و بانشاط و امید اینکه سالیان سال همچنان زنده و سرزنده بماند و زبان و قلم خود را در راه حقیقت و انسانیت بکار گیرد!

افزون بر آنچه گفته شد اشکوری دارای ویژگی‌های مثبت دیگری هم هست، که هر یک به‌نوبه خود در ساختن شخصیت وی و در آنچه او اکنون هست دخیل بوده‌اند، که در زیر به کوتاهی به آن‌ها اشاره می‌شود:

#### ۱. خوش‌سخنی و خوش‌مشربی، سادگی و بی‌پیرایگی

سال‌ها سخن گفتن بر محراب و منبر، محافل و مجالس و رسانه‌های گوناگون از او سخنوری توانا ساخته است، که این امر وقتی با سادگی و خوش‌مشربی‌ای که دارد و ارتباطی که می‌تواند - حتی بدون آشنایی قبلی - به سادگی و به‌راحتی باهم سخن خود برقرار کند، همراه می‌گردد سخن او را برای مخاطبانش جذاب می‌کند، خاصه اینکه اطلاعات تاریخی بسیار خوبی - چه در زمینه تاریخ اسلام و چه در حوزه تاریخ روشنفکری مذهبی و نواندیشی دینی معاصر - هم دارد و خاطراتی و تجربیاتی - بعضاً به یادماندنی - که می‌تواند ساعت‌ها و بی‌وقفه برای هم‌صحبتانش تعریف کند و آن‌ها را با خود در تاریخ اسلام و روشنفکری مذهبی سیر دهد.

#### ۲. گرایش به کار جمعی

یکی دیگر از ویژگی‌های مثبت اشکوری باور و گرایش وی به کار جمعی و نهادسازی - به‌ویژه در حوزه فرهنگی - است. تک‌روی و فردگرایی یکی از ویژگی‌های منفی روشنفکران ایرانی است، که بسیاری بر روی آن انگشت گذاشته‌اند و از فرط تکرار دیگر شاید سخن گفتن از آن بی‌معنی شده باشد، به‌ویژه که در عمل به کمتر کار جمعی پایدار در میان ایرانیان برمی‌خوریم. با این‌همه این نقیصه‌ای است که رفع آن - هرچند به‌طور نسبی - می‌تواند بسیار کارگشا باشد. به جد می‌توان گفت که اشکوری - به سهم خود - یکی از تلاشگران این عرصه است. او نه تنها با مسلمانان و هم‌اندیشان فعالیت جمعی

---

۱. یوسفی اشکوری، حسن، از برلین تا اوین، جلد ۱ و ۲، نشر باران، سوئد ۱۳۹۵.

دارد، که با روشنفکران "غیرمسلمان" نیز. و این خود نیز با توجه به پیشینه روحانی وی حکایت از سعه صدر او دارد. به طوری که گاه تلویحاً از زبان خود وی شنیده‌ام او در این خصوص بیش از هر کس دیگر متأثر از مهندس بازرگان است و به گمان من شاید پس از وی از مهندس سبحانی و مهندس میثمی هم.

### ۳. پرکاری

یکی دیگر از ویژگی‌های چشمگیر اشکوری پرکاری اوست. گذشته از شرکت در کارهای جمعی - که ذکرش رفت - او در عرصه رسانه‌ای و نگارش حضوری پررنگ دارد: مصاحبه و سخنرانی می‌کند، سایت و مجله راه می‌اندازد، به نگارش مقاله در حوزه‌های سیاسی، کلامی و تاریخی می‌پردازد و کتاب منتشر می‌سازد. کوتاه اینکه هم خطیب است و هم روزنامه‌نگار و مورخ و در یک کلام روشنفکری پرکار و پرمشغله. اما هرچند به نظر می‌رسد که حضور وی در این حوزه‌های گوناگون پاسخ به نیاز زمان باشد، ولی ای کاش نیروی خود را روی یکی دو موضوع - مثلاً قرآن و تاریخ اسلام، که بیش از هر موضوع دیگری بدان علاقه دارد - متمرکز می‌کرد، که شاید سود درازمدت آن بسی بیش‌تر از موضوعات دیگر باشد!

### ۴. نظم و اقتصاد زمان

یکی دیگر از عیب‌هایی که بیشتر ایرانی‌ها بر خودشان می‌گیرند «زمان و وقت‌شناسی» و قدر زمان را ندانستن و از فرصت‌ها بهره‌درست نبردن است. آری، هیچ انسانی - هرچند نابغه - نمی‌تواند، به‌ویژه در این زمانه که دانش شتاب فراوانی گرفته است و با سرعت هرچه بیشتر گسترده و پیچیده‌تر می‌شود، بدون تنظیم وقت و بهره‌گیری درست از لحظه‌لحظه زمان حتی به‌صورت نسبی هم توفیقی به دست آورد. خوشبختانه اشکوری یکی از کسانی است که قدر زمان را خوب می‌داند او با نظمی که در کارهایش دارد و استفاده بهینه از زمانی که در اختیار دارد، هم توانسته است بر بیماری جسمانی خود کنترل داشته باشد و هم نشاط فرهنگی و فکری خود را حفظ کند؛ و اگر این نبود، هرگز نمی‌توانست این‌همه فعالیت سیاسی، فرهنگی و فکری داشته باشد.

### ۵. امیدواری و خوش‌بینی

امیدواری و خوش‌بینی دو سرمایه بزرگ حیات و ضامن سرزندگی و نشاط‌اند. انسان مؤمن به حکم قرآن، انسانی است امیدوار، که نومی‌دی را گناهی بزرگ می‌شمارد. سپهری

می‌گوید: "تا شقایق هست زندگی باید کرد."<sup>۱</sup> من با الهام از قرآن می‌گویم: "تا ایمان هست امید هم هست و تا امید هست می‌توان و می‌باید زندگی هم کرد." اما خوش‌بینی داستان دیگری است. آنچه در پیرامون ما و جهان ما می‌گذرد و مشاهده ایمان و انسانیت و ارزش‌های انسانی‌ای که پیوسته به منجیق گرفته می‌شوند کمتر جای خوش‌بینی برای انسان‌های «مؤمن» و پایبند انسانیت باقی می‌گذارد و به‌راستی که خوش‌بین بودن در چنین زمانه‌ای خود هنری است. اشکوری انسانی است هم امیدوار و هم خوش‌بین، و شاید بیش‌ازحد خوش‌بین! و البته این خوش‌بینی و امیدواری است که بیش از هر چیز دیگر به وی قدرت تلاش و تحرک می‌دهد و او را به گفتن و نوشتن برمی‌انگیزاند و خدا کند که همچنان و همیشه امیدوار و خوش‌بین بماند و هرگز گرد ناامیدی و بدبینی بر وی ننشیند!

#### ۶. رویکرد تاریخی به دین (اسلام)

اشکوری - چنانکه خود می‌گوید - از کودکی به داستان‌های تاریخی علاقه‌مند بوده است، اما شاید گرایش او به تاریخ به معنای علمی آن - چنانکه گرایش بسیاری از نواندیشان و روشنفکران مسلمان دیگر نیز - متأثر از شریعتی باشد. زیرا او بود که در میان ما بیش از هر روشنفکر و نواندیش دیگر از اهمیت تاریخ سخن گفت و بسیاری را با علم و فلسفه تاریخ آشنا کرد، گیرم که اشکوری در سال‌های اخیر اندکی از او فاصله گرفته و به خرده‌گیری از برخی دیدگاه‌های تاریخی وی پرداخته باشد، اما چه باک، مگر نه اینکه طبیعت استقلال فکری اقتضایی جز این ندارد؟

در میان علوم اجتماعی - و شاید در میان همه علوم - حوزه تاریخ شاید از همه گسترده‌تر و از جهاتی نیز پیچیده‌تر باشد: تاریخ از یک‌سو در پیوند با جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی زبان‌شناسی، اقتصاد‌شناسی، فرهنگ‌شناسی و دین‌شناسی است، و از سوی دیگر متکی به نسخه‌شناسی، سکه‌شناسی، باستان‌شناسی، معماری و ... روشن است که هیچ مورخی نمی‌تواند در همه این حوزه‌ها سررشته داشته باشد و متخصصانه و محققانه نظر دهد.

بنابراین مورخ برای پژوهش و پیشرفت در حوزه‌های مربوط به رشته خود بیش و کم نیازمند به آگاهی و استفاده از این علوم است.

---

۱. برگرفته از شعر "در گلستانه" از هشت کتاب، اثر شادروان سهراب سپهری.

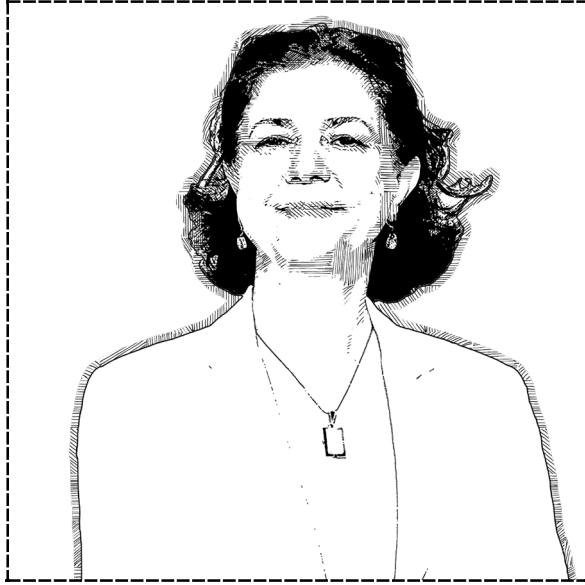
با این‌همه در میان ما هنوز هم بسیاری از کسانی که در حوزه تاریخ کار می‌کنند از این امر آگاه نیستند و افزون بر آن برای پاسخگویی به مسائل تاریخی از روش کلامی سود می‌جویند و کلام و تاریخ را درهم می‌آمیزند<sup>۱</sup>. اما خوشبختانه اشکوری در سال اخیر به‌ضرورت و اهمیت استفاده از دانش‌های مزبور در کار تاریخ‌نگاری پی برده است و از بکارگیری کلام در تحلیل تاریخ پرهیز کرده است. ولی این پرهیز سبب شده است که گاه جانب احتیاط را بیش‌ازحد رعایت کند و این امر موجب شده است که در کار او گاهی «نقل» از «نقد» پیشی بگیرد و وجهه تحلیلی در نزد او کمرنگ شود، و این خرده‌ای است که می‌توان به شیوه پژوهش او در کار تاریخ گرفت.

امید اینکه پژوهش ستیگی که در تاریخ اسلام در پیش رو دارد هر چه منقح‌تر شود و صورت نهایی به خود بگیرد!

در پایان این مختصر برای این دوست ارجمند از خداوند رحمان و رحیم بیش و پیش از هر چیزی آرزوی سلامتی و تندرستی، صبر و پایداری در راه آرمان‌های بلند و ارزش‌های متعالی، طبع جوشان و خلاقیت هر چه بیشتر دارم.

---

۱. برای نشان دادن فرق میان روش کلامی با روش تاریخی در خصوص بررسی مسائل دینی می‌توان از مثال ساده زیر استفاده کرد: یکی از مسائلی که در علوم قرآنی مورد بحث قرار می‌گیرد مسئله "تحریف ناپذیری قرآن" است. پرسش این است که آیا قرآن در طول تاریخ خود دستخوش دگرگونی قرار گرفته است یا نه. یکی از پاسخ‌های کلامی رایج به این پرسش همانا استفاده از خود قرآن و به‌طور مشخص استفاده از آیه "انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون" (ما قرآن را نازل کرده‌ایم و خود نگهدارنده هستیم. سوره الحجر، آیه ۹) می‌باشد. و روشن است که این پاسخ برای بسیاری که به وحیانی بودن قرآن باور دارند قانع‌کننده خواهد بود، زیرا این آیه گویای این است که خداوند خود ضامن مصونیت قرآن از تحریف است. ولی یک مورخ برای پاسخگویی به این مسئله، به بررسی اوضاع و احوال فکری، فرهنگی، دینی، اقتصادی و اجتماعی زمان پیدایش قرآن، ادبیات و کتابت رایج آن زمان و نزدیک به آن زمان می‌پردازد و از نسخه‌شناسی و زبان‌شناسی تاریخی و ... کمک می‌گیرد. و این دو روش البته بسیار باهم متفاوت است.



## احترام و اعتماد به اندیشمندی تحول آفرین

نیره توحیدی

همه حامیان حقوق بشر یا حقوق زنان لابد به یاد دارند که در جمهوری اسلامی در سال ۱۳۷۹ (۲۰۰۰) آخوندی روشن اندیش و منتقد به نام حسن یوسفی اشکوری را به خاطر دفاع از آزادی و حقوق بشر یا حقوق زنان، به طور مشخص مخالفت او با حجاب اجباری، خلع لباس کردند. او ابتدا محکوم به اعدام و بعد از تجدیدنظر به هفت سال زندان محکوم شد. اما به دلیل بیماری دیابت حاد و فشارهای حامیان حقوق بشر، او پس از چهار و نیم سال زندان، آزاد گردید. البته اشکوری نه اولین و نه آخرین آخوندی بوده است که به دلیل دفاع از حقوق زنان به زندان افتاده یا خلع لباس شده است. در نظامی که با استفاده ابزاری و عوام فریبانه از دین و لباس روحانیت به کسب مال و مقام و اقتدار سیاسی پرداخته‌اند و به نام دین، یک نظام استبدادی ناکارآمد، فاسد و سرکوبگر را بر مردم مسلط نموده‌اند؛ آیا مگر حرمت و اصالتی معنوی یا روحانی برای

آخوندهای حامی حکومت، از جمله لباس روحانیت باقی می‌ماند؟ در چنین نظام فقه‌مبتنی بر امتیازهای ویژه برای آخوندهای حکومتی و اصل ولایت مطلقه فقیه، طبیعی است که تنها آن عده از آخوندها که منتقد و انکارکننده حقایق چنین دستگاهی بوده و زبان اعتراض نسبت به ستمگری‌های آن می‌گشایند و جانب حقوق مردم و آزادی‌های مدنی را می‌گیرند، می‌توانند کرامت و حرمت روحانی بودن را حفظ و احترام و اعتماد دین باوران و سایر افراد جامعه مدنی را به خود جلب کنند.

حسن یوسفی اشکوری یکی از پیشروان روحانی‌ترین و محترم‌ترین و شریف‌ترین چنین آخوندهایی بوده است که در مقابله با فقیه‌سالاری مستبد و سرکوبگر حاکم، راه آزادی و دموکراسی و عدالت و معنویت را پی گرفته است.

با نام و افکار و رفتار اشکوری دوردور و به تدریج از طریق خواندن بعضی مقالاتش در نشریاتی چون "پیام هاجر"، "ایران فردا"، و "کیان" آشنا شدم. وقتی شنیدم به خاطر سخنرانی شجاعانه و روشنگرانه‌اش در مراسم یادبود دکتر کاظم سامی (وزیر بهداشت در دولت بازرگان)، اشکوری را از تدریس در دانشگاه محروم کرده‌اند، بیشتر توجهم به او جلب شد. از خیلی‌ها شنیده بودم که دکتر سامی (روان‌پزشک) انسانی پاک و شریف و عدالت‌جو بود که در سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) به دست عمال حکومت سایه در یک عملیات تروریستی به قتل رسید.

اشکوری هم مانند دکتر سامی جزو نمایندگان مردم در اولین مجلس شورای بعد از انقلاب بودند. چنانکه اشکوری خود بعدها نوشته بود، او در همراهی با گروه ۱۵ نفره‌ای در مجلس اول قرار داشت که مستقل از جناح‌بندی‌های آن زمان فکر و عمل می‌کردند، یعنی او هم از "پیروان خط امام" و حزب جمهوری اسلامی از یک طرف و هم از رئیس‌جمهور وقت، ابوالحسن بنی‌صدر، مستقل بود و گرایش نظری و ایدئولوژیک سوسیال دموکراتیک داشت، یعنی به گفته خودش هم تأکید بر آزادی‌ها و اصول دموکراتیک و هم عدالت اجتماعی و اقتصادی.<sup>۱</sup> (میر حسینی و تپر، ۲۰۰۶، ص. ۴۶).

اما برای نخستین بار در گزارش‌ها و فیلم‌های مربوط به همایش مشهور و جنجالی "کنفرانس برلین" («ایران پس از انتخابات») در سال ۲۰۰۰ (۱۳۷۹) بود که با چهره و

---

1. Mir-Hosseini, Ziba & Tapper, Richard. 2006. Islam and Democracy in Iran: Eshkevari and the Quest for Reform. (London-New York: I.B. Tauris).

سخنرانی زنده اشکوری روبرو می‌شدم و سعی داشتم سخنان سنجیده و فکر شده و شجاعانه او را از لابلای داد و فریادها و شانتاژهای درون سالن مورد توجه و تأمل قرار دهم. آن جنجال‌ها و شیوه‌های ناشایست اعتراضی در آن کنفرانس اما بر بار زندان و پرداخت بهای گران برای اغلب سخنرانانی که از ایران آمده بودند، افزود. اشکوری نیز به خاطر مطالبی که در سخنرانی خود در نقد حکومت ضد دموکراتیک فقاهتی بیان کرده بود و به «گناه» پشتیبانی از حقوق مدنی، به‌ویژه حق انتخاب پوشش برای زنان و بیان این‌که بر مبنای تفسیر او و تعدادی از علمای معتبر، در قرآن حجاب شرعی ضروری تلقی نشده است، محکوم به زندان و خلع لباس گردید و این ماجرا نقطه عطفی شد در زندگی شخصی، خانوادگی و حیات سیاسی او و چندین منتقد و متفکر و مبارز دیگر.

افکار اشکوری بیش از آن‌که متأثر از دروس فقهی و حوزوی باشد، متأثر از یک متفکر دانشگاهی غیر حوزوی و غیر آخوند، یعنی علی شریعتی و «اسلام سیاسی» او بود که بعدها اشکوری آن را «اسلام اجتماعی» نامید و درصدد دموکراتیک کردنش برآمد. اشکوری به‌رغم طرفداری از اسلام انقلابی و شرکت فعال خود و همسرش در انقلاب، خیلی زود و از همان اوایل دهه ۱۹۸۰ (دهه ۱۳۶۰) از نظامی که غلبه یافت دل‌زده و مأیوس گردید و با فاصله‌گیری از حکومت درصدد تلاش‌های فرهنگی و پژوهشی برآمد و با گرایش نظری و سیاسی ملی-مذهبی‌ها همراهی پیدا کرد.

تأکید بر تفکر انتقادی، و نقد هم‌زمان سنت (افکار و آراء اسلام سنتی) و نقد ایدئولوژی اسلام انقلابی که جدیداً حاکم شده بود و تدوین پروژه «روشنفکری دینی» که بعدها «نواندیشی دینی» نامیده شد، به دغدغه اصلی اشکوری تبدیل گردید.

اشکوری در بیوگرافی خود می‌نویسد، بعد از پایان دوره خدمت در مجلس اول، دلش می‌خواست سیاست را کنار بگذارد، به قم برگردد و مراحل عالی‌تر مطالعات الهیات شناسی را ادامه دهد. اما به سبب‌هایی که روشن نیست در تهران ماند و وقتش را وقف مطالعات دانشگاهی و تلاش‌های فرهنگی کرد. او می‌گوید دلیل آن انتخاب این بود که بعد از انقلاب متوجه شدم، چنانکه شریعتی گفته بود، «هر انقلابی قبل از خودآگاهی به تراژدی منجر می‌شود». من دیدم که مشکل اساسی بحران بعد از انقلاب همانا ضعف تئوریک و ناپختگی روشن‌فکران بود. او می‌نویسد حتی در طول کار در مجلس، هرگز فعالیت‌های فکری و تدریس را رها نکرده بود. برای مثال طی پائیز ۱۹۷۹ و بهار ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) یک دو-هفته نامه به نام «پیام انقلاب» به کمک دوستانش در قم منتشر می‌کرد

که بیشتر در زادگاه او در شمال ایران در گیلان شرقی و مازندران غربی منتشر و توزیع می‌گردید.

در پایان دوره اول مجلس، به دعوت عزت‌الله سبحانی به «شرکت سهامی انتشار» پیوست و به‌عنوان سردبیر امور فرهنگی (۱۹۹۰-۱۹۸۴) کار می‌کرد. هدف او این بود که از طریق نوشتن، سخنرانی‌ها و کارهای انتشاراتی به "انقلاب فکری" که موردنظر او و همفکرانش بود نزدیک‌تر شوند.

اشکوری از نواندیشان دینی بسیار پرکار و پربار است که برای آشنایی بیشتر با کم و کیف آثار و خدمات متعدد نظری و فرهنگی او باید به شرح‌حال کامل او مراجعه کرد. من در اینجا تنها به اشاره‌هایی بسته‌وگریخته بسنده کرده‌ام. به‌رغم فشار سانسور و ممنوعیت و محدودیت، اشکوری از هر فرصتی برای نوشتن و به چاپ رساندن مقالات متعدد و گاه ترجمه در مجلات مختلف چون احیاء، ایران فردا و کیان استفاده می‌کرد. در سال ۱۹۸۵ (۱۳۶۴) برای همکاری و نوشتن در چند دائره‌المعارف، از جمله دائره‌المعارف بزرگ اسلام دعوت شد. او در خلال سال‌های ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۹ (۱۹۹۳ تا ۲۰۰۰) به نوشتن ده کتاب موفق شد.

علاوه بر این‌ها، اشکوری در منزل خودش با همکاری و یاری فعال همسرش، جلسات بحث و گفتگو روی مسائل نظری و روشنفکری ترتیب می‌داد که شرکت‌کنندگان اصلی را جوانان تشکیل می‌دادند. طی سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۸۰ او سخنرانی‌هایی زیادی نیز در «انجمن اسلامی مهندسين» و «انجمن اسلامی پزشکان» ارائه داد. این دو انجمن در واقع در سال‌های ۱۳۳۶-۱۳۳۷ (۱۹۵۸) در زمان رژیم پهلوی، یعنی در سال‌هایی که اشکوری ۹-۸ سال بیشتر نداشت تأسیس شده بودند. از دیگر کارهای اشکوری باید از تلاش پیگیر او در تأسیس «دفتر پژوهش‌های فرهنگی دکتر علی شریعتی» در سال ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) نام برد. این مرکز تا سال‌ها به‌رغم نداشتن مجوز رسمی از طرف وزارت ارشاد، به کار ادامه می‌داد.

بر کمیت و کیفیت کارهای نوشتاری و انتشاراتی اشکوری نیز مثل بسیاری نویسندگان منتقد دیگر، بعد از دوم خرداد ۱۳۷۶ (یعنی ۲۳ مه ۱۹۹۷) و انتخاب سید محمد خاتمی، افزوده گشت و او در نشریات اصلاح‌طلبی چون "جامعه"، "طوس"، "نشاط" و "عصرآزادگان" مقاله می‌نوشت. البته قبل از آنکه همه آن نشریات به‌طور فله‌ای بسته شوند.

اشکوری از سال ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) به چندین سخنرانی در کشورهای دیگر نیز دعوت گردید از جمله آمریکا، فرانسه، سوئد و آلمان. خواندن بعضی مشاهدات و گزارش‌های اشکوری از این سفرها و این‌که او بسیاری ارزش‌های مدنی، اخلاقی و رفتاری و سیاسی موردپسند خود را در کشورهای غیرمسلمان اروپایی خیلی بیشتر از "جمهوری اسلامی ایران" یافته است، برای من قابل‌توجه و تأمل بوده است.

یکی از منابع شناخت من از افکار و نظرگاه‌های اشکوری، کتابی است به زبان انگلیسی درباره استاد اشکوری که دو تن از همکاران ارزنده دانشگاهی، یعنی دکتر زیبا میرحسینی و همسرش دکتر ریچارد تپر آن را نوشته‌اند. از طریق این کتاب به اتوبیوگرافی و متون مهمی از نوشته‌های اشکوری، از جمله متن سخنرانی او در کنفرانس برلین دسترسی پیدا کردم.<sup>۱</sup>

اما بیش از همه این‌ها، طی ده سال اخیر است که شانس ملاقات و آشنایی و مصاحبت، و همکاری حرفه‌ای با اشکوری را پیدا کرده‌ام. همین آشنایی بیشتر و همکاری‌ها بوده است که بیش‌ازپیش احترام و اعتقاد و اعتماد مرا نسبت به این اندیشمند ارزنده و تحول‌آفرین جلب کرده است. پس از مدت‌ها دل‌زدگی و پرهیز از پیوستن به هر نوع تشکل سیاسی، در سال ۲۰۱۵ دعوت برای همکاری با "انجمن آزادی اندیشه" را پذیرفتم. چراکه این انجمن کارکرد و رسالت اصلی‌اش همانا پژوهشی و آموزشی در جهت یاری‌رسانی به علوم انسانی و اجتماعی و تفکر انتقادی و نوآور بوده است که باهمت خوبانی چون حسن یوسفی‌اشکوری، محمدرضا نیکفر و کاظم کردوانی و یاران خوب دیگرشان تشکیل شده بود. برای من در کنار هم قرار گرفتن، برای مثال، تاریخ‌شناس و دین‌پژوه دین‌داری مثل استاد اشکوری با فیلسوف رادیکال بی‌دینی مثل نیکفر و یا سایر اعضای محترم و خوش‌فکر و خوش‌رفتار دیگر این انجمن مستقل، از تجربه‌ای خوب در مسیر هم‌اندیشی و همکاری کثرت‌گرایانه و فرا‌مسلکی و فرا‌ایدئولوژیک در جهت خدمات فرهنگی و علمی به دانشجویان در داخل و خارج ایران نوید می‌داد. تا امروز نیز فعالیت‌های قابل توجه و انتشارات غنی و اثرگذار و نقدهای دلسوزانه این انجمن به‌رغم همه مشکلات مالی و کمبود وقت، باعث مباحثات و خشنودی دست‌اندرکاران آن بوده است.

---

۱. همان

اما تداوم و بهبود در کارکردهای انجمن «آزادی اندیشه» (ازجمله نشریه آن به همین نام)، بدون نقش فعال و دلسوزانه افراد کلیدی چون استاد اشکوری ممکن نبوده است. بدون تعهد، نظم و جدیت، خوش‌اخلاقی و دموکرات منشی و مدیریت فعال و پیگیری های اشکوری، کار این انجمن تداوم نمی‌یافت. من طی این ۴-۵ سال اخیر از نزدیک به میزان صداقت، روا داری، تعهد و انگیزه‌های والا و آرمان خواهانه استاد اشکوری بیش ازپیش پی برده‌ام و به همکاری با او و سایر اعضاء انجمن افتخار می‌کنم. خصلت فرا ایدئولوژیک، فرامسلکی و کثرت‌گرا، ازجمله اتحاد عمل میان گرایش‌های فکری و سیاسی دینی و غیردینی (البته هر دو سکولار) از امتیازات ویژه این انجمن و پایه‌گذاران آن چون اشکوری می‌باشد.

به دید من تساوی جویی حقوق و احترام به زنان از صفات بارز دیگر اشکوری است. شاهد بوده‌ام که اشکوری بارها توسط روزنامه‌نگاران و یا دانشگهیان و کوشندگان سیاسی زن و مرد مورد مصاحبه و گاه چالش و پرسش‌هایی تند قرارگرفته است و من تا حال ندیده‌ام که از او رفتاری خشن، اهانت‌آمیز، و افراطی، یا آلوده به تکبر و یا مردسالارانه سر بزنند. به گمان من، اشکوری برخلاف اغلب روحانیون و حتی بسیاری از مردان غیرروحانی، از همکاری و همراهی نزدیک با زنان کنشگر، قوی و صاحب‌نظر ابایی نداشته است. او همان سال اول بعد از انقلاب به درخواست دختر آیت‌الله خمینی، زهرا مصطفوی، اداره "راديو دريا" (راديوی منطقه‌ای مازندران) را به مدت کوتاهی به عهده گرفت. به درخواست دختر آیت‌الله طالقانی (اعظم طالقانی) که او هم نماینده مجلس اول بود، به نوشتن مقالاتی در نشریه هفتگی "پیام هاجر" پرداخت و در جلسات "جامعه زنان انقلاب اسلامی" شرکت و گاه سخنرانی می‌کرد.

برای شناخت بیشتر از خصوصیات اشکوری در مناسبات انسانی‌اش با دیگران به‌ویژه با زنان، به گفتگوی صمیمانه و غیررسمی میان لیلی فرهاد پور و محترم گل بابایی (همسر اشکوری) مراجعه کنید. گزارش این گفتگو توسط فرهاد پور، روزنامه‌نگار شناخت شده، با زنان شرکت‌کننده در کنفرانس برلین در تابستان سال ۱۳۷۹ (۲۰۰۰میلادی)، درست بعد از کنفرانس برلین و پیش از دستگیری و زندانی شدن اشکوری چاپ شده بود. (میرحسینی و تهر، ۲۰۰۶، ص. ۴۰).<sup>۱</sup>

---

۱. فرهادپور، لیلی، ۱۳۷۹، زنان برلین، روایتی متفاوت، تهران، جامعه ایرانیان.

فرهادپور بخش مربوط به مصاحبه‌اش با محترم گل‌بابایی را تحت عنوان "آرامش این خانه پابرجاست"<sup>۱</sup> طرح می‌کند. این نوشته با اشاره به این نکته شروع می‌شود که وقتی هر دانشجو و یا خبرنگاری وارد خانه اشکوری می‌شود اولین چیزی که در اتاق جلب توجه‌اش را کرده و متحیرش می‌کند وجود یک پیانو در میان دو قفسه پر از کتاب است: پیانو در خانه یک آخوند؟!

شرح نحوه غیر سنتی ازدواج این زوج تقریباً هم سن، خصوصیات عارف‌منشانه یا صوفیانه گل‌بابایی که از خانواده‌ای متوسط با میل و انتخاب خودش با یک طلبه بدون هیچ دارایی مالی ازدواج می‌کند، خود خواندنی و شیرین است. در سال‌های نزدیک به انقلاب این زوج هر دو با درجات متفاوت وارد فعالیتهای تبلیغی و ترویجی و آموزشی در میان جوانان می‌شوند. چند دستگیری کوتاه‌مدت اشکوری توسط ساواک، و تداوم خطر زندان و دستگیری، ظهور بیماری دیابت در وجود اشکوری و ضرورت مصرف به‌موقع دارو، گل‌بابایی را به مراقب دائمی و گوش و چشم خانه تبدیل می‌کند. بدون مراقبت‌های شبانه‌روزی محترم گل‌بابایی از اشکوری و سه فرزندشان (دو پسر و یک دختر)، و بدون حس قوی و نگاه بصیرت بین او به قول خود گل‌بابایی، همانا حفظ "آرامش خانه" آن‌ها نمی‌توانسته است دوام آورد. اما آنچه گل‌بابایی در کابوس‌هایش می‌دید، بعد از کنفرانس برلین تحقق یافت. او و فرزندان و همسرش بدون ارتکاب به جرمی، نزدیک به پنج سال رنج و دلهره زندان را بر دوش کشیدند.

از خلال نوشته‌های فرهاد پور و گفتگوی او با محترم گل‌بابایی، ما با تلاقی عرصه خصوصی با عرصه عمومی زندگی و افکار و رفتار یک روحانی مدرن و نواندیش در جامعه امروز ایران آشنا می‌شویم و تناقض‌ها و تنش‌های موجود میان مقررات سنتی و مذهبی با دغدغه‌ها و ارزش‌های مدرن و سکولار در بستر یک خانواده که زیر نظارت حکومت سرکوبگر هم هستند را تا حدی مشاهده می‌کنیم.

در شرح حال "مردان بزرگ" به‌ندرت به زندگی خصوصی آن‌ها پرداخته می‌شود و سهم همسران یا مادران آن‌ها در ایجاد «آرامش خانه» و مراقبت‌های لازمی که درواقع امکان بخش تولیدات فکری علمی، ادبی، هنری، فلسفی، و سیاسی این مردان بوده است، نادیده انگاشته می‌شود. لذا وجود همین نوشته کوتاه لیلی فرهاد پور پنجره کوچک کم

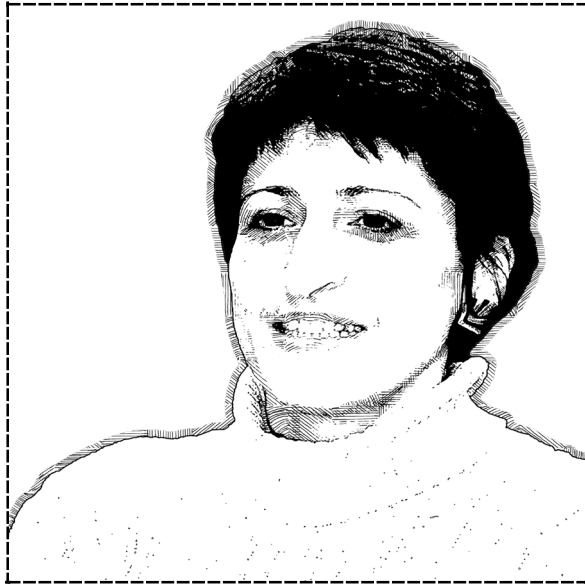
---

۱. این عنوان را از متن انگلیسی ترجمه کرده‌ام چون به متن اصلی فارسی دسترسی نداشته‌ام.

یاب و غیمتی است که تا حدی تعامل عرصه‌های خصوصی و عمومی را به نمایش می‌گذارد.

من و همسر من شانس آن را داشتیم که با همسر اشکوری، خانم محترم گل‌بابایی هم چند سال پیش، در دوره دوساله‌ای که اشکوری بورسیه سازمان « دانشمندان در خطر »<sup>۱</sup> بود، در کالیفرنیا آشنایی حضوری پیدا کنیم و مدت‌ها نیز من دریافت‌کننده و بهره‌مند بعضی نوشته‌های عرفانی او از طریق ایمیل بودم. از دیگران نیز شنیده‌ام هر کس با این زوج ملاقات حضوری داشته تحت تأثیر صفا و زلالی و خصوصیات دوست‌داشتنی هر دو آن‌ها قرار گرفته‌اند.

در پایان دوست دارم بنویسم استاد اشکوری عزیز و گرامی، هفتادمین سالگرد تولدتان را تبریک می‌گویم. تولد شما نه تنها برای خانواده، همسر و فرزندان، بلکه برای همه دوستداران آزادی، دموکراسی و عدالت مبارک و میمون بوده است. کاش در دانشگاه‌ها و جوامع ایران و خاورمیانه تعداد "روحانیان" دانشمند و دین‌پژوهان و مصلحین اجتماعی روشن‌بین، ترقی‌خواه، دموکرات و آزادمنش، شریف، خوش‌مشرب، و صادقی چون شما بیشتر و بیشتر بشود تا بلکه دکان زاهدان ریایی و کاسبان خرافات و ارتجاع تخته‌گردد و با جدایی نهادهای دولتی از نهادهای مذهبی، کشور ما نیز در رسیدن به یک نظام سالم سکولار، دموکراتیک و عاری از فساد موفق گردد.



## اول دوستش را دراز کرد...

مریم سطوت

بالاخره به سختی وارد سالن می‌شوم. فکر نمی‌کردم از میان آن جمعیت که هر یک از گوشه‌ای فریاد می‌کشد بتوانم جایی برای دیدن و شنیدن سخنرانان پیدا کنم. آقای یوسفی‌اشکوری صحبت می‌کند. مقالات او را در نشریه ایران فردا خوانده‌ام. با خود می‌گویم عجب جرأتی دارد که برای صحبت اینجا آمده است، الان است که کفش‌هایی به سمت او پرتاب شود. این جمعیت خشمگین را پلیس هم چاره‌ساز نیست. از خود سؤال کردم چرا به حرف‌هایش گوش نمی‌دهند. همین را بلند گفتم. کسی که کنار دستم ایستاده بود گفت چه می‌خواهد بگوید غیر آنچه تا به امروز از آخوندها شنیده‌ایم... اما من می‌خواستم بشنوم. او در کنار خانم کار نشسته است. خانم کار به راست‌گویی و به انتقاداتش از جمهوری اسلامی معروف است. نمی‌توانست کسی در کنار خانم کار از

حجاب دفاع کند و وضع نابسامان داخل را به انتقاد نگیرد. روزنامه‌های اصلاح‌طلب در داخل کشور انتقادات بسیاری به سیستم و به نبود آزادی بیان داشتند. شک نداشتم که این روحانی نیز حرف‌های دیگری برای شنیدن دارد.

او می‌گوید احکام اسلام جاودانه نیست... صدای جمعیت بلندتر می‌شود. هیاهو بیش از همیشه است. باقی حرف‌های او را نمی‌شنوم. با سختی از میان جمعیت راهی به طرف دیگر سالن که خلوت‌تر است می‌جویم... باوجود فریادهای تماشاگران ایستاده، او سخنش را قطع نمی‌کند... "من معتقدم که مسئله حجاب یک مقوله تغییرپذیر است. پوشش یک عرف است و یک فرهنگ مربوط به زمان و مکان خاص. حکم قطعی در این زمینه وجود ندارد..."

یکی کنار دستم می‌گوید چه شجاعتی دارد... این طرف سالن افرادی نشسته‌اند که می‌خواهند حرف‌های سخنرانی که از ایران آمده‌اند را بشنوند. این اولین بار است که چنین ترکیبی در کنار هم نشسته‌اند. در میان آن‌ها می‌شناسم کسانی را که نقدهای بسیاری به سیستم دارند اما راه نزدیکی را گفتگو می‌دانند. صدای آقای اشکوری قطع نمی‌شود "حالا اصلاً تغییرپذیری حکم به کنار فرض کنیم این حکم قطعی است. درهرصورت این یک حکم شخصی است. هرکس دلش خواست رعایت می‌کند و هرکسی نخواست نمی‌کند. اجباری بودن حجاب مبنای دینی ندارد..."

در دل می‌گویم من باید حتماً این فرد را از نزدیک ببینم. او ادامه می‌دهد "تندر از این حرف‌ها را داخل ایران هم به ما گفته‌اند...". آیا واقعاً این‌گونه است. متأسفانه نیم بیشتر سالن آماده شنیدن حرف‌های این سخنرانان هستند اما تعداد محدود برهم زنده این واقعیت را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. با شناختی که از نیروهای راست در ایران دارم برای او نگران می‌شوم. شاید نگاه من از راه دور، ترس‌خورده است. شاید هم آنچه را ما در اینجا می‌بینیم، آن‌ها نمی‌بینند.

برای دیدن این روحانی با دوستانم صحبت می‌کنم. موفق می‌شوم غروب آن روز او را در هتل محل اقامتش ببینم. در محل دیدار میهمانان هتل در انتظار آمدن یک روحانی با لباس روحانیت هستم. اما او با لباسی معمولی می‌آید. نمی‌دانم دست دراز کنم تا دست بدهم یا نه. نمی‌دانم برخوردش با یک زن بی‌حجاب چگونه است. آیا حرف‌هایی را که می‌زد در عمل هم به آن پایبند است؟! خیلی از روشنفکران حرف‌هایی برای دیگران می‌زنند، اما خود طور دیگری رفتار می‌کنند. به خصوص درباره رابطه با یک زن و آزادی

اول او دستش را دراز کرد...

زن. چرا که در جمهوری اسلامی این یک تابو است. اما اوست که اول سلام می‌کند و دست دراز می‌کند.

اطرافیانم سؤال‌های سیاسی می‌کنند. از اصلاح‌طلبان و از جمهوری اسلامی می‌پرسند. اما من نگاهم به رفتار اوست. می‌کوشم باورهای او را به آنچه می‌گوید در چشمانش ببینم. این باورها برای من مهم‌تر از افکار سیاسی اوست.

در پی این سخنرانی دادگاه ویژه روحانیت اشکوری را در حالیکه هنوز در به ایران باز نگشته بود، احضار کرد و از جمله او را به ارتداد و توهین به مقدسات اسلام متهم ساخت. او پس از بازگشت به ایران زندانی شد و دادگاه ویژه روحانیت او را خلع لباس کرد.





## آیا پایان شبیه، پیداست!؟

معصومه شاپوری

**مقدمه:** وقتی از ماهنامه پیام امروز توسط عیسی خندان برای همکاری با بخش فنی و صفحه‌آرایی مجله ایران فردا به این نشریه آمدم سرفصل جدیدی در زندگی‌ام آغاز شد. آشنایی با جماعتی تازه و دل‌سپردگی به مهندس سبحانی و هاله سبحانی و طیفی از افراد ثابت‌قدم و با اخلاق در عرصه سیاست (به جز استثنائاتی که در همه‌جا هستند) مرا به دنیایی تازه کشاند.

یکی از آن‌هایی که قبلاً نمی‌شناختم و حالا از آشنایی‌اش خوشحال و البته شگفت‌زده شده بودم آقای حسن یوسفی‌اشکوری بود.

از این آشنایی بیست و چند سال می‌گذرد. طبیعی است در این سال‌ها با خانواده ایشان هم نزدیک‌تر و آشناتر شدم. با آقای یوسفی از دو بعد آشنا بودم؛ هم عضو خانواده ایران فردا و هم عضو خانواده ملی - مذهبی. این آشنایی و خاطرات در هر دو جا علاقه و

احترام مرا به ایشان بیشتر می‌کرد. در این نوشتار به مناسبت هفتادمین سالگرد تولد آقای یوسفی چند خاطره‌ام در مورد ایشان را مرور می‌کنم.

### **یوسفی مبلغی زبردست**

پس از ورود به خانواده ایران فردا (و سپس ملی - مذهبی)، همیشه سنگ محک من مهندس سبحانی بود چراکه هم به افکار و هم به اخلاقش به شدت باور داشتم و نظر او روی اشخاص را صد در صد می‌پذیرفتم.

برای شرکت در یکی از مراسم‌های قتل‌های زنجیره‌ای از دفتر مجله به سمت مسجد می‌رفتم. از مهندس سبحانی پرسیدم که آیا خود ایشان سخنران است؟ مهندس گفت نه و خیلی خوب است که آقای یوسفی قرار است سخنرانی کند. یوسفی زبان گرمی دارد و خوب می‌تواند موضوعی را برای مردم و بخصوص جوان‌ها جا بیندازد. او صحبت کند بهتر است. و با خنده گفت بالاخره آخوند است و خیلی بهتر از دیگران بلد است چطور می‌طلب را جا بیندازد و خوب بفهماند! مهندس سبحانی آقای یوسفی را همیشه مبلغی زبردست و توانا می‌دانست.

### **محافظ‌های خانوادگی آقای یوسفی!**

در روزهای پر از اضطراب و نگرانی که هر روز خبری از قتل‌های زنجیره‌ای به گوش می‌رسید، جلسات روز شنبه تحریریه ایران فردا همچنان برقرار بود و عصر هنگام از هر گوشه شهر عضوی از تحریریه به دفتر مجله می‌آمد. لیست‌های مختلفی منتشر شده بود. گاهی مفصل و گاهی مختصر. ایران فردای ما هم سهمیه‌ای قابل توجه در آن داشت. از افراد مغضوب که احتمال ترورش می‌رفت ما هم سهمی داشتیم. مدیرمسئول و سردبیر مجله‌مان آقایان سبحانی و علیجانی، برخی اعضای تحریریه و دبیر سرویس‌ها هم مثل آقای یوسفی بی‌نصیب نبودند. در این ایام گفته می‌شد برای سخت‌تر شدن کار تروریست‌ها خوب است نکاتی ایمنی رعایت شود از جمله اینکه این افراد هیچ‌وقت به‌تنهایی تردد نکنند. به یاد دارم حتی در این مورد مطلبی منتشر شده بود. در چنین اوضاعی آقای یوسفی مثل قبل به جلسات بعدازظهر شنبه به خیابان بهار می‌آمد؛ اما نه مثل همیشه تنها. همسرش هم همیشه همراهش بود! محترم خانم؛ با جثه کوچک و چادر مشکی و البته روی گشاده همیشگی‌اش. محترم خانم می‌گفت از روی نگرانی نمی‌تواند اجازه دهد آقای یوسفی تنها تردد کند. او در این مدت تمام کارهای دیگرش را

آیا پایان شب سیه، سپید است!؟

تعطیل کرده است. می‌گفت در تمام مواردی که نویسنده‌ای را کشته‌اند او تنها بوده است. شاید او یکی از ظریف‌ترین بادیگاردهایی باشد که در طول عمرم دیده‌ام!

### زندگی ساده یوسفی؛ پیکانی در خدمت تحریریه!

آقای یوسفی یک پیکان داشت که همه‌جا با آن تردد می‌کرد. اعضای تحریریه (مثل آقای علیجانی) هم اگر با ایشان هم مسیر بودند نیز مسافر همیشگی آقای یوسفی بودند. یک‌بار که جلسه تحریریه طول کشیده بود و کمی دیروقت بود هر کسی از اتاق تحریریه بیرون می‌آمد خسته ناشیدی به من می‌گفت و این جمله تکرار می‌شد که هنوز نرفته‌ای؟ آقای یوسفی هم با روی خوش همیشگی‌اش آمد و گفت کاری از ما برمی‌آید؟ آقای علیجانی آمد و با اصرار زیاد گفت که کار را تعطیل کنم و دیگر به خانه بروم. من هم که نمی‌خواستم کار را نیمه‌تمام رها کنم آقای یوسفی را صدا زدم و گفتم آقای یوسفی میشه لطفاً کمکی به من بکنید. با خوش‌رویی تمام گفت بله چه کار می‌توانم بکنم. وقتی گفتم این آقای علیجانی را همراهتان ببرید نمی‌گذارد کارم را انجام دهم! با صدای خیلی بلند خندید.

در یک روز بارانی که پیکان آقای یوسفی خراب و در تعمیرگاه بود، بعد از اتمام تحریریه با صدای بلند پرسید مسیر چه کسی به من می‌خورد؟ چه کسی می‌تواند مرا تا جایی برساند؟ مرحوم مهندس وحید میرزاده (که آقای یوسفی عاقد ازدواج ایشان و همسرشان بود) با خنده و با لهجه خاص همیشگی کرمانشاهی‌اش گفت حتی اگر مسیرمان هم به شما نخورد نمی‌شود روحانیت مبارز! در خیابان زیر باران همانند. رابطه همه با آقای یوسفی خوب بود. همه دوستش داشتند و دارند. حضور آقای یوسفی پررنگ بود. تعارف نبود. واقعاً می‌شد روی او حساب کرد. به یاد دارم برای کسی از دائره‌المعارف تشیع وامی به مبلغ ۵۰ هزار تومان گرفته بودم تا بتواند برای دندان‌هایش هزینه کند که همیشه از آن موقع غذا خوردن شکایت می‌کرد. فرد تازه از زندان آزاد شده‌ای بود که بسیار سخت زندگی می‌کرد. مهندس سحابی نیز به خانواده او کمک می‌کرد. او نمی‌توانست وامش را پس بدهد. خبر به آقای علیجانی و بعد یوسفی رسید. گفت به من بسپارید و نمی‌دانم چطور اما مشکل آن فرد (و من) حل شد.

### آخوند نهضت آزادی

کیهان و لئارات و دیگر نشریات تندرو آقای یوسفی را آخوند نهضت آزادی! می‌نامیدند. چون سخنان شب‌های احیای خانه دکتر سحابی و دیگر برنامه‌های نهضت آزادی و

سخنران همه مراسم‌های مخالفان بود. در میان روحانیون کمتر کسی چنین جسارتی داشت و یا به این طیف احساس نزدیکی می‌کرد. البته ایشان از وظایف آخوندی فقط کار عقد برخی از دوستانش را انجام می‌داد. آخرین موردش درباره یکی دیگر از همکاران خانم‌مان در ایران فردا و نیز خواهرش بود که اینک هر دو ساکن اروپا هستند.

### **خانواده گرم و رابطه نزدیک و دوستانه با فرزندان**

در سال‌های اول حضور من در نشریه ایران فردا، مکان این مجله در پارکینگ ساختمانی واقع در خیابان بهار بود. بعد از حمله گروه فشار به دفتر نشریه و شکست کامپیوتر و شیشه پنجره و ... ما از پارکینگ به طبقه سوم همان ساختمان نقل مکان کردیم. ملزومات جدیدی خریدیم و کلی نونوار شدیم! از جمله چند صندلی چرخ‌دار خوب از جمله برای خانم منشی که تمام روز آنجا کار می‌کرد و من که بعدازظهرها می‌آمدم.

روزی آقای یوسفی بر روی یکی از این صندلی‌های چرخ‌دار نشسته بود و به روح‌الله (پسر بزرگشان) می‌گفت مرا تا آخر افاق هل بده! گاه مثل بچه‌ها شیطنت می‌کرد. از روحیه و حضورش پس از یک روز کاری سنگین روحیه می‌گرفتم. انگار در آن موقع شب خستگی نمی‌شناخت و یا مثل آدم‌هایی که معروف هستند عصا قورت داده نبود. خیلی صمیمی، خیلی خونگرم و خیلی ساده.

### **خوش‌بینی و سخنان همیشه گرم و طولانی آقای یوسفی**

خانواده یوسفی به لطف محبت‌های محترم خانم و خونگرمی آقای یوسفی خانواده همیشه گرمی بود. به یاد دارم یک‌بار که آقای یوسفی برای مرخصی از زندان برای چند روز (شاید ۴۸ ساعت) به خانه آمده بود و افراد زیادی (خیلی زیاد) به دیدنش رفته بودند و من هم یکی از میهمانان بودم از روح‌الله پرسیدم آیا شما به‌عنوان خانواده آقای یوسفی از حضور این‌همه مهمان خسته نمی‌شوید؟ گفت نه ما خوشحال هم می‌شویم. چون این‌ها دوستان ما هستند و از دیدنش خوشحال می‌شویم. اما مشکل اینجاست و فرقی که با خانواده‌های دیگر زندانیان داریم این است که مهمانان عزیز ما می‌آیند ولی نمی‌روند! اگر بیایند و بروند ما خوشحال‌تر می‌شویم. از طنز او خیلی خندیدیم. در فرصتی دیگر وقتی زهرا (دختر آقای یوسفی) را دیدم همین را برایش تعریف کردم. زهرا گفت به‌هیچ‌وجه ایرادی به مهمانان ما وارد نیست آن‌ها می‌خواهند بروند این پدر من است که نمی‌گذارد و از آن‌ها می‌خواهد که مانند! طنز زهرا بالادست روح‌الله زد!

خوش‌زبانی و طنز و صمیمیت بین اعضای خانواده آقای یوسفی برایم خیلی خوشایند بود طوری که بعد از چند سال وقتی خانم و آقای یوسفی در پاریس مهمانم بودند همین ماجرا را برایشان حکایت کردم برایشان تازگی داشت و به آن کلی خندیدند.

### **محبوبیت و معروفیت مردمی پس از حکم ارتداد!**

وقتی آقای یوسفی پس از جنجال شدید تلویزیون علیه کنفرانس برلین زندان بود و در روزهایی که اتهام ارتداد به او خیلی سر زبان‌ها بود، روزنامه کیهان مطلبی علیه ایشان نوشت که مضمونش این بود که پس از روشن شدن ماهیت وی، دیگر کسی از کسبه حاضر نیست به او یا خانواده او سرویس بدهد. در همان روزها، محمود پسر کوچک آقای یوسفی به سلمانی که همیشه می‌رفت رفته بود و سلمانی که آقای یوسفی و خانواده‌اش را می‌شناخت حاضر نشده بود از محمود پول بگیرد و گفته بود که وظیفه او و همه است که اگر می‌توانند خدمتی بکنند. ما از شنیدن این برخوردها خوشحال می‌شدیم. به یاد دارم در خانواده آقای صابر هم وضع مشابهی با یکی از اعضای خانواده‌اش در تعمیرگاه پیش آمده بود. تعمیرکار حاضر نبود پول بگیرد و به‌زور به او دستمزدش را داده بودند.

برای من البته هیچ‌گاه معروفیت افراد مهم نبوده و شخصیتشان وبه قول هدی صابر منش آن‌ها درجه اول اهمیت را داشته است. برای من آقای یوسفی هم یکی از آن آدم‌هایی است که گاه وقتی که نیست بیشتر از وقتی که هست حضور دارد و اهمیتش درک می‌شود. در یک مراسم (احتمالاً بزرگداشت مهندس بازرگان در اولین موعده بعد از کنفرانس برلین)، فیروزه خانم (صابر) یکی از سخنران‌ها بود. وقتی برای سخنرانی در جایگاه قرار گرفت. قبل از سلام و مقدمه، با صدای بسیار بلند و محکم (که مرا یاد سرودهای مجاهدین در ابتدای انقلاب می‌انداخت) گفت این حسینیه، حنجره یوسفی‌اشکوری را می‌طلبد نه همچو منی ....

بقیه صدای فیروزه در میان فریاد تشویق حضار و کف زدن‌های ممتد آن‌ها به یاد آقای اشکوری گم شد و من نتوانستم بقیه‌اش را بشنوم. بعد صحبتش درباره بازرگان را آغاز کرد. مجری نیز به مناسبت بی‌ی‌مناسبت نام آقای یوسفی و دیگر زندانیان را آورد و مردم تشویق کردند. آن موقع من مرتب فکر می‌کردم که شاید آقای میناچی آخرین بار است که اجازه برگزاری مراسم را داده است و بعداً اعتراض می‌کند! و البته چنین نشد. مراسم خیلی خوبی بود.

### دفتر ایران فردا مرکز صدور بسیاری از بیانیه‌ها در داخل کشور!

دفتر مجله ایران فردا بعد از دوم خرداد شور و شوقی فراموش‌نشده داشت. محل آمد و شد بسیاری از افراد سیاسی و مهم‌تر از آن جوانان زیادی بود که شوق و اشتیاق در نگاه تک‌تکشان دیده می‌شد. خاطرات تلخ و شیرین زیادی از این دفتر کوچک دارم. از روزهای خوش بعد از دوم خرداد تا روزهای حمله و تخریب و بازداشت‌ها. در هر دو حال یکی از محل‌های تهیه و گردآوری امضا برای بیانیه‌های شادی و غم، همین دفتر کوچک توسط آدم‌های بزرگی بود که در آن تردد داشتند. به یاد دارم گاه چه وسواسی برای از بین بردن دستخط بیانیه‌ها از طرف بعضی از نویسندگان آن به کار می‌رفت! درباره بازداشت آقای یوسفی نیز بیانیه‌هایی صادر شد. بعضی از آن‌ها که البته با اطمینان می‌دانم تمامی آن‌ها نیست، این‌هاست:

\*اعتراض ۳۳۳ نفر از فعالان سیاسی و مدنی به بازداشت آقای یوسفی‌اشکوری (تحت عنوان «زندانیان سیاسی و فکری را آزاد کنید») در تاریخ ۳۰ شهریور ۱۳۷۹ (درباره تعداد امضاکنندگان این اطلاعیه به یاد دارم که مرحوم آقای بسته نگار اصرار می‌کرد اهمیت این بیانیه به خاطر محاکمه یک عقیده - و نه محاکمه یک فرد- زیاد است و خوب است حتماً به لحاظ تعداد اسامی بیشتر از اطلاعیه‌های قبلی باشد و واقعاً همینطور بود).

\*اطلاعیه هیئت تحریریه ایران فردا در اعتراض به زیر پا گذاشتن حقوق اولیه آقای یوسفی‌اشکوری در تاریخ ۴ مهرماه ۱۳۷۹  
\*انتشار خبر «محاکمه غیرعلنی یوسفی‌اشکوری به اتهام ارتداد و محارب و مفسد فی الارض» در تاریخ ۱۷ مهر ۷۹

\*نامه مهندس سبحانی، دکتر پیمان و دکتر یزدی به خاتمی و مجلس درباره آقای یوسفی در تاریخ ۱۸ مهر ۱۳۷۹

\*نامه ۳۲۱ تن از فعالان سیاسی و مدنی به نمایندگان مجلس درباره وضعیت آقای یوسفی‌اشکوری در تاریخ ۲۳ مهر ۱۳۷۹

\*نامه همین ۳۲۱ نفر در همان تاریخ به محمد خاتمی  
\*اطلاعیه بیش از ۴۰۰ نفر درباره وضعیت آقای یوسفی (تحت عنوان آیا یوسفی‌اشکوری یک گروگان سیاسی است؟) در تاریخ اسفند ۷۹

### فروتنی و صداقت عصبانی‌کننده!

آقای یوسفی صداقتی عصبانی‌کننده دارد. حرف‌هایی می‌زند که می‌تواند علیه خودش استفاده شود. شجاعتی که هراسی از اینکه دیگران چه درباره‌اش فکر می‌کنند ندارد. این را در جای‌جای کتاب‌هایش بخصوص کتاب‌های خاطراتش شاهد بودم. آنجایی که می‌گفت اولین بار که روزنامه خواندم به‌جای اینکه ستونی بخوانم، افقی خواندم و معنا نداشت... آنجایی که با سادگی و صداقت تمام، در خاطرات، اعتقاد سال‌های قبلش را بدون توضیح و توجیهی بیان می‌کند و هراسی از قضاوت دیگران ندارد و پایبند به حقیقت است و برای خوشامد افراد صحبت نمی‌کند.

وقتی در دیار غربت ویرایش کتاب‌هایش بخصوص کتاب‌های خاطراتش را به من سپرد نه فقط با افکارش، که با شخصیت و منش‌اش در کار از نزدیک‌تر و به اصطلاح جمله به جمله، بیش‌ازپیش آشنا شدم. او را مردی بسیار صادق و راستگو یافتم. موقع کار بر روی برخی کتاب‌هایش چند بار به او گفتم چرا شما خودزنی می‌کنید؟

با او بارها برای اصلاح و کم‌رنگ کردن بعضی خاطراتش چک و چانه زدم. ایشان گاه خاطراتی را با ساده‌ترین بیان نقل می‌کرد که در مرحله اول علیه خودش بود. و یا نظرش روی مثلاً بعضی از افراد را خیلی رک و صریح می‌گفت که شاید باید کمی پوشیده‌تر مطرح می‌شد. راضی کردن او برای اصلاح مطالبش در ابتدا سخت بود ولی بعداً که اعتماد پیدا کرد زودتر راضی می‌شد.

### نزدیک بود آقای یوسفی را بکشم...

فکر کنم اواخر دو تابستان پیش بود و خوشحال بودم از اینکه آقای یوسفی و همسرش قرار بود روزهای اقامتشان در پاریس میهمان‌خانه محقر من باشند. روز قبل مادرم را که مدتی نزدم آمده بود را با همه دل‌تنگی‌های مادرانه‌اش راهی ایران کرده بودم. شاید دو سه شبی بود که درست نخوابیده بودم. خیلی خسته بودم از تدارک برگشتن مادرم به ایران و فرودگاه و تشریفات آن. مهمان‌هایم تقریباً شب رسیدند. از خوشحالی چند جور غذا درست کرده بودم. هر چه بلد بودم و فکر می‌کردم که شاید دوست داشته باشند. نباید هنگامی که آن‌ها می‌رسیدند وقت من برای آشپزی گرفته می‌شد، چون در آن صورت نمی‌گذاشتند غذا بپزم و تعارفات شروع می‌شد!

با توجه به اینکه می‌دانستم آقای یوسفی بیماری دیابت دارد، همه شیرینی‌جات را از جلوی دست جمع کرده بودم. شب موقع شام با خوشحالی و امید به اینکه از غذاهایم

خوششان بیاید و خوب بخورند آن‌ها را روی میز چیدم. مهمانان گرمی اعلام کردند که معمولاً یا شام نمی‌خورند یا خیلی سبک می‌خورند اما با خوش‌رویی تمام، آقای یوسفی گفت ما شمالی هستیم و همیشه از خوردن برنج استقبال می‌کنیم. من هم گفتم که حداکثر تلاش را برای استفاده هر چه کمتر از نمک و روغن کرده‌ام و می‌توانند با خیال آسوده‌تری غذا را نوش جان کنند.

خلاصه گل گفتیم و گل شنیدیم و غذا خوردیم. قبل از خواب پرسیدم صبح چه ساعتی بیدار خواهند شد و برای چه ساعتی صبحانه را آماده کنم. و وقتی دانستم که بعد از نماز صبح دوباره می‌خوابند و بعد از بیدار شدن حدود ساعت هشت صبحانه خواهند خورد به خود گفتم حداقل تا ساعت هفت صبح می‌توانم نگران بیدار شدن و آماده کردن صبحانه و ... نباشم و خوابیدم.

بعد از چند شب کم‌خوابی و بدخوابی چنان خسته بودم که به خواب عمیقی فرو رفتم. نیمه‌های شب شنیدم که آهسته باهم صحبت می‌کنند و اسم خودم را شنیدم. با خود گفتم آن‌ها نگران‌اند مبدا من از سر و صدایشان بیدار شوم. چقدر آدم‌های ملاحظه‌کاری هستند پس دوباره خوابیدم. بعد از مدت کوتاهی برق اتاق روشن شد. و صدای باز شدن در یخچال و کسی که چیزی را جستجو می‌کند. باز فکر کردم بگذار راحت باشند. صدای مبهمی که نشان می‌داد آرام صحبت می‌کنند باز شنیدم که یکی به دیگری می‌گفت فلانی بیدار نشده است؟ فکر کردم اصلاً باید تکان نخورم و بخوابم که مبدا آن‌ها فکر کنند باعث بیداری من شده‌اند. و باز به خوابی فرو رفتم که هفته‌ها حسرتش را داشتم. صبح ساعت حدود هفت صبح همان‌طور که با خودم قرار گذاشته بودم از خواب بیدار شدم و با خوش‌رویی یک میزبان و با لبخند به استقبال مهمانان عزیزم رفتم و مطابق رسم دیرینه پس از سلام صبحگاهی اولین سؤال این بود که آیا شب خوب خوابیده‌اند؟ و خواب خوبی داشته‌اند؟

پاسخ من خنده هم‌زمان هر دو مهمان بود.

گفتند که از خواب‌سنگین من تعجب کرده‌اند و پرسیدند واقعاً متوجه وقایع آن شب نشدم؟

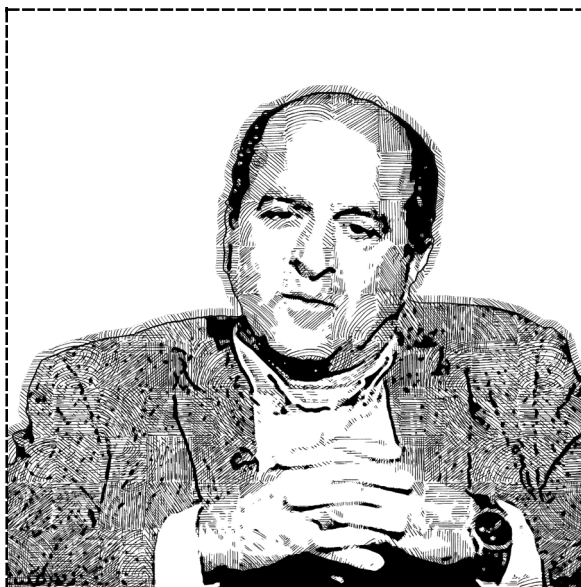
من که خیلی تعجب کرده بودم منتظر توضیح بیشترشان ماندم. گفتند که پس از شام دیشب، آقای یوسفی می‌خواهد یک واحد انسولین بیشتر استفاده کند اما به اشتباه سه واحد می‌شود. و نیمه‌های شب که دچار افت شدید قند خون شده بوده همسرش را

آیا پایان شب سیه، سپید است؟!

بیدار می‌کند و همسرش هر چه می‌گردد بیسکویت، شیرینی یا هیچ مواد قندی پیدا نمی‌کند. چون حال آقای یوسفی بدتر می‌شود برق را روشن می‌کنند و می‌گویند فلانی را بیدار کنیم که با اورژانس تماس بگیرد. اما من که بیدارشدنی نبودم! خانم آقای یوسفی به جستجویش ادامه می‌دهد و سرانجام یک شیشه مربا در یخچال پیدا می‌کند و مشکل حل می‌شود. حال آقای یوسفی بهتر می‌شود و از رفتن به بیمارستان و هر اقدام دیگری صرف‌نظر می‌کنند و می‌خوابند.

خلاصه ماجرا ختم به خیر شد و خدا بیش از همه به من رحم کرد که قاتل آقای یوسفی نشدم! در این صورت شاید جایزه‌ای هم از حکومت ایران دریافت می‌کردم. به یاد دارم آقای علیجانی پس از حکم ارتداد و حکم اعدام آقای یوسفی یادداشتی نوشته بود و در آن اشاره کرده بود که در بعضی از جشنواره‌های سینمایی به برخی هنرمندان سینما برای عمری تلاش (و نه فقط موفقیت در یک فیلم)، جایزه می‌دهند. اما در ایران به جای تشویق و جایزه؛ تنبیهی رایج است برای یک‌عمر تلاش! نه صرفاً یک کار. و آقای یوسفی به خاطر یک‌عمر کار فرهنگی که به مذاق آقایان خوش نمی‌آید الان دارد تقاص پس می‌دهد و به ارتداد و اعدام محکوم می‌شود. من هنوز هم فکر می‌کنم آقای یوسفی و تک‌تک اعضای خانواده ایشان دارند مجازات عمری تلاش برای روشنگری و راهنمایی نسل جوان ایران از سوی ایشان را متحمل می‌شوند. امیدوارم پایان این شب سیه برای همه‌مان سپید باشد.





## یوسف اشکوری به عنوان روشنفکر دین

اسفندیار طبری

برای یک اندیشمند هدیه‌ای بالاتر از یک بررسی انتقادی نسبت به اندیشه‌هایش نیست. حسن یوسفی اشکوری چنین اندیشمندی است، که در راه روشنگری در دین و دیانت تلاش‌های بسیار ارزنده‌ای داشته و دارد. من برای ایشان احترام بسیار خاصی دارم، و امیدوارم که در دیداری در آینده نزدیک بتوانم تولد ایشان را از صمیم قلب تبریک بگویم.

گفتمان دینی برای غلبه بر سنت‌های تاریک بدون شک ضروری است. در این عرصه اشکوری در کنار دیگر روشنفکران متدین بسیار فعال است. ولی آیا نباید عرصه این گفتمان به زبانی باشد، که بتواند پلی بین روشنفکران سکولار و روشنفکران دینی ممکن سازد؟ در این راستا لازم است که بر برخی از مفاهیم اشتراک فهم وجود داشته باشد و زبان گفتمان، زبانی برای همه قابل فهم باشد. استفاده از مفاهیم فقهی و حوزه‌ای در

ادبیات گفتمانی دیواری است که لازم است شکسته شود. اما این چگونه ممکن است؟ چنین امری ریشه در این هدف دارد، که اصول دینی و دیانتی همساز با موازین جامعه دمکراتیک، شهروندی و قوانین انسان‌دوستانه آن شوند. این امر بسیار پسندیده‌ای است. اما اگر جوهر تمام تلاش این باشد، که از درون اسلام و شیعه بتوان به طریقی با تفسیر و منطق فقهی، دمکراسی، حقوق بشر و سکولاریسم را استنتاج کرد، نه تنها مفاهیم بلکه شیوه اندیشیدن نیز از چهارچوب فقه فراتر نمی‌رود و روشنفکر سکولار یا غیردینی نیز هیچ انگیزه‌ای در شرکت در گفتمانی نخواهد داشت. به طور مثال من شخصاً بسیار از نقد و انتقاد اشکوری درباره نوشته خود درباره سکولاریسم در اولین شماره نشریه فلسفه خرمگس خوشحال شدم. اما گفتگو با ایشان نتوانست به سطح مورد نظر و دلخواه بیانجامد، زیرا نه تنها مفاهیم مورد استفاده بلکه شیوه و نگاه ورود به موضوع متفاوت بود و به سختی می‌شد دریچه گفتمانی را گشود، زیرا برداشت من این بود که برای ایشان بیشتر استدلال دینی سکولاریسم مرکز توجه است تا نظریه اجتماعی و اندیشه فلسفی و عملی آن.

آیا برای رسیدن به سکولاریسم به نواندیشی دینی یا رفرم در شیعه نیاز داریم؟ پاسخ من به این پرسش منفی است، هرچند که هرگونه روشنگری در این رابطه را قدمی مهم در جهت صلح و دوستی و ممکن بودن یک جامعه آزاد و دمکراتیک می‌بینم. پیش از همه لازم به تأکید نیست، که اشکوری چه در عمل و چه در تئوری نشان داده است، که انسانی است که برای دمکراسی و آزادی و حقوق شهروندی از هیچ تلاشی ابا ندارد. او در نوشته‌های مختلف اعتقاد خود را به سکولاریسم، یعنی جدایی دین از حکومت را مورد تأکید قرار داده است. اما در این رابطه او هم رفرم در دین اسلام را ضروری می‌بیند و هم رشد نهادها و بنیادهای اجتماعی.

نمی‌توان همان دین ۱۴۰۰ سال پیش را واژه به واژه اطاعت کرد، بلکه دین اسلام به تفسیر جدید نیاز دارد و چنین تفسیری از نظر او نه تنها از نظر دینی مجاز بلکه کاملاً ضروری است. دمکراسی امروز بر اساس حقوق بشر و احترام به حقوق شهروندی است. اما اینکه تا چه اندازه رفرم در اسلام بتواند یک پیش‌شرط برای سکولاریسم باشد، جای تأمل دارد. در کاتولیسیم رفرم مهمی صورت نپذیرفت و ساختار این دین، چه از نظر حقوق زنان و چه سیستم تصمیم‌گیری هیرارشیک کاملاً ضد دمکراتیک است. باین حال چنین سیستمی نسبت به سیستم دمکراسی کاملاً کنفورم و همساز است. پرتستانسیسم موفق شد

بخشی از دین مسیحیت را با فرم‌های خود همراه کند. اما هر دو، هم پروتستان و هم کاتولیک در یک سیستم دمکراتیک نقش نسبتاً یکسانی دارند. منتسکیو در اثر معروف خود در سال ۱۷۴۸ نوشت که از آیین پروتستان یک جمهوری برمی‌خیزد و از آیین کاتولیک یک حکومت پادشاهی. کلیسای کاتولیک در کانسیل دوم خود به‌حق غیر دمکراتیک خود در مقابل یک سیستم دمکراتیک پافشاری می‌کند، یعنی در درون خود دمکراسی را به‌عنوان یک ایده‌آل رد می‌کند، اما در بیرون خود با این شیوه عقب‌مانده عمل نمی‌کند و اینگونه استدلال می‌کند، که در عین دفاع از حقوق پیش یا فرادمکراتیکی خود، که در آن مردم را حاکم نامحدود نمی‌بیند، با آموختن آزادی، نه به‌طور انتزاعی، بلکه در چارچوب روابط اجتماعی و روابط متقابل انسانی و انسان دوستانه، که ریشه آن را از درون هر دینی با همین فرض ساده، که همه انسان‌ها در مقابل خدا یکسان هستند، به دمکراسی در جامعه می‌رسد. به این دلیل کلیسای کاتولیک حتی با رد ایده حاکمیت مطلق مردم و ایده انتزاعی دمکراسی، به ایده تجربی و توصیفی دمکراسی و حمایت از آن می‌رسد که نقش آن در ساختار دمکراتیک مدرن غیرقابل انکار است.

چنین امری حتی در مورد آیین پروتستان نیز صادق است، که در آن تمامی گرایش‌های دمکراتیک تا ضد دمکراتیک وجود دارد. حتی انتقاد اصلی مارتین لوتر به پاپ این بود، که او بیش از اندازه به امور دنیایی می‌پردازد و از امور معنوی به دور افتاده است. شاید بتوان چنین اندیشه لوتری را در راستای یک مفهوم سکولاریسم تفسیر کرد، اما در عمل اگر این ایده با ایده جهانی‌سازی پروتستانی در ارتباط قرار گیرد، هسته‌ای ضد دنیوی و ضد دمکراتیک دارد که به ارجحیت دنیای معنوی نسبت به دنیای تجربی می‌رسد. با این حال می‌بینیم که همین پروتستانیسم بر اساس همان ایده ساده انسان دوستانه به «تجربه» دمکراسی در جامعه می‌رسد و نقش فعال و بسیار مثبتی در آن ایفا می‌کند، بدون اینکه بخواهد ایده انتزاعی دمکراسی را از درون دین خود استنتاج و اثبات کند. یعنی بدون آنچه که روشنفکر دینی ایرانی و از جمله اشکوری به دنبال آن است.

اما واقعیت این است که همین روش تجربی یا توصیفی رسیدن به دمکراسی در درازمدت تأثیر هنجاری خود را دارد: ماکس وبر به درک سنتی و ضد مدرن لوتریسم در مقابل پوریتانیسم و کالوینیسم انتقاد می‌کند. اما همین لوتریسم امروز از راه پذیرش توصیفی و تجربی دمکراسی به ایده هنجاری و مدرن آن رسیده است، به‌گونه‌ای که برای پیروان

آن سیستم دیگری قابل تصور نیست و از همین راه نیز به ایده هنجاری حقوق بشر نیز رسیده‌اند.

اینکه در حال حاضر تلاش‌های بسیاری برای رفرم در دین اسلام، چه سنی و چه شیعه، از سوی روشنفکران دینی صورت می‌گیرد، تمامی این تلاش‌ها در فرهنگ «پیشرفت» در عقیده دینی قابل درک است و بدون اهمیت نیست. از این‌رو بدون شک تلاش‌های روشنفکران دینی و البته اشکوری در راه پیشرفت در فرهنگ دینی در جامعه و روش گفتمان دینی و غلبه بر سنت‌های کهن اعتقادی قابل ستایش و تقدیر است. ولی از تمامی این تلاش‌ها با این حال نمی‌توان انتظار رفرم در دین اسلام را داشت. تجربه مسیحیت نیز نشان داده است، که رفرم اگر هم از سوی آیت‌الله‌ها ممکن شود، هیچ‌گاه نمی‌تواند تمامی دین را در برگیرد. به این دلیل سکولاریسم را نیز از این‌رو نمی‌توان پیامد یک رفرم در دین دانست. سکولاریسم یک امر توصیفی است و نه هنجاری. در هندوستان در طول چند سال هزاران نوشته درباره سکولاریسم و نوع پذیرش آن در فرهنگ هندی منتشر شد و بحث‌های بسیاری در میان مردم و روشنفکران جاری شد. در ایران هنوز ما در آغاز کار هستیم.

تا وقتی که تلاش روشنفکر دینی این باشد، که به‌طور مثال دموکراسی یا سکولاریسم را از درون اسلام مستدل سازد یا از آن یک دموکراسی اسلامی بیرون استنتاج کند، شرایط یک گفتمان وسیع درباره محتوای دموکراسی و سکولاریسم نمی‌تواند فراهم شود. هرچند که هر کشوری دموکراسی و سکولاریسم خاص خود را دارد. ولی هیچ کشوری چرخ را از نو اختراع نمی‌کند. یک مرور کوتاه در تاریخ دموکراسی آن را نشان می‌دهد:

دموکراسی در همین مفهوم حاکمیت مردم در اروپا سنت بسیار دیرینه‌ای دارد. دموکراسی آتنی، یک دموکراسی بی‌واسطه و مجمعی (که توسط مجلس خلق اداره می‌شد) بود. در مجلس خلق به‌ویژه بینوایان از قدرت زیادی برخوردار بودند، امری که افلاطون را به انتقاد از دموکراسی آتنی کشانید، چراکه بینوایان با فقر فرهنگی خود به تصمیم‌گیری‌های غلطی می‌رسیدند. راه‌یابی مردم در مجلس خلق از راه قرعه صورت می‌گرفت، پدیده‌ای که تا سده ۱۸ در برخی از کانتون‌های سوئیس رواج داشت. پایه و اساس دموکراسی آتنی را می‌توان چنین خلاصه کرد: تساوی در مقابل قانون، حق آزادی در سخن‌گویی در مجلس خلق، مشورت اجتماعی و احترام به قوانین رسمی نگاشته شده. در دموکراسی آتنی، واژه دموکراسی ناآشنا بود، و به‌جای آن از

واژه‌های ایزونومی (حقوق مساوی) و ایزوگوریا (حقوق مساوی در سخن‌گویی) یا ایزوکراس یا (حق مساوی در تسلط) استفاده می‌شد. به عبارت دیگر اندیشه "تساوی" برای نظم دموکراتیک آتنی از اهمیت اساسی برخوردار بود، به طوری که دموکراسیا، مظهر خدای زن، در بازار آتن جایگاه ویژه‌ای داشت. به طوری که یاد شد، دموکراسی در آتن، بدون وجود یک مدل تئوریک، پایه‌ریزی شد. یعنی ادامه یک اعتقاد هنجاری نبوده است. دلیل اصلی پیدایش دموکراسی در آتن، اتحاد با قشرهای پایینی در جامعه (به ویژه قشر جدید قایق‌رانان، برای استواری قدرت سیاسی در عرصه آب) به منظور مقابله با دشمنان خارجی بود. پیش از آن اصلاحات "سولون" در سده ششم پیش از میلاد، در عرصه نهادهای سیاسی و اجتماعی و ایجاد نظم و قانون، نقش مهمی در پیدایش دموکراسی آتنی داشته است، به طوری که ارسطو از سولون به عنوان سیاستمداری بزرگ یاد می‌کند و او را بنیان‌گذار نظم سیاسی و بازرگانی عادلانه می‌داند. حدود ۷۰ سال بعد از پیدایش دموکراسی و مجلس خلق در آتن موسسه جدیدی به نام نوموتتن (قضات) تأسیس شد و این اولین موسسه‌ای بود که قدرت دموکراتیک مجلس خلق در دموکراسی آتنی را محدود نمود. اما دموکراسی امروزی تا اندازه زیادی نتیجه نظریه‌پردازان و نخبگانی است که در تکامل این ایده نقش مهمی داشته‌اند.

منتسکیو (۱۶۸۹-۱۷۵۵) اولین نظریه‌پرداز است، که ایده تفکیک قوای مقننه (لگیسلاسیون)، مجریه (اکسکوتیو) و قضاییه (یودیکاتیو) را هسته اصلی دموکراسی می‌بیند و مخالف هرگونه شکل جمهوری است، چرا که جمهوری می‌تواند به حاکمیت مطلقه و مرکزی دموکراسی آسیب برساند. علاوه بر این برای کارایی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، او حاکمیت فردی را در رأس هر یک از این سه قوای جداگانه ضروری می‌بیند.

امروز تئوری دموکراسی منتسکیو نارسا و ناقص دیده می‌شود، زیرا جدایی بین قوای مجریه و مقننه شرط لازم برای دموکراسی نیست، بلکه مهم این است، که تنها قوه قضاییه از استقلال کامل برخوردار باشد. به دنبال استقلال کلی‌های آمریکایی از زیر تسلط انگلیسی‌ها در سده ۱۸ میلادی مقالات بسیاری درباره دموکراسی و جمهوری به انتشار رسید، که مهم‌ترین این مجموعه مقالات تحت عنوان "فدرالیست پی پرس" (۴) از سوی هامیلتون، مادیسون و جی منتشر شد که پایه تئوریک ایجاد دموکراسی در آمریکای شمالی به شمار می‌روند. در این نوشته‌ها از افکار هابز، لاک، منتسکیو و دیوید یوم

استفاده شد. آن‌ها در مجموعه نوشته‌های خود یک سیستم دموکراسی ارائه می‌دهند، که در آن نه مردم به‌طور مستقیم بلکه نمایندگان مردم حکومت می‌کنند. تحت تأثیر جمهوری متحده هلند، ایده جمهوریت را وارد دموکراسی می‌کنند: یک جمهوری برخلاف دموکراسی بر اساس این اصل قابل شناسایی است: یک سیستم حکومتی که در آن تمامی قدرت به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم از سوی خلق است ولی از طرف یک فرد اجرا می‌شود، که هر زمان قابل برکناری است. بدون تردید در این سیستم چنین وابستگی به آرای مردم مهم‌ترین ابزار کنترل می‌باشد. علاوه بر این آن‌ها ایده فدرالیسم را نیز، به‌عنوان ابزار دیگری برای اعتبار و استواری وارد دموکراسی کردند: در یک جمهوری ساده قدرت صرفاً در یک حکومت متمرکز است، در یک جمهوری پیچیده آمریکایی، برخی از وظایف حکومتی که از سوی مردم انتخاب یا خلع قدرت می‌شود، میان دولت‌های مختلف درون کشور تقسیم می‌گردد و وظایف باقی مانده در صلاحیت قدرت مرکزی در چارچوب تفکیک قوا می‌ماند. با ایده فدرالی می‌توان به دو هدف رسید: از یک سو انتقال مؤثرتر دموکراسی میان بافت‌های پراکنده و دورافتاده درون کشور جمهوری، از سوی دیگر محدودسازی قدرت حکومت مرکزی و پیش‌گیری از شکل‌بندی استبداد.

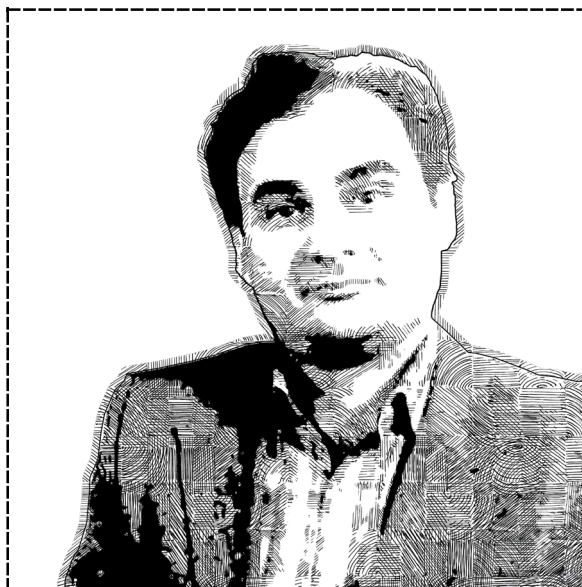
شومپتر (۱۹۵۰-۱۸۸۳) در نظریه دموکراسی خود قدرت اندیشه سیاسی مردم را زیر پرسش می‌برد و به این نتیجه می‌رسد که شهروندان عادی توانایی درک مسائل بغرنج سیاسی را ندارند و به‌راحتی تحت تأثیر قرار می‌گیرند. بنابراین نباید دموکراسی را به مردم عادی واگذار کرد، بلکه نخبگان باید آن را اداره و با حق انتخاب خود به تکامل آن یاری کنند. این تئوری، ما را به یاد انتقاد افلاطون به دموکراسی آتنی می‌اندازد. اما شومپتر با دموکراسی نخبه‌ای خود، خصلت هنجاری دموکراسی، که مشارکت هر چه بیشتر مردم در قدرت سیاسی است، نادیده می‌گیرد، و برای پرورش دموکراتیک مردم جهت کاربست عقلانیت بیشتر در روند اندیشه‌ها و تصمیم‌گیری‌های سیاسی راه حلی ندارد و به‌جای آن به نفی آن، از راه جایگزینی دخالت مستقیم نخبگان در دموکراسی می‌پردازد.

در این رابطه جالب است، که به یک تئوری دیگری نیز اشاره شود، که ماهیت هنجاری دموکراسی را عوض می‌کند: سارتوری (...-۱۹۲۴) فیلسوف همراه و دیگر نماینده تئوری دموکراسی نخبگان است. اما برخلاف شومپتر، سارتوری به‌واقعیت دموکراسی از سوی نخبگان جامعه نمی‌پردازد، بلکه، به‌طور هنجاری به دنبال کیفیت‌های لازم برای حکومت دموکراتیک نخبگان در جامعه می‌باشد. به سخن دیگر، سارتوری بعد

هنجاری دموکراسی را (که حکومت از درون مردم برای مردم است) با یک پرسش هنجاری تازه درباره کیفیت رهبری نخبگان جایگزین می‌کند. ملاک دموکراسی نباید بهتر سازی درونداد (انتخابات)، بلکه برون‌داد (کارکرد و کیفیت تصمیم‌گیری‌ها) باشد. از راه همین پرسش هنجاری می‌توان به توصیف و تجربه دموکراسی رسید. حال تحلیل دینی دموکراسی، و اینکه چگونه بتوان آن را از دین اسلام بیرون کشید، مثلاً با مفاهیم فقهی بیعت، شورا یا اجتهاد تا اینکه درنهایت به یک سیستم هنجاری از اصول پذیرفته‌شده دموکراتیک از سوی اسلام برسیم و شاید بتوان در پایان آن را دموکراسی اسلامی نیز نامید، چه پرسش عملی و توصیفی درباره دموکراسی را پاسخ می‌دهد؟ چنین مباحثی همان‌طور که اشاره شد، بیشتر به سمتگری یک نوع بحث فقهی و دینی می‌انجامد که بیشتر به جدایی در اندیشه‌ها و پیدایش اندیشه‌های موازی، که هیچ نقطه اتصالی نمی‌توانند داشته باشد، می‌انجامد.

لازم به ذکر است، که با این توصیف هسته اصلی دموکراسی این نیست، که قدرت از جانب مردم باشد، بلکه این است که قدرت سیاسی بر اساس حکومت قانونی باشد که از سوی نمایندگان مردم تدوین و پذیرفته‌شده باشد. بر اساس آن استقلال قوا تضمین شده باشد. در بریتانیای کبیر به‌طور مثال قدرت ملکه الیزابت یک قدرت دینی است. اما آنچه تعیین‌کننده است، قوانین دموکراتیک است، که هرگونه قدرت سیاسی را از او سلب می‌کند. علاوه بر این شرط کافی برای برقراری دموکراسی تنها ایجاد مؤسسات و بنیادهای دموکراتیک مستقل نیست، بلکه رشد افکار عمومی و فضیلت اخلاقی در جامعه شرط تعیین‌کننده است. البته اشکوری نیز به‌درستی به این نکته اشاره می‌کند. علاوه بر این؛ دموکراسی در حال تکامل است. به‌طور مثال امروزه محدودیت قدرت سیاسی کمتر از راه جدایی بین قوا، بلکه بیش از همه از طریق رسانه‌ها و افکار عمومی عملی شده است. پس آیا بهتر نیست راه گفتمانی ایجاد کرد، که نه از درون دین، بلکه از راه تجربه واقعاً موجود درباره دموکراسی و سکولاریسم به یک ایده دموکراسی برای ایران برسیم و بتوان دقیق‌تر به موضوعاتی رسید که برای آینده مردم ما نقش حیاتی دارند؟





## حافظ قدسیت امر قدس

پیمان عارف

۱- حسن یوسفی اشکوری هنوز ملبس به لباس روحانیت بود که نخستین بار در ۲۷ اردیبهشت سال ۷۷ در همایشی ۳ روزه که انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تبریز به مناسبت سالروز هجرت شریعتی برگزار می‌کرد دیدمش. سخنرانی‌اش درباره نسبت سیدجمال اسدآبادی و شریعتی بود اما آنچنان خود در لحن و ریتریک به شریعتی می‌مانست که تو گویی شریعتی خود از گوش در زینبیه دمشق برخاسته و راه تبریز ما در پیش گرفته تا به سخن درباره خود و آباء فکری‌اش بپردازد. نیک به یاد دارم گرچه سخنرانی‌های صبح روز اول که با موسوی تبریزی شروع شده بود و باصلاح حسابی تو ذوقم خورده بود اما تصمیم گرفتم پانل‌های بعدازظهر را هم شرکت کنم و اتفاقاً شب که به خانه بازمی‌گشتم چقدر از تصمیمم خرسند بودم و حس می‌کردم چقدر آموخته‌ام.

در آن سخنرانی، اشکوری به نقل از دکتر سون یات سن رهبر ملی‌گرای چین در نیمه اول قرن بیستم نکته‌ای گفت که هنوز پس از سال‌ها در خاطر من هست. هنوز بحث فرار مغزها از کشور بدان صورتی که در دهه‌های بعد شکل گرفت مطرح نبود اما اشکوری با نقل قول از سون یات سن با تأکید بر هزینه‌ای که هر کشور برای آموزش و رساندن هر دانشجو به جایگاهی در آن قرار دارد می‌کند پرسید پاسخ این هزینه‌ها ماندن و ساختن کشور است یا رها کردن و رفتن؟!

اشکوری نکته‌ای گفت که تا سال‌ها بعد نیز از زبان بسیاری دیگر از حاضران آن روز می‌شنیدم و مشخص بود که آن جمله چقدر در روان شنوندگانش مؤثر افتاده است. جمله‌ای چنین: وقتی می‌خواهی قدم از قدمت برداری به کشورت فکر کن؛ به هزینه‌ای که برایت کرده تا امروز اینجا بنشین و خود را دکتر و مهندس چند سال بعد ببینی. وقتی با این عینک به خودت و کشورت نگاه کنی همه چیز را طور دیگری خواهی دید! ۲- اشکوری را بعدها بارها و بارها دیدم. در تبریز و جلسات هفتگی قرآن مقصود فرستخواه؛ در دفتر پژوهش‌های شریعتی انتهای بلوار کشاورز؛ در فعالیت‌هایش برای لیست ملی-مذهبی در انتخابات ۲۹ بهمن ۱۳۷۸ مجلس ششم.

او آنچنان ریتوریک مسحورکننده شریعتی را در خود درونی کرده بود که خواه‌ناخواه شنونده را منفعل و صامت و حتی مرعوب و خود را فاعل منولوگ سخن می‌ساخت. سال به ۷۹ رسیده بود و حاکمیت دین سالار در حال از دست دادن نهادهای شبه مردم‌سالار به نفع کسانی بود که خواهان تلطیف دین‌سالاری موجود به نفع مردم‌سالاری بودند.

مطبوعات به تیراژهای میلیونی دست‌یافته بودند و جامعه‌ای جوان و پویا در حال تجربه مردم‌سالاری، گرچه با دوزی بسیار کم و محدود اما امیدوار به گشایش‌های بیشتر و بیشتر!

دعوا بر سر حذف علیرضا رجایی از منتخبین تهران و جایگزینی اکبر هاشمی رفسنجانی بجای او تازه شروع شده بود که صداوسیما تحت ریاست علی لاریجانی خوشحال و خندان خبر تنش‌های پیش آمده در کنفرانسی در شهر برلین را در صدر اخبار خود قرار داد.

کنفرانسی که تقدیر سیاسی بسیاری را تغییر داد: برخی را روانه زندان و برخی دیگر را روانه خارج از ایران ساخت.

اشکوری اما علیرغم تمام تهدیداتی که در صورت بازگشت به ایران متوجهش بود پس از چند ماه اقامت در اروپا راه ایران را در پیش گرفت؛ بازداشت و در دادگاهی که به نام ویژه روحانیت خوانده می‌شود به زندان محکوم شد.

در سال‌هایی که او زندان بود و به گمانم به ۵ سال رسید نسل جدید جامعه سیاسی و بخصوص جنبش دانشجویی به‌سرعت رو به‌سوی سکولاریسم نهاد و از آنچه بنام روشنفکری دینی یا نواندیشی دینی خوانده می‌شد عبور کرد؛ حتی خود روشنفکران دینی و یا دستکم آن سنخ از روشنفکران دینی که تبار سیاسی درون حاکمیتی و تبار نظری نزد مرحوم مطهری داشتند نیز به‌سرعت به‌سوی عرفی شدن گفتارشان پیش رفته حتی تا قدسی زدایی از وحی نیز رسیدند.

وحی به رؤیاهای رسولانه و امر قدسی نیز تا امر روان‌شناختی فروکاسته شد. در تمام این سال‌ها اما اشکوری زندانی بدان سان که خود روزی در قیاس شریعتی و بازرگان گفته بود و دوستانش در نهضت آزادی را خوش نیامده بود که شریعتی نواندیش دینی بود و بازرگان نوگرای دینی؛ خود نواندیش باقی ماند و متن دین و فهم درون دینی بیرون نیامد.

نه الهیات جدید مسیحی را نقطه عزیمت خود قرار داد تا به اسلام برسد و نه فلسفه غرب را؛ او درون دینی می‌اندیشید و از نقطه عزیمت دین به‌سوی مدرنیته حرکت می‌کرد و نه بالعکس!

در زندان به ترجمه کتاب نقد گفتار دینی نصر حامد ابوزید (نقد الخطاب دینی) دست زد و هنوز آزاد نشده بود که کتاب با ویرایش حسن جواهرکلام منتشر شد.

دیگر سال به سال آخر دولت اصلاحات رسیده بود که اشکوری از زندان آزاد شد؛

همگان در حال عبور بودند که او راه بازگشت به امر قدسی را در پیش گرفت.

عبور سیاسی از جمهوری اسلامی با عبور نظری از اندیشه تئولوژیک درهم‌آمیخته بود اما هنر اشکوری - فارغ از موافقت و یا مخالفت با آن - این بود که علیرغم حفظ فاصله با حکومت دین سالار موجود از اندیشه تئولوژیک نیز اما فرا نرفت و بر قدسیت امر قدسی پای فشرد.

او همانند ابوزید ترجیح داد بجای نقد دین به نقد گفتارهای مسلط دینی بپردازد که از نظام قدرت و دانش برآمده از آن نشأت می‌گرفت.

هرچند متاع نظری او در دهه ۸۰ دیگر همانند دهه ۷۰ مشتری نداشت اما اشکوری نیز در مقام نظر نه به دنبال مشتری بلکه توضیح هستی و جهان بر مبنای فهم خویش از حقیقت بود.

نیمه‌شب پنجشنبه‌ای در سال ۸۶ در منزل عبدالله نوری پس از سخنرانی‌اش در نقد مقاله مجتهد شبستری درباره وحی به ایشان گفتم آقای اشکوری لباستان را درآوردید و جامه عرفی به تن کردید؛ کاش آراءتان را نیز با روند عرفی سازی نظری جامعه همسو کنید. و او پاسخ داد آرائی که با روندهای مسلط تغییر کند دیگر آراء من نیست؛ من خود باید به آن برسم!

۳- دهه ۹۰ برای ایرانیان اما در جهان نظر و سیاست ۲ سال زودتر شروع شد؛ زمانی که تاریخ ایران در سال ۸۸ با جنبش سبز ورق خورد.

سال‌های جنبش سبز سال‌های عقب‌گرد دموکراسی خواهی عرفی‌گرایانه به نفع دموکراسی خواهی دینی بود؛ چه آنکه شخصیتی چون میرحسین موسوی و مهدی کروبی به‌سان حقایقی سترگ بر تارک جنبش سبز ایستاده بودند و از موضع درون دینی استوارترین سنخ دموکراسی خواهی پس از انقلاب را فریاد می‌زدند. بدین‌سان نیمه نخست دهه ۹۰ را می‌توان سال‌های احیای گفتمانی دانست که اشکوری پایمردانه بر آن ایستاده است.

گفتمانی که متن دین را کنار نمی‌نهد؛ قدسیت آن را گرچه نقد می‌کند اما نفی نمی‌کند؛ می‌خواندش و بازمی‌خواندش تا از آن برای جهان جدید خوانش‌هایی جدید بریسازد. اشکوری دهه ۸۰ و ۹۰ دیگر ریتوریک شریعتی را ندارد؛ شفاهی نیست؛ می‌نویسد و از روی نوشته سخن می‌گوید.

سخنرانی‌های چندین ساعته و پرشور نمی‌کند.

دیگر در سایه شریعتی نیست.

خود درختی تنومند است که دهه‌ها "نواندیشی دینی" را در کارنامه‌اش دارد.

با سیدجمال و شریعتی شروع کرده و امروز خود در جایی مرتفع‌تر و روی دوش آن‌ها ایستاده!

نه آن‌سان که دکتر سروش با بن فکنی و شریعتی شکنی گمان می‌کرد روی دوش شریعتی ایستاده است؛

روی دوش شریعتی ایستادن اشکوری از جنس تداوم و انباشت است و نه نفی و انقطاع!

اشکوری نظر ورزی جدی در اندیشه و سیاست معاصر ایران است که حتی عرفی‌گرایان نیز نمی‌توانند نادیده‌اش بگیرند.  
چه آنکه عرفی‌گرایی همچون نگارنده نیز نمی‌تواند به احترام او و سال‌ها کوشش سیاسی و نظری‌اش به پا نایستد و به احترام هفتادمین زادروزش کلاه از سر بردارد و قلم دست نگیرد.





## اشکوری بامردم در کنار مردم ماند!

کاظم علمداری

اگر که دجله پر از قایق نجات شود  
پس از خرابی بغداد می‌رسد ما را!  
دوست عزیز و گرانقدر، جناب حسن اشکوری،  
برای من مایه مباهات است که هفتادسالگی شما پژوهشگر و اندیشمند بی‌آلایش را  
تبریک و تهنیت بگویم.

جناب اشکوری، ما باهم آغازیدیم، آغازی پرشور و هیجان، غرق در احساسات و توهم  
و آرزوهای پاک کسب آزادی و عدالت. آرزوی صدساله مردم ایران. اما افسوس که مهار  
قدرت به دست نابخردان، سودجویان و فریبکاران افتاد و مذهب و اعتقادات مردم نیز  
ابزاری شد برای قشریون تازه به دوران رسیده و ایادی‌شان. بی‌شک ما نیز خود کودکان  
بالغی بودیم که طعمه بی‌دانشی‌ها و توهمات خود، و ترفندهای خمینی و اطرافیان او

شدیم. اشکوری مانند من متعلق به نسلی است که با آرزو و تخیل جامعه‌ای آزاد و خالی از ستم و بی‌عدالتی به مقابله با نظام پهلوی برخاست. اما چندان به درازا نکشید که ظلم و ستم جمهوری اسلامی همه را از توهم بیدار کرد. شلاق این ستم‌گری مستقیم برجان و جسم اشکوری فروآمد. اما زندان و تهدید به مرگ نتوانست اشکوری را تابع فرامین ضد انسانی جمهوری اسلامی کند. برعکس، اگر در سران نظام ارزنی از صداقت، عدالت، عقل و درایتی وجود می‌داشت به همان راهی می‌رفتند که اشکوری‌ها رفتند. اشکوری همچنان با مردم و در کنار مردم ماند و برای حق و حقوق آن‌ها پایبند نشان داد، و راستی، درستی و پاکی را با هیچ امتیاز و مقامی معاوضه نکرد.

اشکوری را می‌توان با واژه‌های خلوص، صداقت، شرافت، صمیمیت، بی‌پیرایگی و پابندی به اصول توصیف کرد. من اشکوری را نخست از راه نوشته‌ها و فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی و اجتماعی‌اش در ایران شناختم؛ و سپس زمانی که ایشان به‌عنوان یکی از سخنرانان کنفرانس برلن، قربانی خشونت دو جانبه افراد و گروه‌های دیکتاتور منش و ماجراجوی مخالف جمهوری اسلامی از یک‌سو، و مجازات‌های سنگین جمهوری اسلامی از جمله زندان و شکنجه و تهدید به مرگ از دیگر سو قرار گرفت بیشتر و بهتر شناختم. تا آنکه حدود یک دهه قبل سعادت ملاقات حضوری، و دوستی ایشان نصیب من هم شد. اشکوری خود را محدود به دانش فقهی نکرد، هم‌زمان به پژوهش در تاریخ، فلسفه و علوم اجتماعی نیز روی آورد. او امروز جایگاه قابل توجهی میان فرهیختگان جامعه ایرانی دارد، و با دانش دوگانه خود سرپلی است میان جماعت "نواندیشان دینی" و "عرفی مسلکان". به‌جاست که از جمله کوشش‌های فرهنگی اشکوری حضور فعال او در هیئت‌مدیره "انجمن آزادی اندیشه"، از آغاز تا به کنون نیز یاد می‌شود. نشریه پژوهشی و آکادمیک "آزادی اندیشه"، یکی از عرصه‌های مهم ارتباط فکری میان اندیشمندان ایرانی است که به همت چندین تن از صاحب‌نظران از جمله اشکوری پایه‌گذار شده و به منع چشم‌گیر فرهنگی، اجتماعی، مدنی و حقوق بشری و تبادل اندیشه بدل شده است. درود و ستایش من به همه دست‌اندرکاران "انجمن آزادی اندیشه".

من برای دوست عزیز و ارجمندم، آقای اشکوری، عمری دراز همراه باعزت و سرفرازی و تندرستی و زندگی پرسعادت را آرزو می‌کنم.



## یک زندگی — راز تداوم؛ معرفتی و وجودی

رضا علیجانی

قریب سی و پنج سال است با آقای یوسفی آشنا هستم از زمانی که از طرف به قول امنیتی ها «گروهک» مان (موحدین) با اسم مستعار «علوی» با وی گفتگو می‌کردم تا کنون. سیره‌ها، همکاری‌ها و خاطرات بسیاری از ایشان دارم که می‌تواند در حد یک کتاب باشد اما بنا به حساسیت‌های سالیان اخیرم می‌خواهم بیشتر از زاویه «وجودی»، نکاتی را برای بزرگداشت هفتادمین سال تولد این برادر بزرگ‌تر و دوست همیشه عزیزم بنویسم. یوسفی فرد «نوآوری‌ها»، «تصمیمات» و به عبارتی «عبور»های «بزرگ» است. این هم به گمانم ناشی از «آزادگی» فکری و «درویشی» عملی و زیستی اوست. این دو نیز شاید از خاستگاه زیستی- طبقاتی و تربیت طبیعی در گستره طبیعت باز و گشوده و سرسبز زادگاه و خانواده بی‌آلایشش به علاوه خوش‌شانسی‌اش در مواجهه‌اش با انسان‌های سالم، بلندنظر و ملی‌ای نشأت گرفته باشد که سر راه زندگی‌اش قرار گرفته‌اند. اولین و مهم‌ترین

آن‌ها علی شریعتی است که یوسفی جوان مذهبی طلبه را مسحور خویش می‌کند و دستش را می‌گیرد و در اولین نوآوری و عبور از عبورهای بزرگش از دنیای ساده و بسته سنت به دنیای جدید می‌آورد. دنیایی که نه در تقابل با دنیای پیشین بلکه با عبور بازخوانانه آن شکل گرفته است .

در کنار هم قرار گرفتن کتابخانه‌ای مملو از کتاب (به‌خصوص کتاب‌های مذهبی) و پیانو در خانه و اتاق یوسفی نماد این سبک زندگی است. یوسفی راه و رسم این عبور را از شریعتی می‌آموزد. این «بینش» با «منش» یوسفی نیز همخوان است. بدین ترتیب عبورهای بعدی را خودش انجام می‌دهد. عبور از خمینی، عبور از حکومت دینی، عبور از مرزهای خودی و غیرخودی بین مذهبی‌ها و دگراندیشانی که تاریخ پر سوءتفاهمی بینشان وجود داشت، عبور از احکام تاریخی دین که در سنت مذهبی فرا تاریخی تلقی می‌شد، عبور از خوانش‌های رسمی از تاریخ صدر اسلام و تاریخ شیعه و ...

این اما همه داستان یوسفی نیست. خیلی‌ها چه در میان روحانیون و چه در میان دیگر نامداران مذهبی اهل فکر و نظر بوده و هستند که ممکن است بیشتر و پیش‌تر از یوسفی از این مرزها عبور کرده باشند اما جرأت و جسارت ابرازش را نداشته‌اند. از اینجاست که باز به یک ویژگی وجودی دیگر یوسفی می‌رسیم: شجاعت اخلاقی و درویشی زیستی.

یوسفی شاید باز به علت سادگی و بی‌آلایشی که از موطن و تربیت خویش به ارث برده است فکر می‌کند هر آنچه حق می‌داند را باید بی‌واهمه و لکنت بر زبان آورد و هم شجاعت درونی این ابراز را دارد. او سخنان شجاع بسیاری از مراسم‌های نفس‌گیر و پر ریسک و خطر به لحاظ امنیتی، بدون هیچ مرز و ملاحظه خودی و غیرخودی بوده است؛ اعم از طیف‌های ملی، چپ و مذهبی؛ مراسم بزرگداشت غلامحسین مصدق؛ کاظم سامی و مجید شریف؛ داریوش و پروانه فروهر؛ مختاری و پوینده و ... همان‌گونه که به سادگی و صراحت تمام سخن هم از عرفی (و نه شرعی) بودن پوشش و حجاب و هم غیراجباری بودن آن گفته و مورد استقبال فعالان مختلفی از جنبش زنان قرار گرفته است.

این عبورها و نیز جسارت‌های اخلاقی ریشه در یک امر مهم دیگر هم دارد؛ «درویشی» یوسفی و به قول مرادش، علی شریعتی: نداشتن و نخواستن!

این نقطه مهم‌ترین امر وجودی مرتبط با یوسفی است که می‌خواهم در این یادنامه بر آن تکیه کنم. یوسفی «اگر» می‌خواست می‌توانست به راحتی در خوان نعمت گسترده

جمهوری اسلامی به قدرت و ثروتی در حد مدیرکل و وزیر و... برسد. اما او این همه را قربانی اصول و آرمان‌هایش و کلامی که حق می‌دانست کرد.

یوسفی نماینده مجلس اول بعد از انقلاب خوش‌شانس بود که با فراکسیون اقلیت مجلس آشنا شد و با آنان پیوند خورد و در رودخانه پرتلاطم آن سال‌ها و دهه‌های پس از آن هم‌نشین زورق آنان گردید. پیوند و هم‌نشینی‌ای که تاکنون ادامه داشته است. او بنا به بینش و منش‌اش در مجلس پرتنش اول، آگاهانه با پذیرفتن هزینه‌های همراهی با اقلیت مجلس با آنان همساز شد. بعد از اتمام دوره نمایندگی نیز یوسفی این پیوند را حفظ کرد و توسط مهندس سبحانی به شرکت سهامی انتشار رفت درحالی‌که اگر همسو با قدرت مسلط (حزب جمهوری اسلامی)، شده بود، با توجه به توانایی‌های فکری و کلامی و خطاب‌اش، می‌توانست به قدرت و ثروت بیکرانی دست یازد.

ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم با پادشه بگوی روزی مقدر است!

او قدرت و ثروت و جاذبه‌های همراهی و در کنار حاکمان ایستادن را به خوبی می‌دانست اما حتی یک لحظه در این باره به تردید نیفتاد که صداقت و حقیقت را با این جاذبه‌ها مبادله کند. او به راحتی پذیرفت که به خاطر سخنانی در بزرگداشت آنان که راه و فکر و مرامشان را حق می‌دانست از استادی دانشگاه کنار گذاشته و اخراج شود (سال ۶۷ بعد از سخنانی برای دکتر کاظم سامی) و به زندگی ساده خویش قناعت کند.

او راه شجاعت فکری، اخلاقی و درویش‌مسلکی را در سه دهه پرفراز و نشیب کشورمان که هر مقطعش آزمون و ابتلایی بر اهل اندیشه و سیاست بوده و بسیاری در یکی از تند پیچ‌های حادثه مردود شده‌اند، تاکنون ادامه داده است.

یکی از نقاط وجودی مهم دیگر در زندگی یوسفی تصمیم او برای بازگشت به کشور بعد از کنفرانس برلین با علم به بازداشت و برخورد تند حوزوی‌ها و امنیتی‌های عصبانی از مواضع فکری و سیاسی او در آنجا به خصوص در رابطه با عرفی بودن و غیراجباری بودن حجاب بود که خیلی سروصدا کرده بود. یوسفی با روشن‌بینی درونی و شجاعت اخلاقی این تصمیم بزرگ را گرفت و به خاک میهن بازگشت. روانه دادگاه ویژه روحانیت شد و در آنجا با یک انکیزاسیون قوی مواجه گردید. شاید بیشتر از آنچه تصور می‌کرد. این اولین بار بود که او با این نگاه تند توطئه‌نگر و به‌شدت جزمی مواجه می‌شد. محکوم به ارتداد شد و حکم اعدام گرفت. هرچند خود این حکم را جدی نمی‌گرفت. اما هر چه بود او دو سال زیر سایه این حکم شوم و خطیر زیست.

از منظر محوری این یادداشت (نگاه وجودی) این نقطه شاید یکی از مهم‌ترین نقاط آزمون و ابتلای یوسفی است. آنان که زندان رفته‌اند می‌دانند که دو سال زیر حکم اعدام زیست یعنی چه؟ من خود شاهد سفید شدن تمام موهای دو برادر بسیار جوان (بیست و چند ساله) در دهه شصت در اوین بودم که سالیانی زیر حکم اعدام مانده بودند. هرچند یوسفی خود این حکم را چندان جدی نمی‌گرفت اما به‌صورت جسته و گریخته چه از درون مسئولان کینه‌توز و درنده‌خوی دادگاه ویژه و چه از بیرون از سوی حتی بعضی دوستان و آشنایان سیاسی گاه قرائنی از امکان ماجراجویی حاکمان در اجرای این حکم به گوش یوسفی و خانواده به‌شدت نگران او می‌رسید. یوسفی اما دو سال این شرایط سخت و فشارهای طاقت‌فرسای آن را تحمل کرد و سربلند بیرون آمد. در تلامط روزگار و فراز و نشیب حوادث است که گوهر انسان‌ها آشکار می‌شود. من تاکنون سیرهای مختلف و هم‌زمان متعددی با برادر بزرگ‌تر و عزیزم آقای یوسفی داشته‌ام :

-دیدارهای متناوب در دفتر شرکت سهامی انتشار در سال ۶۴ و گفتگو و دادن نشریه مخفی‌مان به ایشان (خروش موحد) و سخن گفتن درباره آنچه ما را به هم پیوند می‌داد: شریعتی و افکار و آرمان‌ها و رسم و راهش. اشکوری اما جمله مهمی در آن هنگام گفت: خط‌مشی آگاهی‌بخش- آزادی‌بخش (که ما در نشریه‌مان تبلیغ می‌کردیم) با کار مخفی و غیرعلنی شدنی نیست. من خود چند سال بعد در زندان به همین نتیجه رسیدم. در دفتر شرکت سهامی انتشار و با وساطت آقای یوسفی بود که اولین دیدارهای مستقیم و حضوری‌ام را با مهندس سبحانی داشتم و از مهر و عطوفت خاص و ویژه او بهره‌مند شدم، به‌خصوص از پیگیری این پدر مهربان از بعضی از قضات دادگاه اوین که از دوران مجلس آشنا بود برای عدم اعدام ما در سال ۶۷ که البته آن قاضی گفته بود قرار نیست این‌ها اعدام شوند تا بسیاری از فراز و نشیب‌های سیاسی بعدی. این دوستی و شاگردی تا پایان عمر پر عزت آن عزت ایران‌زمین ادامه یافت.

-دعوت به سرویس نظر و اندیشه ایران فردا پس از آزادی از زندان و سپس معرفی من به‌عنوان دبیر سرویس نظر و اندیشه به‌جای خودش به تحریریه ایران فردا که پای من را جدا از مقالاتم به‌طور مستقیم به این نشریه باز کرد و بعداً با مهر و محبت خاص مهندس سبحانی دبیر تحریریه و بعد سردبیر مجله شدم. سردبیری‌ای که قبلاً عزیزانی همچون سعید مدنی و سعید رشتیان بر عهده داشتند.

-همراهی در تأسیس دفتر پژوهش‌های فرهنگی دکتر شریعتی و سال‌ها همکاری و همفکری با مجموعه‌ای از زنان و مردان و دوستان و به تعبیری نو شریعتی‌هایی که در نداشتن و نخواستن باهم هم‌داستان بودند و تنها مثلث عرفان، برابری و آزادی شریعتی و ستیزش با زر و زور و تزویر آن‌ها را در تلاش‌های فرهنگی‌شان به هم پیوند می‌داد.

-همراهی در شورای فعالان ملی- مذهبی با همه شادی و غم‌هایی که سوت‌ده‌دان گردآمده در آن باهم پشت سر گذاشتند. چه در شادی و شغف‌های دوران پس از «نه» بزرگ اعتراضی مردم به حاکمان و چه در زندان ۵۹ سپاه که شیطنت‌آمیز در حیاط زندان که با چشم‌بند در حال قدم زدن بودیم سعی کردم به هنگام بازگشت درست پشت سر یوسفی که در سایه‌اش روی حیاط زندان تسبیح در دستش علامتش بود، قرار بگیرم و دل‌تنگی‌ام از یکسو و شغف از دیدنش بعد از مدتی مدید را با فشردن شانه‌هایش نشان دهم!

-همراهی در جمع و حلقه نواندیشان دینی در حسینیه ارشاد در دهه هشتاد که محفلی خصوصی برای هم‌اندیشی و همدلی جمعی از نواندیشان دینی ایران بود و یوسفی یکی از ثابت‌قدم‌ترین‌ها و فعال‌ترین‌شان بود .

-همراهی با خاطراتی پر از تلخ و شیرین در فضای خارج از کشور در کنش‌های مشترک در سایت ملی- مذهبی، کنشگران ملی- مذهبی خارج از کشور(و اصول‌گرایی‌هایی که گاه در این فعالیت‌ها از خود بروز می‌داد)، انجمن آزادی اندیشه (که دو سال با آقایان یوسفی و نیکفر که بنیان‌گذاران این انجمن و نشریه آزادی اندیشه بودند در هیئت‌مدیره‌اش شاهد تلاش بی‌شائبه و صبورانه و پر از تسامح یوسفی در کار مشترک با جمعی از روشنفکران غیردینی و دینی بودم) و جمع‌های فکری (مانند حلقه‌ای از نواندیشان دینی) و سیاسی(جمع‌های هم‌اندیشی) گوناگونی که یوسفی همه‌جا با همان خصایص همیشگی پرکاری و تلاش و خوش‌قولی و تسامح و گاه بی‌تابی‌هایش برای رسیدن به مقصود، کمک‌کار جمع بود.

یوسفی؛ خطیب آزاده و آزاداندیش و ملک‌المتکلمین دهه هفتاد ایران است. او از تبلیغات قبل از انقلابش در شهرها و روستاهای مختلف ایران آغاز کرده بود اما پله‌های رشد فکری و سیاسی را با همان فروتنی و شجاعت اخلاقی توامان طی کرده است. در زندان دو الف سپاه(در بازداشت مربوط به سال‌های ۸۲ تا ۸۴) شاهد کینه شدید بازجوها به خاطر همین صفت ترویج‌گری و اثرگذاری او در چند نسل دانشجویی بودم. بازجوییم با

اشاره به روابط جمع ما با نسل‌های مختلف دانشجویی، با نفرت تمام می‌گفت اشکوری دانشجویان زیادی را منحرف کرده است و حالا او هم همین‌جاست! (اشاره به بند ویژه روحانیت که در نزدیکی بند دو الف در اوین بود)

یوسفی در سیر استعلایی اندیشه‌اش به نقطه معرفتی- وجودی‌ای رسیده است که به قول خودش «برای انسان منهای عقیده، نه انسان بعلاوه عقیده‌ای خاص، ارزش و احترام و کرامت قائل است». رمز فکری و درونی‌گشودگی و خودی- غیرخودی نکردن یوسفی به اینجایها مرتبط است.

او مسیر درونی و بیرونی «از قم تا بن» (آلمان) را ساده نپیموده است، رنج‌ها و مرارت‌های فکری و زیستی گوناگونی را پشت سر گذاشته است. به‌صورت نمادین می‌توان گفت وقتی در مراسم بزرگداشت غلامحسین مصدق در سال ۶۴ گروه‌های فشار حزب‌اللهی عمامه از سر او برمی‌دارند گویی وی را از نیمی از جزمیت‌ها و وابستگی‌هایش به سنت منجمد شده متحجر رها می‌کنند. نیمه دیگر را نیز دادگاه ویژه روحانیت با کندن عبا و قبا و روحانی وی در دهه هفتاد انجام می‌دهد. حالا یوسفی به مقام «اخلع نعلیک» نائل شده است: رهای رها، در جسم و در جان.

سیر از یک طلبه سنتی معتقد به فقه (و بعداً ولایت‌فقیه) تا یک آزاداندیش معتقد به رویکرد تاریخی و الهامی به دین، جدایی دین و دولت، چندصدایی بودن متن و تاریخی بودن احکام اجتماعی شریعت به‌خصوص حجاب و عدم اجباری بودن حتی آن بخش‌هایی از احکام دینی که مؤمنان و متدینان بدان معتقدند سیر استخوان سوزی است. یوسفی این مسیر را در ابتدا با هم‌راهی خضری (شریعتی) آغاز می‌کند و بعد دست بر زانوی خویش می‌گذارد و آموزه‌های استادش را ادامه می‌دهد. او سنت‌شکن و ساختارشکن است. آن‌هم نه در حرف بلکه در عمل.

یوسفی پرکار است و پرتلاش، سرشار از احساس مسئولیت و ضد روزمرگی؛ برای برنامه‌هایش تصمیم می‌گیرد و برای آن‌ها وقت می‌گذارد. یوسفی همیشه معتقد بوده است «یک چه باید کرد داریم، یک چه می‌شود کرد و یک چه می‌توانم کرد». او همیشه به «چه می‌توانم کرد»ش وفادار بوده و در حد توان بدان عمل کرده است.

علیرغم رادیکالیسم فکری و دینامیسم وجودی همیشگی یوسفی، او در صحنه عمل سیاسی از قضا همیشه میانه‌رو و واقع‌گرا بوده است. گاه در حد و اندازه‌ای که نقاط قابل نقدی در زندگی سیاسی‌اش پدید آورده است .

اهل فکر و اندیشه بودن یوسفی باعث نشده است وی در آسمان انتزاعی چه باید کرده‌های بزرگ باقی بماند و از چه می‌شود کرد و چه می‌توان کرد غافل بماند. او به شدت اهل عمل و نتیجه است.

در همین راستا یوسفی همچنین اهل عمل و کار جمعی است و برخلاف بعضی دیگر از همگنانش، شأن خود را اجل از آن نمی‌داند که با افرادی با سطوح مختلف کار کند یا امضایش را کنار امضای آن‌ها در بیانیه‌های جمعی بگذارد. سیر زندگی یوسفی نیمی در جمع و نیمی در خلوت تلاش‌های فردی‌اش گذشته است: حلقه اقلیت مجلس، شرکت سهامی انتشار، شط (موسسه شریعتی و طالقانی)، نشریه احیاء، دائره‌المعارف تشیع، دائره‌المعارف بزرگ اسلامی، ایران فردا، دفتر پژوهش‌های فرهنگی دکتر شریعتی، شورای فعالان ملی- مذهبی، بنیاد بازرگان، سایت ملی-مذهبی، کنشگران ملی- مذهبی خارج از کشور، سایت جرس و زیتون، انجمن و نشریه آزادی اندیشه، حلقه نواندیشان دینی و ...

یوسفی فرد فروتنی است. تجربه من و بسیاری دیگر در این باره مشترک است. با او می‌شود به‌طور هم‌سطح گفتگو کرد. کله بادکردگی و تبختر و توهم و خودبزرگ‌بینی بسیاری از اهل اندیشه (و سیاست) را ندارد. او اهل گفتگوی صمیمانه، تأثیرگذاری و تأثیرپذیری است. او در کار جمعی به دنبال ریاست‌طلبی نیست. نقطه ضعفی که علت جمع‌پاشی‌های زیادی در عرصه فرهنگ و سیاست ایران بوده است. یوسفی مهار جاه‌طلبی انسانی‌اش را تا حداکثر ممکن به دست داشته است. همین امر کمک بزرگی به او در ارتباطات اجتماعی و کارهای جمعی‌اش و حق‌گویی‌های کمتر مصلحت‌اندیشانه وی داشته است. آن‌ها که می‌خواهند مصلحت‌اندیشانه حرف بزنند و عمل کنند و اصطلاحاً همه را داشته باشند به تدریج همه را از دست می‌دهند. اما افراد صادق و درست رفتار به تدریج در دل‌ها می‌نشینند. یوسفی مثال خوبی برای این ادعاست.

یوسفی ساده و بی‌شیله‌وپیله است. کمتر کسی در نوشتن خاطرات گذشته‌اش همچون اوست که بی‌پرده پوشی و روتوش و سانسور و تغییر، گذشته‌اش را همان‌طور که بوده و فکر و عمل می‌کرده به اشتراک می‌گذارد. خیلی‌ها او را در این رابطه نصیحت کرده‌اند که برایش خوب نیست از چیزهایی بگوید که شاید خیلی‌ها از آن خبر ندارند و همین‌ها به دست خرده‌گیران ضددینی‌اش و مخالفان خط‌مشی سیاسی‌اش بهانه‌هایی برای حمله

و کینه‌توزی می‌دهد. این نصایح در او تأثیر زیادی ندارد و ترجیح‌اش همیشه بیان با حداکثر وفاداری به همانی است که بوده و اتفاق افتاده است.

نوشته‌های یوسفی جدا از درون‌مایه اندیشمندانه‌ای که دارد اما همچون خودش با سادگی و ساده‌گویی همراه است. این سبک نگارش و گویش یوسفی تأثیرگذاری او را در منظر مخاطبان عامی که از رویه دینی سنتی و یا فضای سیاسی رسمی و پرتبلیغ و پروپاگانمایی حاکم خسته‌اند اما ارتباط و همدلی‌ای هم با زبان نخبه‌گرای بعضی اندیشمندان و یا فعالان سیاسی ندارند، دو چندان کرده است. او مبلغ و مروج و خطیب اثرگذاری در این دو حوزه برای انبوهی از مخاطبان جوان و میانسال در چند دهه اخیر ایران بوده است.

یوسفی از صراحت خاصی برخوردار است. صراحتی که گاه ممکن است باعث ناراحتی دوستانی هم بشود. اما بسیاری این صراحت را با سادگی و خلوص و خوش‌نیتی همیشگی یوسفی مرتبط می‌دانند و کینه‌ای از او بدل نمی‌گیرند. بیشتر از همه اما دشمنانش از این صراحت آسیب‌دیده و کینه‌اش را به‌دل گرفته‌اند! همین صراحت او در کنفرانس برلین و به‌خصوص در بحث در حوزه زنان بود که یوسفی را به چهره‌ای محبوب و قابل قبول و تأمل برای جنبش زنان ایران تبدیل کرد.

یوسفی علیرغم همه تسامح و تساهل‌اش اما به‌شدت دارای استقلال رأی است و بسیار اصول‌گراست! کمتر دیده‌ام که او به خاطر فروتنی‌اش در بحثی از آنچه بدان معتقد است کوتاه بیاید. این خصیصه را می‌توان کنار خصیصه دیگر یوسفی گذاشت که شاید از یک معلم فکری و اخلاقی دیگرش (مهندس بازرگان) به ارث برده باشد: ویژگی ضدجو بودن و مصونیتش در برابر آسیب جو زدگی که از قضا افراد حساس و احساسی‌ای همچون یوسفی را زیاد تهدید می‌کند! هرچند گاه شاهد احساسی شدن و جو زدگی یوسفی بوده‌ام اما خصیصه غالب یوسفی به‌خصوص در مباحث و هم‌فکری‌های جمعی بیشتر استقلال رأی و جو زده نبودن و ایستادگی بر آنچه واقعیت و حقیقت می‌داند است.

به‌طور عکس اما خصوصیت دیگر یوسفی عدم جزمیت اوست. یوسفی وقتی به‌اشتباهی در اندیشه و عمل سیاسی‌اش پی برد ابایی از خود انتقادی و انتقادپذیری ندارد. خصیصه‌ای که کمتر در اهل اندیشه پرتبخت و اهل سیاست مصلحت‌اندیش مشاهده می‌کنیم. فراموش نمی‌کنم وقتی در یکی از شماره‌های میهن قصد داشتیم پرونده‌ای منتشر کنیم که افرادی از اردوگاه‌های فکری مختلف به بررسی انتقادی پرونده فکری و سیاسی

چند دهه اخیر خود پیردازند یوسفی جزء معدود افرادی بود که با روی باز دعوت ما را پذیرفت و برایمان نوشت (در کنار اندک افراد دیگری همچون علی کشتگر و علی افشاری و...).

یوسفی حافظه خیلی خوبی دارد. نوشتن کتاب‌های خاطرات گوناگون نشانگر همین استعداد اوست. همچنین برگزیدن هوشمندانه حوزه تاریخ (چه تاریخ ملی و چه تاریخ مذهبی) برای کار پژوهشی‌اش در بیش از یک دهه اخیر نیز انتخاب کاملاً درستی بوده است. امیدوارم جامعه فکری و سیاسی ما با محصولات این پژوهش برخورد فعال‌تری داشته باشند و از آن بهره ببرند. برخی استنتاج‌های تاریخی او در رابطه با تاریخ صدر اسلام و تشیع که تاکنون منتشر شده حاوی برخی نواندیشی‌های جسورانه یوسفی است که عمری را در حال نواندیشی و عبور و فراروی از جزمیت‌ها و دگمه‌ای موروثی و یا قضاوت‌های کلیشه‌ای تاریخی و ارتداد مستمر معرفتی و درونی بوده است!

مرور ولو گذرای زندگی یوسفی اشکوری بدون اشاره به محترم خانم (گل‌بابایی) همسر همیشه همراه او چیز بزرگی کم دارد. همسری که به قولی سروش‌های درونی می‌شوند که من نمونه‌اش را فقط در فیلم آهنگ برنادت دیده‌ام! محترم خانم در یکی از آخرین دیدارهایی که داشتیم در پاسخ به پرسش یکی از حاضران که از علاقه خاص و مراقبت ویژه و چشمان همیشه نگران و مراقبت مستمر او از آقای یوسفی پرسید در یک جمله گفت «کار عشق است!». ازدواج با چنین زن رفیق و شفیقی یکی دیگر از خوش‌شانسی‌های بزرگ یوسفی است. اصلاً اغراق‌آمیز نیست که بگوییم یوسفی آزادشده شریعتی، سمت‌وسو یافته سحابی و پرورده و امنیت یافته همیشگی محترم گل‌بابایی است. محترم خانمی که همیشه با ارتدادهای یوسفی همراه و گاه حتی قدمی جلوتر بوده است. مثلاً در خلع لباس یوسفی زندگی‌اش که خیلی پیش‌تر خواهان آن بوده است! همسر همسفری که سال‌های بسیار پر بیم و امیدی را با یوسفی همیشه ناآرام و زندگی همیشه همراه با خطرش بی‌هیچ گلایه و ادعایی پشت سر گذاشته است. با درویشی او کنار آمده و فرزندانشان را در برابر ناملایمات و تیرهایی که از اردوگاه‌های مختلف خصم و رقیب و گاه دوست به سویشان پرتاب می‌شده، زیر پر و بال خود گرفته و به کانون خانواده و امنیت و گرما بخشیده است. یوسفی در تعارض عقل و دلش همیشه مصلحت‌خانه و خانواده را در پای آرمان‌هایش برای مردم و میهن، اسماعیل‌وار قربانی کرده است. محترم

خانم اگرچه با بعضی تصمیم‌های یوسفی همراه نبوده اما همیشه در دل و دیدار با یوسف زندگی‌اش همراهی کرده است.

برای من که با اسلام شریعتی منتقد رادیکال روحانیت پرورده شده بودم آشنایی با یوسفی از ابتدا با شگفتی همراه بود؛ آشنایی با به اصطلاح آخوندی که مروج شریعتی است! طراح تز اسلام منهای روحانیت و متفکری که غالب روحانیت زمانش کینه‌توزانه و به شدت مخالفش بوده‌اند و همچنان هستند...

دم‌خور بودن یوسفی با جوانان، فروتنی و گفتگویی بودنش و بسترساز بودنش برای رشد آنان و صفا و سادگی یوسفی در این رفاقت سه دهه و نیمی برایم همیشه مغتنم بوده است.

یوسفی علیرغم این‌که رگه‌ای از روحانیون اصولی و اهل مباحثه و جدل را همواره با خود داشته است اما همیشه با نوعی شاعرانگی و احساسی بودن نیز همراه بوده است. او اهل سرودن شعر هم بوده است. گاه شاهد لطافت احساس و حساسیت‌های او روی برخورد و گفتار و رفتار دیگران بوده‌ام. یوسفی همیشه رفت و برگشتی بین اندیشگی و شاعرانگی داشته است. در تحلیل نهایی دل او بر عقلش حاکم بوده است. این شاید رمز استمرار ساده‌زیستی آرمان‌گرایانه او و پایداری صادقانه بر معتقدات و اصولش بوده است. جمع اندیشه و سیاست و احساس پاسخ به بعضی نقایص کنونی عرصه اندیشه و سیاست و جنبش اجتماعی پرتلاش و پرهزینه اما ناتمام و ناکام امروزه ایران ماست.

یوسفی را در طول سه دهه و نیم همیشه پرشور و پرامید دیده بودم. یک استثناء بر این قاعده یکی از آخرین دیدارهایمان در پاریس بود که میزبان‌ش بودم و در راه به سمت مقصدی در مترو، خصوصی و خودمانی حرف می‌زدیم. یاس تلخ یوسفی را اولین بار در این گفتگوی در راه و مسیر دیدم. گویی که یوسفی از سرنوشت میهن و مردم‌اش و اینکه نتوانسته به مقصد برسد به یاس تلخی رسیده بود. حتی سخن از مرگ گفت. برای اولین بار چشمان یوسفی را نمناک دیدم. جمله‌ای گفت که فکر نکنم تا آخر عمر فراموش کنم. گفت ممکن است در همین جا بمیرم. ترس از مرگ در غربت امر غریبی بین مهاجران نیست. من در یکسال اخیر کمتر هفته‌ای است که مرگ‌اندیش نبوده باشم. اما او ادامه داد «اگر در اینجا مردم آنچه از من روی زمین باقی می‌ماند یک «لاشه» بیش نیست. برایم مهم نیست اینجا دفن شود و یا در ایران. اما اگر قرار شد به ایران منتقل شود ترجیح می‌دهم در زادگاهم دفن شود». خیلی متأثر شده بودم. خودم را کنترل کردم. با

دستم زانویش را فشردم و گفتم انشاءالله سال‌های سال خواهید بود و سایه‌تان بر سر خانواده و همه ما برقرار خواهد بود.

همین آرزو را در انتهای همین نوشتار تکرار می‌کنم. آرزو می‌کنم یوسف همیشه عزیز ما سال‌های سال به پژوهش‌هایش ادامه دهد و بر باقیات‌صالحات فکری (و میراث فکری و فرهنگی‌ای که در جای دیگری باید به بحث درباره آن پرداخت) و حق‌گویی‌ها و روشنگری‌ها و راه‌بری‌های سیاسی مبتنی بر تجارب عمری سراسر تلاش و پرفراز و نشیب از نوجوانی تاکنون و برخاسته از دلسوزی‌اش برای آینده میهن و مردمان به سهم خویش بیفزاید و روزی در خاک پاک میهن‌مان شاهد برآمدن خورشید آزادی و عدالت و سعادت ملت ایران باشد.





تبارشناسی کنشگران حوزه دین؛

## از سنت گرایان تا خواندیشان

حسن فرشتیان

در تبارشناسی کنشگران پهنه دین، می‌توان از چهار جریان فعال و تأثیرگذار در این حوزه نام برد. «جریانات سنت‌گرا» و در رأس آن، روحانیون سنتی، دیرپاترین کنشگران حوزه دین محسوب می‌شوند و پس از آنان، نوبت به جریانات «نوگرا»، و سپس نوبت به نحله‌های فکری «خواندیشان دینی» می‌رسد. «پژوهشگران امر دینی» هرچند با سه جریان پیشین تفاوتی ماهوی در انگیزه دارند ولی با نگاهی دیگر، در زمره کنشگران و فعالان حوزه دین محسوب می‌شوند.

موضوع این نوشتار، در بخش اول، نگاهی اجمالی به «چهار جریان فوق کنشگران حوزه دین» و سپس در بخش دوم، بررسی اجمالی «جایگاه حسن یوسفی‌اشکوری» و بررسی نقشه راه ایشان در این مسیر می‌باشد.

## بخش نخست: کنشگران حوزه دین

### ۱- سنت‌گرایان

دیرپاترین جریانی که خود را متولی دین و بلکه متولی رسمی و انحصاری دین می‌داند، جریانات سنت‌گرا و در رأس آنان روحانیت سنتی می‌باشد. این جریان، فعال‌ترین گروه کنشگران حوزه دین می‌باشند. اینان از همان سده‌های آغازین اسلام، به‌عنوان وفادارترین متولیان دین، به مرزبانی دژهای کهن دینی پرداختند. به دلیل تقدم زمانی نسبت به سایر جریانات و همچنین به دلیل وفاداری به نص و متن، جایگاه خویش را موقعیتی رسمی و منحصر به فرد تلقی کرده و برای سایر کنشگران، مشروعیتی و اصالتی قائل نبودند. و چون رسالت خویش را در مرزبانی آن سنت‌های کهن می‌دانستند، به همین دلیل اینان در طول گذر تاریخ، بدبینانه و با دیده‌ای نگران و دلواپسانه به سایر کنشگران این حوزه می‌نگریستند و هرگونه نوآوری و نوگرایی و نواندیشی را بدعتی نابخشودنی تلقی می‌کردند.

### ویژگی‌ها:

\* وابستگی‌ها: تعلق کامل به متون کهن دینی، از کتاب و سنت گرفته تا متون سلف پیشین

\* خوانش از دین: گرایش به نص و متن، از متن کتاب و حدیث گرفته تا متون کهن روایی و فقهی، و پرهیز از تفسیرهای نوین و خوانش‌های جدید از دین

\* رویکرد به سایر خوانش‌ها: انحصارگرایی کامل در تفسیر از دین و نفی سایر خوانش‌ها

\* اهداف: رسالت مرزبانی رسمی و انحصاری قلعه‌های کهن اندیشه دینی و جلوگیری از هرگونه شک و تردید و آسیب‌رسانی به اندیشه مؤمنان

### ۲- نوگرایان

از بطن روحانیت و جریانات سنت‌گرا، و به هنگام ناکارآمدی آن، اندیشه‌های «نوگرایی» متولد می‌شود. این اندیشه‌های نوگرا غالباً در راستای همگامی با دستاوردهای زندگی

مدرن هر دورانی آغاز می‌شود و تلاش می‌کند پاسخ‌هایی نو به پرسش‌های کهن ارائه دهد. در گذر تاریخ، پاسخ‌هایی که دیروز «نو» محسوب می‌شد، امروز چه‌بسا کهنه تلقی گردد و نیاز به نوگرایی جدیدتری باشد. البته نوگرایی در درون خود طبقات و درجاتی از حداقلی تا حداکثری دارد. نوگرایی حداقلی نزدیک به جریان‌های سنت‌گرا می‌باشد درحالی‌که نوگرایی حداکثری به مرزهای نواندیشی دینی نزدیک می‌شود. نوگرایی را می‌توان «اصلاحگری درون دینی» با ابزارهای رایج درون دینی نامید که در نقد سنت‌گرایان با استفاده از روش‌های «رفورمیستی»، منتقد آنان می‌شود.

### ویژگی‌ها:

- \* وابستگی‌ها: تعلق نسبی به سلف پیشین و وفاداری نسبی به مبانی و قواعد آن، همراه با تلاش برای نوسازی آن
- \* خوانش از دین: تلاش برای ارائه تفسیرهای نوین از دین و از متون دینی، با گرایش به به‌کارگیری «خرد بشری» و با استقبال از دستاوردهای نوین بشری
- \* رویکرد به سایر خوانش‌ها: عدم انحصارگرایی کامل در تفسیر از دین، و پذیرش نسبی سایر خوانش‌های درون دینی
- \* اهداف: رسالت خویش را در مرزبانی اندیشه دینی دانستن و استمداد از دستاوردهای جدید بشری برای جلوگیری از هرگونه شک و تردید و آسیب‌رسانی به اندیشه مؤمنان

### ۳- نواندیشان دینی

جریان نواندیشی دینی زائیده از بطن جریان نوگرایی دینی و گاهی حتی از بطن جریان‌های سنت‌گرایی دینی است که غالباً با یک «جهش نسلی» یا یک «جهش اندیشه‌ای» پدید می‌آید. نیازمندی‌های اجتماعی و مذهبی به خوانش‌های جدید از متون کهن، و ناتوانی پاسخگویی کنشگران گروه اول و دومی که در بالا یادآوری شد، موجب پیدایی جریان نواندیشی دینی می‌شود. این جریان، تلاش می‌کند تا به‌کارگیری ابزار منطق نوین و خرد بشری و استفاده از دستاوردهای آن، خوانشی نو از متون کهن ارائه کند. البته علاوه بر ابزار مورد استفاده، نگاه وی به متون و منابع و رفرنس‌های دینی نیز، با دو نخله پیشین متفاوت است. شعار محوری نواندیشان در مورد متن، و دعوت آنان به «بازگشت به قرآن» در حقیقت در پی اصالت دادن به قرآن در مصادف با حدیث و فتواست.

اگر جریان نوگرایی به «اصلاحگری درون دینی» با بهره‌گیری از ابزارهای رایج درون دینی توجه دارد، نواندیشی دینی، تلاش می‌کند با استمداد از ابزارهای متدولوژیک و با دانش منطق نوین، به بازخوانی‌های بنیادین بنیان‌های دین بپردازد.

نگاهی اجمالی به خاستگاه‌های اجتماعی و خانوادگی برخی از پرچم‌داران جریان‌ات نواندیشی دینی معاصر ایران، در جهت فهم دقیق‌تر این مسیر طی شده، و استفاده از ابزارهای مورد توجه آنان، می‌تواند کمک شایانی برای این جستار اندک ما باشد.

مهندس مهدی بازرگان (۱۲۸۶-۱۳۷۳) فرزند عباس قلی آقا تاجر تبریزی است که تاجری متدین و معتمد بازار محسوب می‌شده است؛ وی با به‌کارگیری علوم تجربی جدید تلاش به بازخوانی مفاهیم دینی با انطباق آن با علم و دانش تجربی دارد.

آیت‌الله سید محمود طالقانی (۱۲۸۹-۱۳۵۸) فرزند شیخ ابوالحسن علایی طالقانی از روحانیون سنت‌گرای عصر خویش است؛ وی با محور قراردادن قرآن، خوانشی نو و تفسیری کاربردی و عمل‌گرایانه از آیات قرآن، با توجه به نیازهای معاصر، ارائه می‌دهد.

دکتر علی شریعتی (۱۳۱۲-۱۳۵۶) فرزند محمدتقی شریعتی و از نوادگان و نسل عالمان دین است. هرچند حرکت به سمت نوگرایی و نواندیشی دینی از محمدتقی شریعتی آغاز می‌شود که از مسیر طلبگی و زوی روحانی و سپس نوگرایی دینی آغاز می‌کند و تلاش می‌کند تا تفسیرنویینی از قرآن ارائه دهد، فرزندش علی شریعتی با استفاده از فاکت

های تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی گامی فراتر گذاشته و با بازخوانی مفاهیم دینی و انطباق آن با نیازهای نسل معاصر، باورهای عقیدتی- تاریخی سنت‌گرایان دینی را به چالش می‌کشد.

### ویژگی‌ها:

\* وابستگی‌ها: عدم تعلق به سلف پیشین و تلاش برای رهایی از وابستگی بدان  
\* خوانش از دین: تلاش برای ارائه تفسیرهای نوین از دین، و ترجیح ملاک «خرد بشری» بر تفسیر پیشینیان از متن با استفاده از منطق و کلام نوین و با محور قرار دادن «قرآن»  
\* رویکرد به سایر خوانش‌ها: عدم انحصارگرایی در تفسیر از دین، و پذیرش سایر خوانش‌ها

\* اهداف: رسالت خویش را در بازخوانی مفاهیم دینی دانستن با استمداد از خوانش‌های جدید منطبق با منطق و خرد بشری، و خوانش جدید از گفتارهای کهن در راستای پیرایش اندیشه‌های دینی و تسهیل زیست دیندارانه در دنیای معاصر

#### ۴- پژوهشگران دینی

بیشتر نحله پژوهشگران دینی در یکی از دو بستر متفاوت ذیل زائیده می‌شوند. بستر نخست زایش این جریان، مؤسسات پژوهشی، آکادمیک و دانشگاه‌هاست. البته به مناسبت حوادث سیاسی روز، ممکن است برخی از سرویس‌ها و اتاق فکرهای سیاسی نیز در این زمینه فعال شوند و برای شناخت جریان‌ات دینی مطرح در کشورشان یا در سایر کشورها، به چنین پژوهش‌هایی علاقه‌مند شوند، ولی این تحقیقات مربوط به موضوعات خاصی و در مقطع خاصی و مرتبط با سیاست‌های خرد یا کلان آن کشور می‌باشد. ولی پژوهش‌های بنیادین، عمیق‌تر و تداوم دارتر توسط نهادهای پژوهشی و آکادمیکی انجام می‌شود که نسبتاً از آزادی علمی کافی برای پژوهش‌های فوق برخوردار هستند.

این پژوهش‌ها، هرچند موضوعش «امر دینی» *Fait religieux* است ولی برای خویش رسالتی دینی قائل نیست. در این پژوهش‌ها به سوژه «امر دینی» بسان «امر تاریخی» و «امر اجتماعی» نگریسته می‌شود و در کنار آن و به شکل موازی با آن، مورد آنالیز قرار می‌گیرد. «پژوهشگر امر دینی» رسالت خویش را فقط در کمک‌رسانی به شناخت واقعیت امر دینی و تجزیه و تحلیل آن می‌داند، ولی بدون تردید، این پژوهش‌ها کمک شایانی به سایر کنشگران حوزه‌های دین می‌کند.

بستر دوم زایش این جریان، در مسیر تداوم سیر تکاملی جریان‌ات پیشین است. بدین معنا که جریان‌اتی که از درون اسلام سنت‌گرا، به اسلام نوگرا، و سپس به جریان نواندیشی دینی تعلق خاطر پیدا می‌کنند، سرانجام می‌توانند با فاصله گرفتن از ریشه‌ها و برآمدگاه‌های نخستین خویش، همت و کنش خویش را مصروف پژوهش‌های دینی کنند. شاید برخی از آنان نیز در این اندیشه باشند که کمک به پژوهش‌های دینی، به‌خودی‌خود می‌تواند گامی مهم در کشف واقعیت تلقی شود و همین نکته، دستاورد مهمی برای آنان تلقی می‌گردد.

اشاره به این نکته بی‌مناسبت نیست که امروزه در ادبیات رسانه‌ای، به‌ویژه رسانه‌های برون‌مرزی که از به‌کارگیری القاب حوزوی و دانشگاهی خودداری می‌شود، برخی از کنشگران دینی، با عنوان «پژوهشگر دینی» توصیف می‌شوند هرچند بر مبنای تعاریف

موردنظر در این نوشتار، ممکن است آنان در حوزه دوم و یا سوم، یعنی در میان جریان نوگرایی دینی و یا نواندیشی دینی جای بگیرند.

### ویژگی‌ها:

\* وابستگی‌ها: عدم تعلق به متن و خوانش‌های گوناگون آن، عدم وفاداری به مبانی و قواعد سلف پیشین

\* خوانش از دین: قرائتی بر مبنای ابزارهای متدولوژیک آکادمیک، و عدم سوگیری در پژوهش‌های دینی

\* رویکرد به سایر خوانش‌ها: بیان یک دیدگاه بسان ارائه نظریه و تئوری در سایر شاخه‌های علوم انسانی و در معرض نقد و بررسی قرار دادن آن

\* اهداف: بیان و کشف واقعیت‌های «امر دینی» بدون دخالت دادن هرگونه سو و انگیزه دینی

در بررسی تطبیقی انگیزه‌شناسی در میان چهار جریان فوق، سه جریان نخست برای خویش رسالتی دینی قائل هستند و بانگیزه‌های دینی به کنشگری می‌پردازند. ولی جریان چهارم برای خویش، چنین رسالتی قائل نیست و فارغ از هرگونه انگیزه دینی به پژوهشگری امر دینی می‌پردازد.

البته جریان سوم و چهارم، در راستای پژوهش‌های دینی و با استفاده از متدولوژی آکادمیک و منطق نوین می‌توانند همکار و مکمل یکدیگر تعریف شوند.

در تقسیم‌بندی فوق، اکثر روحانیون، در گروه اول «سنت‌گرا» قرار می‌گیرند. البته روحانیون گروه دوم «نوگرا» نیز اندک نیستند. روحانیون نوگرا در دهه‌های اخیر در حوزه‌های علمیه از رشد کیفی و کمی چشمگیری برخوردار بوده‌اند. رشد مؤسسات پژوهشی و آموزشی دینی در موازات حوزه‌های علمیه<sup>۱</sup>، رشد نشریات تخصصی در حوزه

---

۱. به‌عنوان نمونه می‌توان به لیست ذیل مراکز تخصصی حوزه‌های علمیه قم رجوع کرد. البته این لیست فقط بخش اندکی از مؤسسات را فهرست کرده است زیرا در این لیست فقط مراکز وابسته به مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه قم منعکس شده است و سایر مراکز در این لیست وارد نشده است:  
<http://mt.ismc.ir/page/%D9%85%D8%B1%D8%A7%DA%A9%D8%B2+%D8%AA%D8%AE%D8%B5%D8%B5%DB%8C+%D8%A7%D8%B3%D8%AA%D8%A7%D9%86+%D9%82%D9%85>

دین توسط دانش‌آموختگان حوزوی<sup>۱</sup>، تسهیل دستیابی به دستاوردهای علوم انسانی غرب به دلیل تکنولوژی ارتباطات اینترنتی و تسهیلات نرم‌افزاری و رایانه‌ای، آشنایی روحانیون با زبان‌های خارجی و ارتباط آنان با دنیای مدرن، و تجربه سیاسی حکومت دینی در ایران، از عوامل مهم رشد نوگرایی در روحانیون می‌باشد هرچند این گروه به ظاهر، کمتر به چشم می‌آیند. در نقطه مقابل، روحانیون سنت‌گرا به دلیل متنفذتر بودن و تأثیرگذارتر بودن در جامعه دین‌داران، بیشتر به چشم می‌آیند، آنان به زنی طلبگی و به اشغال مناصب روحانیت، اهتمام بیشتری داشته و در نتیجه به مراتب بالای حوزوی و اجتماعی دست می‌یابند و به‌عنوان سخنگویان رسمی روحانیت شناخته می‌شوند.

روحانیونی که در گروه سوم «نواندیشی» قرار می‌گیرند، قدم بر لبه‌های مرزی حساسی می‌گذارند که شاید منجر به گسست آنان از برآمدگاه نخستین خویش باشد. در این «مرزهای گسست» برخی از آنان، خلع لباس می‌شوند و برخی دیگر ترک لباس روحانیت می‌کنند، درنهایت، حضور آنان در صنف روحانیت کم‌رنگ‌تر و کم‌سوتر می‌شود.

حضور روحانیت در گروه چهارم «پژوهشگران دینی» به معنای مورد نظر در این یادداشت، امر کم‌سابقه‌ای بوده است که در دو دهه اخیر رواج پیدا کرده است. رشد سریع مؤسسات آموزشی و پژوهشی دینی در قم<sup>۲</sup>، امتیازات علمی و اجتماعی همکاری با این مؤسسات، موجب شده است که هم‌اینک با نسلی از روحانیون متلبس به لباس روحانیت و یا غیر متلبس به لباس فوق‌مواجه باشیم که دیگر بسان صنف روحانیت برای خویش رسالتی دینی قائل نیستند، بلکه اینان تبدیل به پژوهش‌گران بی‌طرف دینی شده‌اند. حتی تلبس برخی از آنان به لباس روحانیت، نه از جهت علاقمندی و باور آنان، بلکه یا از جهت رودرپایستی داشتن، یا به دلیل عادت مألوفه و شیوه مأنوسه، و یا بهره‌گیری از امتیازات آن می‌باشد. این نسل روحانیون پژوهشگر دینی، نه تنها کنشگران بی‌سو و بی‌طرفی هستند که فاقد انگیزه دینی می‌باشند بلکه برخی از آنان چه بسا به «ارتدادی خفی» نائل شده باشند و از زمره دین‌داران مرسوم خارج گشته باشند.<sup>۳</sup>

---

۱. به‌عنوان نمونه می‌توان به یکی از شماره‌های نمایه نشریات تخصصی دینی، منتشره توسط معاونت پژوهشی مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه مراجعه کرد. لینک به فصل‌نامه اطلاع‌رسانی مقالات نشریات دینی معاونت پژوهش حوزه‌های علمیه، شماره ۴۲، منتشره در تابستان ۱۳۷۹، قم:

<http://pazhuhesh.ir/uploads/a155.pdf>

۲. رک. به پانویش ش ۱ و ش ۲

۳. رک. شریفی جواد، ارتداد خفی برخی طلاب؟! «به اقتضای صرف ده سال از عمرم در حوزه علمیه و تجربه و مشاهده و مصاحبه‌های مکرر با بسیاری از طلبه‌ها می‌توانم مدعی وجود "ارتداد خفی" در میان حوزویان

به نظر می‌رسد که یادآوری این نکته بی‌فایده نیست که نقاط مرزی جریان‌های چهارگانه فوق، به هم نزدیک است و در برخی موارد همپوشانی دارد. لبه‌های مرزی این جریان‌ها، نه مرزهایی حقیقی، بلکه مرزهایی اعتباری هستند. به‌عنوان نمونه، بر همین مبنای اعتباری مورد توافق، یک جریانی کنشگری دینی می‌تواند در لبه حاشیه گروه دوم «نوگرایی» قرار گیرد یا در ابتدای حاشیه گروه سوم «نواندیشی» قرار گیرد.

در این طبقه‌بندی سازی‌ها، ملاک‌های اندیشه ورزی محض، به‌تنهایی، برای تبیین جایگاه‌های کنشگران کافی نیست، بلکه پارامترهای دیگری نیز در این جایابی تأثیرگذار می‌باشند. به‌عنوان نمونه جایگاه سیاسی فرد و رابطه او با سیاست حاکمه یا با جریان غالب سنت‌گرا می‌تواند وی را در جایگاه دوم قرار دهد و اگر چنانچه از سیستم‌های مورد قبول حاکمه، فاصله محسوسی بگیرد، چه‌بسا به جایگاه سوم نقل‌مکان کند. پارامترهایی دیگر، از قبیل «نقش‌های اجتماعی» و «وابستگی‌های صنفی» و حتی نوع تلبس، می‌تواند در ارزیابی نوع تعلق، تأثیرگذار باشد. روحانیون نواندیشی که ملبس به لباس روحانیت باشند به‌ویژه اگر جایگاهی روحانی نیز در جامعه داشته باشند، غالباً در جریان دوم، یعنی نوگرایی دینی باقی می‌مانند و به نقد رفورمیستی جریان سنت‌گرا بسنده می‌کنند، ولی چنانچه ملبس به لباس روحانی و مشتغل به امور روحانی نباشند، آسانتر به جریان نواندیشی متعلق می‌شوند و نقدشان بر سنت‌گرایان نیز چه‌بسا رادیکال‌تر می‌شود.

البته ناگفته پیداست طبقه‌بندی فوق، یک طبقه‌بندی اعتباری محض است. از یک سو، از نگاه جامعه، این جایگاه‌ها جابجا می‌شود و دائماً ثابت و لایتغیر نیست، و از سوی دیگر، خود کنشگران، نیز در گذر زمان، نقل مکان می‌کنند.

---

باشم. نرم‌های اعتقادی که از سوی حوزه علمیه به طلبه‌ها تحمیل می‌شوند دیگر به‌اندازه کافی قانع‌کننده نیستند و بسیاری طلبه‌ها این اعتقادات را پس می‌زنند اما به علل گوناگونی که اینجا مجال طرحش نیست توان این که بی‌اعتقادی خود را آشکار کنند ندارند. می‌دانم که آنچه اینجا می‌نویسم اسرار ممنوعه حوزه است که از باب: "جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد" ممکن است برایم زحمت آفرین شود؛ اما این‌ها باید دانسته شوند. گستره "ارتداد خفی" در میان طلبه‌ها چنان است که مثلاً در مورد مسئله خدا، برخی خودشان را آتئیست و برخی ندانم‌گرا می‌نامند». ۶ فروردین ۱۳۹۷، به نقل از سایت انصاف نیوز:

<http://old.zakernews.ir/paper/subject/483649/%D8%A7%D8%B1%D8%AA%D8%AF%D8%A7%D8%AF-%D8%AE%D9%81%DB%8C-%D8%A8%D8%B1%D8%AE%DB%8C-%D8%B7%D9%84%D8%A7%D8%A8->

در طبقه‌بندی فوق، خواسته و اراده شخص کنشگر نیز با اهمیت می‌باشد. به‌عنوان نمونه، می‌توان دو کنشگری را در نظر گرفت که باورمند به افکاری کم و بیش یکسان هستند، علیرغم همسانی خوانش‌های آنان، در بیان اندیشه خویش می‌توانند به‌گونه‌ای عمل کنند که یکی از آنان، در یک جریان، و دومی در جریان دیگری از چهار جریان قرار بگیرد. البته به موازات چهار جریان فوق، از زاویه‌ای دیگر، دو جریان موازی دیگری، یعنی «پرسشگران حوزه دین» و «دین‌ستیزان» نیز در پهنه اندیشه دینی فعال هستند، ولی چون کنشگری آنان از زاویه متفاوت و در نقد دین محسوب می‌شود، از موضوع این نوشتار خارج می‌باشند.<sup>۱</sup>

## بخش دوم: اشکوری جستجوگری در گذر از مرزها

### ۱- طلبه‌ای نوجوان برخاسته از جریان سنتی

برای بررسی نخستین گام‌های کنشگری دینی حسن یوسفی‌اشکوری نوجوان، به‌ناچار بایستی نقبی به جریانات سنتی دینی زد. به نظر می‌رسد ایشان نیز مثل اکثر هم‌نسلان خویش، از جایگاه اسلام سنتی آغاز کرده باشد. هرچند پس از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷، نوگرایان و نواندیشان نیز به حوزه‌های علمیه اشتیاق نشان دادند و وارد این حوزه‌ها شدند، ولی در دهه‌های پیش از آن، ورود و گرایش به حوزه‌های علمیه، تقریباً منحصر به جریانات سنتی دینی بوده است. اشکوری در سال ۱۳۴۰ وارد حوزه علمیه رودسر و سپس حوزه علمیه قم شد.<sup>۲</sup> به همین دلیل، می‌توان اجمالاً به این نتیجه رسید که ایشان

---

۱. پرسشگران حوزه دین بدون تردید نقش مهمی در روند بازسازی و نوسازی اندیشه دینی داشته‌اند. آنان بدون آن‌که برای خویش رسالتی دینی قائل باشند، به امر نوسازی و بهسازی دینی کمک کرده‌اند. جریان موازی دیگر، یعنی دین‌ستیزان نیز ناخواسته به امر فوق کمک نموده‌اند هرچند این کمک، دقیقاً برخلاف خواسته ایشان بوده است. ولی این دو جریان اخیر، کنشگرانی به مفهوم موردنظر در این یادداشت نیستند بلکه از زاویه‌ای دیگر و از طبقه «کنشگران پرسشگر دین» و یا «کنشگران دین‌ستیز» می‌باشند و از عنوان موضوع این یادداشت خارج می‌باشند.

۲. حسن یوسفی‌اشکوری در سال ۱۳۲۸ شمسی در اشکور از توابع شهرستان رودسر گیلان متولد شد. پس از آموزش علوم مقدماتی در سال ۱۳۴۰ به‌عنوان طلبه وارد حوزه علمیه رودسر شد. در سال ۱۳۴۴ به حوزه علمیه قم مهاجرت کرد و تا سال ۱۳۵۷ در آن حوزه به آموزش علوم اسلامی اشتغال داشت. زندگی‌نامه حسن یوسفی اشکوری، وب‌سایت وی: [http://yousefshkevari.com/?page\\_id=2](http://yousefshkevari.com/?page_id=2)

نیز در آستانه ورود به حوزه علمیه، مثل اکثر هم‌نسلان خویش، برآمده از همین جریانات سنتی دینی باشد.

## ۲- تردّد در مرزهای سنت‌گرایی و نوگرایی

پس از ورود به حوزه علمیه، گرایش ایشان به اموری از قبیل نویسندگی و حتی تدریس شیوه‌های نویسندگی برای طلاب، سریعاً وی را به جریانات نوگرایی دینی سوق می‌دهد. از همان آغاز جوانی، طلبه‌ای است که دست‌به‌قلم دارد و در نشریه‌های دینی آن روز، مقاله می‌نویسد و کتاب منتشر می‌کند.<sup>۱</sup> افزون بر این، همگامی با انقلاب، در آن دهه‌ها، از اشکوری نوجوان و جوان، یک طلبه انقلابی و نوگرا ارائه می‌دهد که در مسیر مبارزات، طعم زندان را نیز می‌چشد.<sup>۲</sup> تأثیرپذیری وی از اندیشه‌های علی شریعتی، گذار وی به جریان نوگرایی را تسهیل می‌کند. در سال‌های نزدیک به ۱۳۵۷، و حتی در سال‌های پس از آن، اشکوری چه در قامت یک روحانی جوان، و چه در قامت یک نماینده انقلابی مجلس اول، همچنان کنشگری در میان جریانات نوگرایی دینی می‌باشد.

## ۳- گذر به حوزه نواندیشی دینی

سال‌های پس از پایان مجلس اول، و تمرکز نسبی وی بر بازخوانی خوانش‌های نوین دینی و به‌ویژه اندیشه‌های علی شریعتی، آغازگر گام سوم وی و گذر به نواندیشی دینی است. او به‌عنوان نواندیش دینی، همت خویش را مصروف جریان نواندیشی دینی می‌کند. تراوشات قلمی وی و کنش‌های فرهنگی وی از قبیل تأسیس «دفتر پژوهش‌های فرهنگی دکتر علی شریعتی» در سال ۱۳۷۶ و همکاری وی در تأسیس «بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان» از دستاوردهای این دوران است. در همین راستا، با روشن‌اندیشی همراه

---

۱. نخستین مقاله ایشان در سال ۱۳۴۹ در «مجله دانشمند» چاپ شد و تا سال ۱۳۵۷ با آن مجله همکاری کرد. در این دوران نیز با نشریاتی چون «ندای حق» (تهران)، «طلوع اسلام» (رشت)، ماهنامه «مکتب اسلام» (قم)، سالنامه «معارف جعفری» (قم)، سالنامه «نسل جوان» (قم) و سالنامه «پیام اسلام» (قم) همکاری کرد و مقالاتی در آن نشریات نوشت. دو کتاب نیز از وی چاپ شد. زندگی‌نامه حسن یوسفی اشکوری، وب‌سایت وی:

[http://yousefshkevari.com/?page\\_id=2](http://yousefshkevari.com/?page_id=2)

۲. از سال ۱۳۴۰ همزمان با آغاز نهضت روحانیت به فعالیت‌های سیاسی روی آورد و دو بار در سال‌های ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ بازداشت شد. زندگی‌نامه حسن یوسفی اشکوری، وب‌سایت وی:

[http://yousefshkevari.com/?page\\_id=2](http://yousefshkevari.com/?page_id=2)

با شهامت، از بیان باورهای خویش خودداری نمی‌ورزد و به‌ویژه پس از بیان نظرش در مورد مخالفت با حجاب اجباری در کنفرانس برلین در سال ۱۳۷۹، تا مرز حکم ارتداد و اعدام پیش می‌رود و توسط دادگاه ویژه روحانیت به اعدام محکوم، و سپس در دادگاه بعدی به زندان و خلع لباس محکوم می‌شود.<sup>۱</sup> شاید همین برهه را بتوان نقطه عطفی در گذار از جریان نوگرایی و بریدن واپسین رشته تعلق خاطر به آن، تلقی کرد. در این دوران، وی از چهره‌های برجسته نواندیشی دینی تلقی می‌گردد و از پیش‌کسوتان این جریان در دهه‌های پس از انقلاب ۱۳۵۷ محسوب می‌شود.

#### ۴- تردد در مرزهای میان حوزه نواندیشی دینی و پژوهشگری دینی

وی در دهه اخیر، همت خویش را به‌ویژه به تاریخ‌نگاری سال‌های نخست پیدایی اسلام، معطوف کرده است.<sup>۲</sup> در این پژوهش‌ها، اندک‌اندک، اشکوری به جریان «پژوهشگری دینی» نزدیک می‌شود.

هرگونه داوری نگارنده نسبت به ایشان که در جایگاه پیش‌کسوتی و در مقام استادی قرار دارد، بدون تردید خالی از عیب و نقص نیست. اما هدف از این نوشتار، نه داوری جایگاه ایشان، بلکه بیان یک تصویری از ایشان است که بر آینه ذهن نگارنده نقش می‌بندد. این نوشتار فقط در توصیف این تصویری است که در این آینه خیال نقش بسته است. در این تصویر، اشکوری را در حال تردد در میان «حوزه نواندیشی دینی» و «حوزه پژوهشگری دینی» می‌بینیم. اما در چرایی این تردد میان این دو حوزه، شاید پارامترهای متعددی دخیل باشند. اقامت حدود یک دهه اخیر ایشان در خارج از کشور، ارتباط مستقیم‌تر، حضوری‌تر و مستمرتر با مخاطبین جدیدی که متفاوت از مخاطبین حوزه

---

۱. «از جمله آن‌ها شرکت در کنفرانس برلین بود که در آوریل ۲۰۰۰ / فروردین ماه ۱۳۷۹ رخ داد. در پی انجام سه‌روزه این کنفرانس، که جنجال سیاسی و تبلیغاتی گسترده در ایران و جهان به دنبال داشت، یوسفی اشکوری به همراه چند تن دیگر از سخنرانان ایرانی کنفرانس دستگیر و در دادگاه ویژه روحانیت تهران محاکمه و در دادگاه اول به اعدام محکوم شد ولی پس از نقض آن حکم در دادگاه دوم به هفت سال حبس محکوم شد. وی پس از گذراندن کمتر از پنج سال از دوران محکومیت در بهمن‌ماه ۱۳۸۳. از زندان آزاد شد.» زندگی‌نامه حسن یوسفی اشکوری، وب‌سایت وی: [http://yousefshkevari.com/?page\\_id=2](http://yousefshkevari.com/?page_id=2) همچنین ر.ک. یوسفی اشکوری حسن، اسناد دادگاه کنفرانس برلین - حکم دادگاه بدوی: <http://yousefshkevari.com/?p=1824>

۲. یوسفی اشکوری حسن، جستارهایی در تاریخ هفتادسال نخست اسلام، جلد اول، ۱۳۹۶:

<http://yousefshkevari.com/?p=6589>

جلد دوم، ۱۳۹۷:

<http://yousefshkevari.com/?p=6591>

نواندیشی دینی در داخل ایران بودند، عدم ارتباط پیشین با مخاطبین پیشین حوزه نواندیشی دینی، شاید از پارامترهای تأثیرگذار فوق باشد. شاید به همین دلیل است که به نظر می‌رسد اشکوری دهه اخیر، به‌جای مخاطب قرار دادن تشنگان دین‌داری، در پی اقناع و گفتگو با منتقدینی خارج از حوزه فوق می‌باشد.

البته موضوع پژوهش‌های دهه اخیر ایشان، نیز شاید مزید بر علت باشد، که آیا اصلاً تاریخ‌نگاری دینی داریم؟ یا خیر؟ آیا تاریخ‌نگار می‌تواند با رسالت و انگیزه دینی به تاریخ‌نگاری بپردازد یا خیر؟ اینجاست که به نظر می‌رسد «اشکوری تاریخ‌نگار» می‌تواند به رسالت «اشکوری نواندیش دینی» کاملاً وفادار باقی بماند. بلکه به‌ناچار به سوی «اشکوری پژوهش‌گر دینی» به معنای موردنظر در این یادداشت، گام برمی‌دارد. البته، وی خود به این امر اذعان دارد و در بیان چالش تاریخ‌نگاری خویش توضیح می‌دهد: «مورخ در تعادل و تراجم خود باید به مبانی و روش علمی خود وفادار بماند ولو این‌که در جایی از زیر سقف اعتقاد خارج شود؛ و گرنه، تاریخ‌نگاری بدون نقادی آزاد، نامش هرچه باشد، تاریخ نیست. بالاخره در صورت تناقض غیرقابل حل، مورخ مؤمن باید تکلیف خود را روشن کند: اعتقاد و یا علم»<sup>۱</sup>.

هرچند، نگارنده، شخصاً متمایل است که اشکوری، همچنان در همان حوزه نواندیشی دینی باقی بماند، اما تردد وی در میان دو حوزه فوق‌الذکر، «نواندیشی دینی»- «پژوهشگری دینی»، اگر به زیان جریان نواندیشی دینی نباشد، بی‌تردید به سود جریان پژوهشگری دینی خواهد بود.

### کلام واپسین:

بدون تردید، اشکوری در تاریخ معاصر ایران، نقش تأثیرگذار و برجسته‌ای در جریان نواندیشی دینی در سال‌های پس از انقلاب داشته است. این نقش والای وی که باشاهامت و بی‌نیازی وی درهم‌آمیخته است درخور تقدیر و شایسته احترام است. نگارنده این‌طور از محضر آن پیش‌کسوت پیشرو و آن استاد پیشگام، بهره‌ها برده‌ام و خویش را وامدار آن جناب می‌دانم و همچنان امید بهره‌مندی مستدام از محضرش دارم. مطمئن

۱. یوسفی اشکوری حسن، چالش‌های تاریخ‌نگاری دین، پنجشنبه ۱۳ تیر ۱۳۹۸ - سایت انجمن آزادی اندیشه:

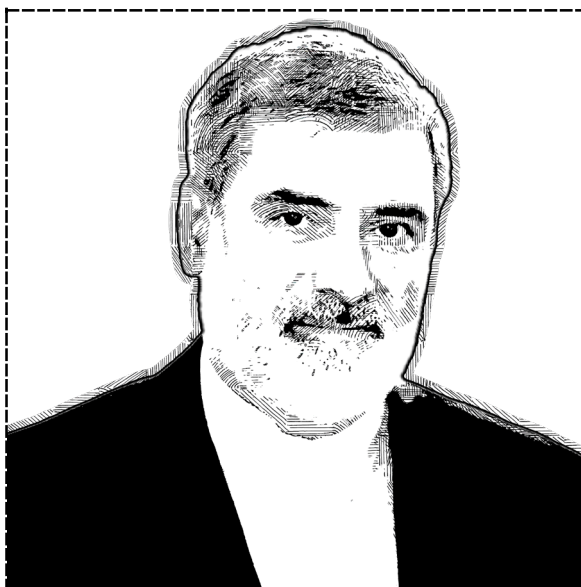
<https://azadiandisheh.com/guest-pub/2229>

هستم اگر اشکوری امروز در ایران بود هم‌اینک نقش مهم‌تری در جریان نواندیشی دینی ایفا می‌کرد و تشنگان بیشتری را از سرچشمه سخن و قلم خویش بهره‌مند می‌ساخت. اشکوری عزیز و گران‌قدر و گران‌مقدار، گر چه محنت و بلا دید و ملامت کشید، ولی خوش است و در طریقت وی کافر نیست رنجیدن! و در مسیری که وی در آن گام گذاشته است، متوقف شدن و درج‌زدن، جایی و جایگاهی ندارد!

تندرستی و سلامت و توفیق و طول عمر باعزت، ارزانی‌اش باد! و آثار علمی و دستاوردهای اندیشه جستجوگر و بابرکتش، بیش باد و مستدام!

«به هنگام صبحگاهان است که مردم روندگان شب را می‌ستایند؛  
و سنگینی بی‌خوابی‌ها رخت می‌بندد از چشمانشان»  
عِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى؛  
وتنجلی عنهم غیاباتُ الکرى.





## هفتادالگیکدوت

محسن کدیور

این مقاله ادای احترام و قدرشناسی از نیم قرن خدمات صادقانه فرهنگی، ملی و دینی حسن یوسفی اشکوری نواندیش دینی، نویسنده، محقق تاریخ اسلام و از مبارزان آزادی و حاکمیت قانون در ایران و ذکر فضائل پسندیده اخلاقی وی طی یک دوستی سی ساله است. مشترکات فراوانی یوسفی اشکوری و مرا به هم گره زده است. در این مجال برخی از این پیشینه مشترک را مرور می کنم.

این مقاله شامل هفت بحث به شرح زیر و یک خاتمه است: روحانی جسور، زندان اوین از حجت خدا نباید خالی باشد! حکم اعدام به اتهام ابراز آراء متفاوت دینی، امامت جماعت اشکوری خلع لباس شده با عباي کدیور در ظهر عاشورا! جلسات ماهانه

سه‌شنبه‌های نواندیشی دینی، همکاری در شورای سیاست‌گذاری جرس، و نواندیشی‌های دینی.

### بحث اول. روحانی جسور

اوایل دهه هفتاد برای نخستین بار حسن یوسفی‌اشکوری را ملاقات کردم. برای خریدن یا تحویل قبا و عبا به قم آمده بود. زنگ زد و به منزل من در خیابان صفائیه آمد، خوش صحبت و صمیمی و بی‌شیله‌پيله بود. البته قبلاً کارهای هم را خوانده بودیم و همدیگر را ندیده رفیق شده بودیم. یادم نیست چه گفتیم و چه شنیدیم، اما این دوستی ادامه یافت. وی ده سال از من بزرگ‌تر بود و قبل از ورود من به قم حوزه را ترک کرده بود. وقتی من درس‌هایم را در قم شروع کردم یوسفی غایبانه دوره اول مجلس شورای اسلامی از شهسوار (تنکابن بعدی) و رامسر بود. او در زمره فراکسیون اقلیت موسوم به لیبرال‌ها بود و امضایش پای اکثر قریب به اتفاق اعلامیه‌های آزادیخواهانه دهه شصت قابل مشاهده است. البته در مورد استیضاح ابوالحسن بنی‌صدر اولین رئیس‌جمهور ایران موضعش با بقیه ملی مذهبی‌ها و نهضتی‌ها متفاوت بوده است.

وقتی از اواخر تابستان ۱۳۷۶ من از قم به تهران مهاجرت کردم، طبیعتاً روابط ما بیشتر شد. بعد از سخنرانی تاریخی ۱۳ رجب مرحوم استاد منتظری در ۲۳ آبان ۱۳۷۶ که اعلام مرجعیت مقام رهبری را «ابتدال مرجعیت شیعه» خوانده بود، یوسفی‌اشکوری و من در یک صف مورد هجوم قرار گرفتیم: «درخواست از دادگاه ویژه روحانیت جهت رسیدگی به روحانی‌های معلوم‌الحالی! چون کدیور و یوسفی‌اشکوری» (شلمچه، شماره ۲۱، نیمه دوم آذر ۱۳۷۶). اتفاقاً دادگاه غیرقانونی ویژه روحانیت سریعاً به حساب هر دو ما رسید! اسفند ۱۳۷۷ مرا بازداشت شدم و شهریور ۱۳۷۹ یوسفی‌اشکوری .

این روحانی جسور در سخنرانی‌هایش خط قرمزهای مرسوم جمهوری اسلامی را شکسته بود. یوسفی‌اشکوری در مجلس ترحیم دکتر کاظم سامی در ۸ آذر ۱۳۶۷ در مسجد حجت بن‌الحسن العسکری خیابان سهروردی سخنرانی کرد که در تحقیق [چرا دکتر سامی را ترور کردند؟](#) (۲۶ دی ۱۳۹۵) به تفصیل در حد مقدر آن را تشریح کرده‌ام. برای مجلس ترحیم قتل‌های زنجیره‌ای (داریوش فروهر، پروانه اسکندری، محمد مختاری و محمدجعفر

پوینده) از من دعوت شد که سخنان مجلس باشم. نپذیرفتم.<sup>۱</sup> یوسفی اشکوری پذیرفت. این دومین سخنرانی جسورانه وی بود (نیمه دوم زمستان ۱۳۷۷) از جزئیات و تاریخ دقیق آن چیزی نمی‌دانم.<sup>۲</sup> قبل از زندان، وقتی کتاب اولم «نظریه‌های دولت در فقه شیعه» منتشر شد، یوسفی اشکوری مرا به جلسه نقد و بررسی کتاب در دفتر پژوهش‌های فرهنگی دکتر شریعتی که به اتفاق دوستان همفکرش در سال ۱۳۷۶ تأسیس شده بود دعوت کرد. این جلسه در تاریخ ۷ خرداد ۱۳۷۷ برگزار شد.<sup>۳</sup> در نوبت دیگر یوسفی اشکوری با من تماس گرفت که بخشی از همین کتاب را برای کتابی که او از ویراستارانش بوده در نظر گرفته است. اجازه دادم. البته کتاب زمانی از چاپ بیرون آمد که من در زندان بودم.<sup>۴</sup>

### بحث دوم. زندان اوین از حجت خدا نباید خالی باشد!

من که به زندان افتادم یوسفی اشکوری حداقل سه یادداشت در دفاع از من در روزنامه نشاط منتشر کرد.<sup>۵</sup> البته این‌ها را بعد از آزادیم مطلع شدم و خواندم. به یاد دارم دو سه

---

۱. در آن زمان هرگز در مجلس ترحیم کسی سخن نگفته بودم و می‌پنداشتم اگر یکی را بپذیرم نمی‌توانم از پذیرش مجالس ترحیم دیگر سرباز بزنم.

۲. دو سخنرانی در این زمینه کردم یکی «پیامدهای زیر پا گذاشتن حقی حیات در جامعه دینی» (سخنرانی مراسم شب نوزدهم ماه رمضان، تهران، ۱۶ دی ۱۳۷۷) و «حرمت شرعی نیرو» (سخنرانی شب بیست و سوم ماه رمضان، در مسجد حسین‌آباد اصفهان، ۲۲ دی ۱۳۷۷) متن هر دو به فاصله کوتاهی بعد از بازداشتم منتشر شد. مطابق حکم دادگاه این سخنرانی یک سال زندان برایم داشت. شش ماه دیگرش هم به خاطر مصاحبه بیستمین سالگرد پیروزی انقلاب: *نگاهی به کارنامه بیست ساله جمهوری اسلامی* (روزنامه خرداد، ۲۵-۲۷ بهمن ۱۳۷۷)

۳. جلسه را البته دوست دیگری اداره می‌کرد و بحثش متمرکز در نقد روحانیت شیعه بود که نمی‌دانستم چه ربطی به کتاب دارد و کمتر یا اصلاً درباره محتوای کتاب بحثی نشد!

۴. مشخصات کتاب: کتاب دین و حکومت، مجموعه مقالات و سخنرانی‌های سمینار دین و حکومت در انجمن اسلامی مهندسين؛ مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۸، مقالات «ولایت انتصابی مطلقه فقیهان» (نظرات امام خمینی)، «خلافت مردم با نظارت مرجعیت» (نظرات آیت الله شهید سید محمدباقر صدر) [بخش‌هایی از کتاب نظریه‌های دولت در فقه شیعه، نشر نی، تهران، ۱۳۷۶]؛ صفحات ۲۴-۹.

۵. با عناوین کدیور و دفاع از مسلمانی مصدق (۱۶ اسفند ۱۳۷۷)، «امتیاز ویژه» یا «ظلم ویژه» (۲۳ اسفند ۱۳۷۷) و قانون، شکل یا محتوا (۲۹ فروردین ۱۳۷۸). بعداً در کتاب نقد یک رویداد: نظرات موافق و مخالف

باری که به مرخصی فرستاده شدم یوسفی‌اشکوری در زمره نخستین دوستانی بود که با خانواده به دیدنم آمد. در مرخصی نوروز ۱۳۷۹ شنیدم که یوسفی عازم کنفرانس برلین است. گفته بود که می‌خواهم در نقد حجاب آنجا سخنرانی کند. با همسرم سریعاً به منزل اشکوری رفتیم.

به او گفتم پیش‌بینی من این است که اگر در این باره آنجا سخنرانی کنی حداقل پیش من در اوین خواهی آمد بدون برو برگرد! البته اگر بیش از حبس برایت نَبُزند! حرفهایم را با دقت گوش کرد، اما پایش را توی یک کفش کرد که الا و لابد باید در همین زمینه در برلین سخنرانی کنم! چرا که اعتقاد من است. گفتم من حساسیت نظام را بیش از شما می‌دانم. اصرار فایده نداشت. به اوین برگشتم و وقایع کنفرانس برلین را دنبال می‌کردم. شنیدم بسیاری از دوستان مشترک به او توصیه کرده بودند بعد از کنفرانس به ایران نبرگرد، که هوا پس است. اما یوسفی با تأخیری، شجاعانه از اروپا برگشت و سریعاً بازداشت و به اعدام محکوم شد. پیش‌بینی من موبه‌مو به وقوع پیوسته بود. البته ما در اوین همدیگر را ندیدیم. هجده ماه را در اوین نگاهم داشتند، تحمل تمام حکمی که بریده بودند. ظاهراً دو هفته بعد از تمام شدن دوران زندان من یوسفی را به همان بندی برده بودند که من آنجا بودم. بالاخره زندان اوین از حجت خدا نباید خالی باشد!

جالب اینجا است که همه اجزای دادگاه ما یکی بود. اول. قاضی دادگاه محمد سلیمی روحانی بیسواد و گوش به فرمانی که اکنون عضو حقوقدان شورای نگهبان است! دوم. دادستان پرونده ابراهیم نکونام که بعداً به جرم اختلاس و فساد مالی از کلیه سمت‌هایش برکنار شد و اکنون معلوم نیست در کدام سوراخ موش پنهانش کرده‌اند. سوم. دادستان کل دادگاه ویژه روحانیت غلامحسین محسنی اژهای، معاون اول فعلی قوه قضائیه، کارگردان اصلی دادگاه ویژه روحانیت که همه دودها از گور او بلند می‌شد. چهارم. دادیار و به اصطلاح بازپرس مهدوی (اسم کوچکش را به خاطر ندارم).

یادم هست موقع بیرون رفتن از محل کار در خیابان مقدس اردبیلی لباس روحانیش را آویزان می‌کرد و با لباس مبدل خارج می‌شد. یک‌بار به او گفتم فرق من و شما این است که شماها کاری کرده‌اید که جرأت ندارید با لباس روحانیت به میان مردم بروید و ما با

---

بازداشت و محاکمه محسن کدیور در مطبوعات از ۱۳۷۷/۱۲/۹ تا ۱۳۷۸/۱/۲۹، (به کوشش زهرا رودی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸).

همین لباس بین مردم مشکلی نداریم و وقتی می‌شناسد ما احترام می‌بینیم. از عمادالدین باقی شنیدم که مهدوی به وضعیتی نه‌چندان مناسب از دنیا رفته است. خدا از سر تقصیراتش درگذرد. پنجم. قاضی دادگاه تجدیدنظر علی رازینی، که از کهنه مهره‌های گوش به فرمان در دادگاه انقلاب و دادگاه ویژه است.

البته اشکوری را به خلع لباس روحانیت محکوم کردند، چنین حکمی در مورد من صادر نشد. بعدها هر وقت همدیگر را می‌دیدیم یا دیگر دوستان در این باره تکه می‌پرانندند به مزاح گفته می‌شد که اشکوری چندان هم از این حکم ناخشنود نیست! اما دادگاه ویژه روحانیت به کدیور ظلم کرد که خلع لباسش نکرد! در مورد قتل‌های زنجیره‌ای من به اتهام نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی به یک سال زندان محکوم شدم، اما اشکوری به همان اتهام در حکم اولیه به دو سال! با اینکه من متهم بودم که قتل‌ها را به مقام رهبری به‌عنوان آمر اقوی از مسبب نسبت داده‌ام. همین مقایسه نشان می‌دهد که احکام این دادگاه چقدر بی‌پایه و بی‌ضابطه صادر شده‌اند. ضمناً فرق دیگر اینکه در مورد من دادگاه تجدیدنظر عیناً حکم دادگاه بدوی را تأیید کرد اما در مورد اشکوری خوشبختانه حکم بی‌ربط دادگاه بدوی کلاً نقض شد که اشاره خواهم کرد.

### بحث سوم. حکم اعدام به اتهام ابراز آراء متفاوت دینی

اما در حکم دادگاه اشکوری مورخ ۲۳ مهر ۱۳۷۹ آمده وی به «اتهام قائل شدن به جاودانه نبودن و قابل‌تغییر بودن کلیه احکام جزائی و اقتصادی از قبیل مجازات محارب، مرتد، سارق و ... و نیز برخی احکام حقوق مربوط به بانوان مانند مسئله حجاب و تقسیم ارث دادگاه او را از مصادیق آیه محاربه و فتوای امام خمینی در تحریر الوسیلة (مرتد فطری) دانسته و بنا بر ماده ۵۱۳ قانون مجازات اسلامی (که افرادی را که به مقدسات اسلامی اهانت می‌نمایند مستحق مجازات اعدام دانسته است) به اعدام محکوم می‌کند.»<sup>۱</sup>

من فقط نگران جان اشکوری نبودم، علاوه بر آن نگران جریان اندیشه‌های بودم که همه ما به آن تعلق داشتیم. اگر این حکم اجرا می‌شد فاتحه تفکر نواندیشانه دینی در ایران خوانده می‌شد و نوبت دیگران هم می‌رسید. برای همین اعتراض شدید به حکم اعدام

---

۱. حسن یوسفی‌اشکوری، از برلین تا اوین: یادداشت‌های زندان ۱۳۷۹-۱۳۸۳، سوئد، نشر باران، ۱۳۹۵، پیوست ۳، ج ۲ ص ۸۴۴-۸۴۵.

اشکوری به دلیل آراء دگراندیشانه دینی‌اش سرلوحه فعالیت‌های من قرار گرفت. از هر امکانی برای توقف این حکم خلاف قانون و خلاف شرع استفاده کردم. دانشگاه مفید با همکاری یونسکو و مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها در اردیبهشت ۱۳۸۰ «همایش بین‌المللی حقوق بشر و گفتگوی تمدن‌ها» را در سالن اجلاس سران کشورهای اسلامی برگزار کرد. مقاله «آزادی عقیده و مذهب در اسلام و اسناد حقوق بشر» من توسط کمیته علمی پذیرفته شده بود و قرار بود بعد از مراسم افتتاحیه به‌عنوان نخستین مقاله همایش قرائت شود. رئیس‌جمهور محمد خاتمی که همایش را افتتاح کرده بود همراه با دیگر مقامات رسمی و نیز خبرنگاران داخلی و خارجی در زمان قرائت مقاله همچنان در جلسه حاضر بودند. گفتم «مقاله‌ام را به متفکر دربند حسن یوسفی‌اشکوری که به جرم ابراز عقیده متفاوت دینی در زندان جمهوری اسلامی است و به اعدام محکوم شده است تقدیم می‌کنم.»

واضح بود که تقدیمیه در خلاصه یا متن مقاله نیامده بود و در قرائت زنده مقاله تیر از کمان رها شد و برگزارکنندگان همایش بین‌المللی در مقابل عمل انجام‌شده قرار گرفتند. اطمینان داشتم هم آقای عبدالکریم موسوی اردبیلی بنیانگذار و رئیس دانشگاه مفید و هم رئیس‌جمهور خاتمی با حکم صادره برای اشکوری موافق نبودند و ته دلشان خوشحال هم بودند که این اعتراض در یک جلسه رسمی صورت گرفته است. به‌هرحال به خیر گذاشت و تا پایان قرائت مقاله و بعد از آن مشکلی پیش نیامد. متن کامل مقاله منتشر شد البته با سانسور تقدیمیه آن.<sup>۱</sup> اما ذکر خیر از یک زندانی عقیدتی سیاسی محکوم به اعدام در یک همایش بین‌المللی و در حضور رئیس‌جمهور مملکت که وظیفه‌اش اجرای قانون اساسی است کمترین کاری بود که می‌توانستم.

یوسفی‌اشکوری در یادداشت‌های زندانش با عنوان «از برلین تا اوین» نوشته است: «در انبوه حمایت‌های داخلی و خارجی و اعتراضات گسترده جناح‌های فکری و سیاسی داخلی و خارجی، از چهره‌های شاخص جریان موسوم به روشنفکران دینی داخل تقریباً هیچ تحرک اعتراضی روشنی مشاهده نشد. این در حالی بود که من در مرحله نخست به دلیل افکار و عقاید نواندیشانه دینی‌ام محاکمه و محکوم شده بودم و نه به‌عنوان یک

---

۱. مجموعه مقالات همایش بین‌المللی حقوق بشر و گفتگوی تمدن‌ها (قم، دانشگاه مفید، ۱۳۸۰، ص ۲۴۳-۲۶۵) و بعداً در ماهنامه آفتاب (شماره ۲۳، اسفند ۱۳۸۱، ص ۵۴-۶۱) و کتاب حق‌الناس (تهران، کویر، ۱۳۸۷، ص ۱۸۱-۲۱۵).

فعال سیاسی. انتظار این بود که این مجموعه جدی‌تر از دیگران و پیش‌تر و بیشتر از دیگران به اعتراض برخیزند چرا که «ز یاران بودیم و چشم یاری داشتیم!» گفتن ندارد که اگر اینان موفق می‌شدند حکم اعدام مرا اجرا بکنند دیگر مجالى چندان برای آنان باقی نمی‌ماند و دست‌کم کار فکری برای آنان که افکاری رادیکال‌تر از من داشته و دارند دشوارتر می‌شد. با این حال از سر انصاف باید بگویم که در این میان یک استثنا وجود داشت و آن هم آقای دکتر کدیور بود که از همان آغاز تا پایان مدت زندانم تمام‌قد در هر مجالى از من حمایت و دفاع مؤثر کرد.<sup>۱</sup>

منی‌دانم در مدت دو سال که اشکوری زیر تیغ اعدام بود بر خودش و خصوصاً خانواده‌اش چه گذشت. قضیه جدی بود. اشکوری در خاطرات ۷ فروردین ۱۳۸۱ از قول دخترش زهرا نوشته روزی هنگام بازگشت از دانشگاه به خانم [اعظم] طالقانی برخوردیم. ایشان تا مرا دید به شدت متأثر و منقلب شد. دستم را گرفت و به کناری کشید و درحالی‌که می‌گریست پرسید از بابا خبر دارید؟ گفتم بله، دیشب تلفنی صحبت کردیم. با تأثر شدید سری تکان داد و گویا با خود زمزمه کرد و گفت: پس هنوز حکم را اجرا نکرده‌اند! دختر اشکوری شکش می‌برد نکند واقعاً خبری است و خانواده بی‌اطلاع است!<sup>۲</sup>

حداقل ماهی یک‌بار به اتفاق همسر من به خانواده یوسفی‌اشکوری در پونک تهران سر می‌زدیم. محسوس بود که محترم گل‌بابایی همسر صبور یوسفی‌اشکوری به چه زحمتی خانواده را اداره می‌کند و خم به ابرو نمی‌آورد. در این ملاقات‌های خانوادگی گاهی فرزندان اشکوری روح‌الله، زهرا و محمود را هم می‌دیدیم. روح‌الله در غیاب پدر مرد خانه بود. چون تلفن وسیله نامطمئنی بود سعی می‌کردیم با مراجعه حضوری که البته وقت‌گیر بود امور پیگیری شود.<sup>۳</sup>

انصافاً روزهای سختی بود. محسنی اژه‌ای حقیقتاً دنبال اجرای حکم اعدام بود. اما در حد اطلاع هیچ‌یک از مراجع قم از اجرای چنین حکمی حمایت نکردند، اگرچه از آراء نواندیشانه اشکوری هم دل‌خوشی نداشتند! حمایت‌های علنی استاد حسین‌علی منتظری نجف‌آبادی در اعتراض به احکام ارتداد و محاربه اشکوری قوی‌تر از همه بود. با اینکه

---

۱. از برلین تا اوین: یادداشت‌های زندان ۱۳۷۹-۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲. پیشین، ج ۲، ص ۴۷۳.

۳. همین‌جا ذکر خیری کنم از دکتر محمد محمدی گرگانی دوست نازنین دیگر (و نیز پدر همسر دکتر احمد زیدآبادی) که در طبقه اول خانه می‌نشست و اشکوری ساکن طبقه دوم بود.

خود ایشان در حصر بود قاطعانه از منظر شرعی این حکم ظالمانه را مردود شمرد. از جمله در مصاحبه مکتوبش با رادیو آزادی مورخ ۲۲ مهر، ۱۳۷۹<sup>۱</sup> ایشان در پیام مورخ ۲۷ مهر ۱۳۷۹ با اشاره به بیماری شدید یوسفی اشکوری از ادامه زندان وی ابراز تأسف می‌کند.<sup>۲</sup> استاد به تفصیل به سؤالات شرعی خانواده‌های بازداشت‌شدگان سیاسی که خانواده یوسفی اشکوری هم یکی از آنهاست پاسخ می‌دهد.<sup>۳</sup> این پاسخ تفصیلی مانیفست خانواده‌های نگران زندانی سیاسی بود که از منظر اسلامی پیگیر حقوق عزیزان دربندشان بودند. بالاخره فشارهای داخلی و خارجی مؤثر افتاد و بعد از دو سال حکمی به امضای رئیس شعبه اول دادگاه ویژه روحانیت علی رازینی به تاریخ ۲۶ شهریور ۱۳۸۱ صادر شد. عنوان ارتداد و مجازات اعدام نقض و به اتهام توهین به مقدسات اسلام اشکوری به چهار سال حبس محکوم شد. حکم محاربه و افساد فی‌الارض نیز نقض شد و به اتهام تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی و تبلیغ سازمان‌های مخالف نظام به یک سال حبس و جمعاً پنج سال حبس محکوم شد.<sup>۴</sup> همگی نفس راحتی کشیدیم. بار دیگر استاد منتظری همچنان از حصر حکم تجدیدنظر شده پنج سال حبس اشکوری را در مصاحبه کتبی با رادیو بین‌المللی فرانسه مورخ ۲۱ مهر ۱۳۸۱ خلاف قانون و موازین شرع اعلام کرد.<sup>۵</sup>

برای ثبت در تاریخ، نقش استاد منتظری در حمایت از خانواده‌های زندانیان سیاسی فراموش‌نشده است. بعد از آزادی از زندان به‌عنوان نماینده استاد منتظری در تهران بزرگ در برآوردن معاش خانواده‌ها آن‌هم بر اساس عدالت مساواتی بدون هیچ امتیازی برای روحانیون یا متدینان انجام وظیفه می‌شد. در ملاقات با خانواده اشکوری حیثیت دیگری هم مطرح بود: دوستی، حمایت از کسی که سدشکنی کرده و سرنوشت مشترکی به لحاظ سیاسی و خصوصاً دینی متوجه ما بود. همین مراحل و حیثیات در مورد دوست دیگرم دکتر هاشم آغاچری که او هم همانند اشکوری به اتهام واهی ارتداد به اعدام محکوم شد طی گشت و تا حکم را نقض کنند، خود و خانواده‌اش بسیار رنج کشیدند.

- 
۱. کتاب دیدگاه‌ها، جلد اول، پیام‌ها و نظریات منتشره فقیه و مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی منتظری در زمان حصر غیرقانونی، ۱۳۷۶-۱۳۸۱، قم، دفتر معظم له، ۱۳۹۴، ص ۳۱۵-۳۱۷.
  ۲. در تسلیت درگذشت مادر عبدالله نوری، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۰.
  ۳. مورخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۸۰، پیشین، ج ۱، ص ۴۱۳-۴۳۰.
  ۴. از برلین تا اوین، پیوست ۹، ج ۲، ص ۸۵۶.
  ۵. کتاب دیدگاه‌ها ج ۱، ص ۶۵۱-۶۵۲.

یوسفی‌اشکوری کمتر از پنج سال در زندان ماند و بهمن ۱۳۸۳ همچون حضرت یوسف با سربلندی و عزت از زندان آزاد شد.

**بحث چهارم. امامت جماعت اشکوری خلع لباس شده با عبا کدیور در ظهر عاشورا!**  
برخلاف من که یادداشت‌های روزنویس زندان ندارم، اشکوری همت کرده و کتابی خواندنی درباره ایام زندانش منتشر کرده است. کتاب توسط نشر باران در سوئد در دو جلد در سال ۱۳۹۵ در هیأتی شکیل و چشم‌نواز منتشر شده است. از وقایع خواندنی ابتدای جلد دوم کتاب امامت نماز ظهر عاشورا در منزل مهندس صباغیان مورخ سه‌شنبه ۶ فروردین ۱۳۸۱ است. اگر واقعه با جزئیاتش در کتاب اشکوری ثبت نشده بود از خاطر من رفته بود. اشکوری که هنوز تحت حکم اعدام بود برای مرخصی کوتاه نوروزی خارج از زندان آمده بود. به نوشته اشکوری «نخستین کسی که در روز اول به دیدنم آمد آقای کدیور بود.»<sup>۱</sup> از وی خواستم از طریق نگارش و انتشار مقالاتی در مطبوعات حضورش را اعلام کند. به من اختیار و وکالت دارد که هر اطلاعیه‌ای را خودم امضا می‌کنم امضای او را بگذارم.<sup>۲</sup> که البته من این چک سفید را هرگز به اجرا نگذاشتم! در مراسم روز عاشورا سه نفر به ترتیب سخنرانی کردند: محمدعلی ایازی، ابوالفضل موسویان و من.

این اولین جلسه عمومی بود که یوسفی‌اشکوری بدون لباس روحانیت شرکت می‌کرد، چراکه خلع لباس شده بود. بعد از سخنرانی قرار بود من نماز جماعت را امامت کنم. به روایت اشکوری: «آقای کدیور پیشنهاد کرد که امامت نماز جماعت را بر عهده بگیرم که قبول نکردم. ایشان استدلال می‌کرد می‌خواهیم نشان دهیم که آقای یوسفی‌اشکوری با عمامه و بدون عمامه برای ما فرقی ندارد. پای نوعی تعهد و انجام وظیفه به میان آمد و باز احساس کردم لازم است خطر احتمالی را قبول و ایثار نمایم. استدلال آقای کدیور قانع‌کننده بود. با این‌که احتمال می‌دادم این کار موجب ایراد و توهم دادسرای ویژه شود و حتی ممکن است برایم مشکلات و محدودیت‌هایی در زندان ایجاد کنند، پذیرفتم. به جایگاه امام جماعت رفتم و آقای کدیور عبا خود را تعارف کرد و گرفتم و بر دوش

---

۱. از برلین تا اوین، ج ۲، ص ۴۷۱.

۲. پیشین.

انداختم و نماز ظهر و عصر را خواندم و با شتاب پیش از به هم خوردن صف مردم از منزل آقای صباغیان خارج شدم.»<sup>۱</sup>

مدتی بعد روزنامه رسالت به دروغ نوشت: «یوسفی اشکوری در منزل هاشم صباغیان در روز عاشورا با کت و شلوار شرکت کرده و سخنرانی کرده و در حین سخنرانی نیز آقای محسن کدیور به قصد دهن کجی به دادگاه ویژه روحانیت لباس روحانی خود را به ایشان پوشانده و او نیز با عبا و عمامه به سخنرانی ادامه داده است!»<sup>۲</sup> اشکوری دوباره در تاریخ ۲۵ فروردین ۱۳۸۱ برای عبا پوشیدن! مورد بازجویی قرار می‌گیرد و بعد از تعریف حقیقت ماجرا برای مهدوی بازجو به کنایه می‌گوید: «مگر من عقم را از دست داده‌ام که دوباره لباس روحانی بپوشم؟! به‌هرحال پرسش‌های مکتوب صورت گرفت و جواب لازم داده شد.»<sup>۳</sup>

اشکوری در تاریخ ۲۷ فروردین ۱۳۸۱ جوابیه‌ای برای مرتضی نبوی مدیرمسئول روزنامه رسالت تنظیم می‌کند. که متن کاملش در کتاب آمده است.<sup>۴</sup> اشکوری نوشته «این متن را از طریق تلفن به همسر انتقال دادم و توصیه کردم به آقای کدیور بدهند و پس از مشورت و صلاح‌دید و احتمالاً اصلاحات ایشان برای روزنامه رسالت فرستاده شود.»<sup>۵</sup> یادم نیست چه شد و بالاخره روزنامه رسالت جوابیه اشکوری را منتشر کرد یا نه. اگر می‌دانستم عبا من بر دوش اشکوری این قدر برای او تولید زحمت می‌کند چنین پیشنهادی نمی‌کردم. عبا انداختن موقع نماز اختصاصی به روحانیون ندارد و از مستحبات نماز است.

### بحث پنجم. جلسات ماهانه سه‌شنبه‌های نواندیشی دینی

در فاصله آزادی از زندان تا سفر به آمریکا جلساتی ماهانه تشکیل شد به نام جلسات پژوهشی روشنفکران دینی (بعداً نواندیشان دینی). زمان این جلسات عصرهای سه‌شنبه

---

۱. ۱۸. پیشین، ج ۲، ص ۴۷۲.

۲. پیشین، ج ۲، ص ۴۸۷.

۳. پیشین.

۴. پیشین، ج ۲، ص ۴۸۸-۴۸۹.

۵. پیشین، ج ۲ ص ۴۸۹.

اول همراه بود و زمان شروعش سال ۱۳۸۲. جلسات مطابق تعریف مؤسسان مطلقاً غیرسیاسی بود و منحصراً محور مباحث معرفت دینی بود. شرکت‌کنندگان ابتدا چهار نفر بود بعد به شش نفر افزایش یافت از جمله مرحوم احمد قابل. محل تشکیل جلسات دفتر من در دانشگاه تربیت مدرس بود. کم‌کم تعداد اعضا بیشتر شد و جای بزرگ‌تری نیاز بود، محل جلسات در سال ۱۳۸۳ ابتدا در دفتر ماهنامه آفتاب عیسی سحرخیز و سپس مدت بسیار کوتاهی در دفتر حزب مشارکت ایران اسلامی در خیابان سمیه بود. از سال ۱۳۸۴ تا تابستان ۱۳۸۷ محل برگزاری این جلسات حسینیه ارشاد بود. مرحوم ناصر میناچی (۱۳۱۰-۱۳۹۲) با گشاده‌رویی پذیرفت که این جلسات آنجا برگزار شود.<sup>۱</sup> از زمانی که به حسینیه ارشاد منتقل شدیم تصمیم به گسترش شرکت‌کنندگان گرفته شد و تعداد شرکت‌کنندگان دو برابر شد، حدود بیست نفر. از جمله اعضای جدید جلسه (از سال سوم به بعد) که به دلیل اینکه اکنون داخل کشور نیستند و مشکلی در ذکر نامشان نیست این‌ها بودند: حسن یوسفی‌اشکوری، رضا علیجانی و سروش دباغ. هر یک از اعضا موضوعی را آماده و ارائه می‌کرد و درباره آن بحث می‌شد. در چند سال آخر موضوع غالب جلسات ماهیت وحی بود و نقد بشری بودن آن. یوسفی‌اشکوری در این جلسات اولاً همواره مرتب حاضر می‌شد، ثانیاً در بحث‌ها مشارکت فعال داشت. اما به یاد ندارم چه بحث یا بحث‌هایی را ارائه کرد. از آغاز بنا شد این جلسات ضبط صوتی نشود تا افراد آزادانه بحث کنند و مشکل امنیتی پیش نیاید. لذا تنها میراث آن جلسات یادداشت شرکت‌کنندگان است که بخشی از تاریخ نواندیشی ایران معاصر به حساب می‌آید.

### بحث ششم. همکاری در شورای سیاست‌گذاری جرس

شنیدم یوسفی‌اشکوری ظاهراً در سال ۱۳۸۷ به دعوت انجمن قلم ایتالیا یک سالی را در ایتالیا گذرانیده آخرین باری که در ایران بوده تعطیلات عید ۱۳۸۸ بوده است. وی به دعوت موسسه فرهنگی دیگری به آلمان می‌رود و ظاهراً از همان سال ساکن برلین است. من هم که از مرداد ۱۳۸۷ به آمریکا رفته بودم. دست تقدیر هر دوی ما را به آن بر دنیا پرتاب کرد، اشکوری در آلمان و من در آمریکا.

---

<sup>۱</sup> پذیرایی مختصری هم از جانب حسینیه انجام می‌شد. هر وقت هم می‌خواست مراسمی در حسینیه برگزار کند برای مشورت می‌آمد و خوشحال بود که چراغ روشنفکری دینی هنوز در حسینیه ارشاد روشن است. او نقش دیگری در این جلسات نداشت و هرگز عضو آن‌هم نبود. خدایش رحمت کند. **نیم قرن خدمت میناچی در حسینیه ارشاد** (۵ بهمن ۱۳۹۲)

در فعالیتی دیگر دوباره به هم رسیدیم. اواخر تیر ۱۳۸۸ وبسایت جنبش راه سبز (جرس) تأسیس شد. هیأت مؤسس آن سه نفر بودند و رسماً در امریکا ثبت شد. هیأت مؤسس برای اشراف محتوایی و هدایت وبسایت از افراد شاخصی به‌عنوان شورای سیاست‌گذاری جرس دعوت کرد. یوسفی‌اشکوری از نخستین اعضای شورای سیاست‌گذاری بود که از مرداد ۱۳۸۸ در جرس حضور فعال داشت، در دو سطح هم عضو شورای سیاست‌گذاری و هم از شاخص‌ترین نویسندگان جرس.

در ماه‌های نخست به درخواست خود وی اسمش به‌عنوان عضو شورای سیاست‌گذاری اعلام نشد، اما خوشبختانه مانع مرتفع شد و نام وی در کنار دیگر اعضای شورای سیاست‌گذاری جرس اعلام شد، از جمله عبدالعلی بازرگان، محمود صدری و من. البته افراد شاخص دیگری هم به‌طور موقت یا احياناً دائم همراهی کردند، که همانند سردبیران جرس به دلیل امنیتی تمایلی به ذکر نامشان ندارند. جرس در کنار کلمه یکی از اثرگذارترین و معتبرترین رسانه‌های جنبش سبز بود، و در برخی مقاطع پر مراجعه‌ترین رسانه جنبش محسوب می‌شد. با سرکوب جنبش و فروکش کردن اخبار آن و تحول اوضاع اندیشه‌ای تبدیل جرس به «جرس اندیشه» در دستور کار قرار گرفت که متأسفانه امکان عملی شدن آن فراهم نشد. درنهایت هیأت مؤسس تصمیم به توقف فعالیت جرس گرفت و این رسانه در ۲۹ اسفند ۱۳۹۳ داوطلبانه متوقف شد.<sup>۱</sup>

### بحث هفتم. نواندیشی‌های دینی

کارنامه یوسفی‌اشکوری ترکیبی از چهار عنصر است، به ترتیب میزان فعالیت: روزنامه‌نگار دینی سیاسی، فعال سیاسی ملی مذهبی، مورخ تاریخ اسلام، و نواندیش دینی. او حقیقتاً روزنامه‌نگاری پر سابقه است که در بیش از سی نشریه از سال ۱۳۴۹ فعالیت چشمگیر داشته است.<sup>۲</sup> قلمی بسیار روان و نثری جذاب دارد. وقتی

---

۱. یوسفی اشکوری البته چند ماه زودتر یعنی از اواسط سال ۱۳۹۳ دیگر در جلسات شورای سیاست‌گذاری جرس شرکت نمی‌کرد و استدلالش هم این بود که بعد از شورای سیاست‌گذاری دیگر هیأت مؤسس باید منحل شود. تنها کسی از شورای سیاست‌گذاری که درباره توقف جرس مصاحبه کرد ایشان بود (زمانه، فروردین ۱۳۹۴) و نکاتی که با حسن نیت ابراز شد فاقد دقت و اطلاعات کافی بود و فضای ترسیم‌شده توقف جرس توسط ایشان با واقعیت فاصله داشت. این مهم بگذار تا وقت دگر.

۲. زندگی‌نامه در وبسایت شخصی حسن یوسفی‌اشکوری.

یادداشت‌هایش را شروع به خواندن کنی نمی‌توانی تا خواندن تمام مطلب کار دیگری بکنی. از مغلق نویسی غالب روحانیون کلاً فاصله دارد.

در میان فعالان ملی مذهبی هم بعد از نسل اول یعنی مهندس عزت‌الله سحابی و دکتر حبیب‌الله پیمان در کنار مهندس لطف‌الله میثمی و مرحوم اعظم طالقانی از شاخص‌ترین این فعالان محسوب می‌شود.<sup>۱</sup> خوشبختانه دو کتابش با عنوان «جستارهایی در تاریخ هفتاد سال نخست اسلام» دفتر اول و دوم (۱۳۹۶ و ۱۳۹۷) در اروپا منتشر شده‌اند که به علت عدم دسترسی توفیق مطالعه آن‌ها و در نتیجه اظهار نظر ندارم. اشکوری از پیروان و مروجان آراء دکتر علی شریعتی است که البته نیم‌نگاهی هم به منش و روش مهندس مهدی بازرگان داشته است. بنابراین رویکرد نواندیشانه دینی وی در این دسته قابل طبقه‌بندی، فهم و ارزیابی است. واضح است که وی در اصول پیرو شریعتی است و الا در جزئیات و فروع آراء متفاوت و گاه انتقادی دارد. در کتاب کتایون امیرپور به آلمانی آراء یوسفی‌اشکوری در کنار مجتهد شبستری و من معرفی شده است.<sup>۲</sup>

یکی دیگر از فصول مشترک زندگی ما در خارج از کشور نامه دردمندانه مرحوم مهندس عزت‌الله سحابی مورخ ۱۳ دی ۱۳۸۹ خطاب به چهار نفر بود: عبدالعلی بازرگان، عبدالکریم سروش، محسن کدیور و حسن یوسفی‌اشکوری؛ و البته با رونوشت به هفت نفر دیگر، درباره اختلافات نواندیشان دینی خارج از کشور. یک هفته بعد این نامه با مقدمه یوسفی‌اشکوری در جرس منتشر شد (۲۰ خرداد ۱۳۸۹) اختلافات فکری می‌تواند مایه رحمت باشد اگر مواجهه‌ها در چهارچوب اخلاق باشد که به جز برخی استثنای نادری این چهارچوب حداقل توسط مخاطبان نامه رعایت شده است. قضیه میدان و مروجان البته چیز دیگری است.

یکی از کارهای خوب یوسفی‌اشکوری تحقیق وی با عنوان «[روشنفکران دینی و سکولاریسم در ایران](#)» است (جرس، ۲۹ بهمن ۱۳۹۲) وی به شکل مستند تحول نظر

---

<sup>۲</sup> البته در حد اطلاع من فعالان ملی مذهبی بیشتر از آن‌که حزب سیاسی باشند یک جبهه سیاسی هستند و هر دو سه نفر و گاهی هر یک نفر امت واحده! و حزب متفاوتی است.

<sup>۳</sup> مشخصات کتاب: در راه اسلام دیگر، متونی از متفکران ایرانی، انتخاب، ترجمه و توضیحات کتایون امیرپور، انتشارات هرد، فرایبورگ آلمان، ۱۳۸۸. امیرپور روزنامه‌نگار و محقق ایرانی آلمانی را نخستین بار به اتفاق همسرش در دفتر استاد منتظری در قم دیدم. وی اکنون استاد مطالعات اسلامی در دانشگاه کلن آلمان است. این کتاب دفتر چهارم از مجموعه بنیاد جورج شحاته قنواتی دین و جامعه: تفکر مدرن در جان اسلام است.

نواندیشان دینی از حکومت دینی به حکومت سکولار را نشان داده است. در جریان چندین تحقیق تاریخی اشکوری با پاسخگویی به پرسش‌هایم در روشن شدن برخی زوایای تاریخ معاصر کمک کرده است. از جمله درباره کتاب شهید جاوید<sup>۱</sup>، درباره مرجعیت آقای خمینی<sup>۲</sup>، ترور دکتر کاظم سامی<sup>۳</sup>، و درباره امید نجف‌آبادی<sup>۴</sup>.

تا مهر ۱۳۹۷ یوسفی‌اشکوری و من بیانیه‌های متعدد جمعی سیاسی را امضا کرده‌ایم، اعم از اعلام موضع در قبال وقایع داخل و خارج کشور یا تسلیت از دنیا رفتگان.<sup>۵</sup> قبل از آن نیز چندین بیانیه غالباً فرهنگی به امضای حسن یوسفی‌اشکوری، عبدالعلی بازرگان، صدیقه وسمقی و من<sup>۶</sup> منتشر شده است.<sup>۷</sup>

بعد از یازده سال یوسفی‌اشکوری و همسرش را در اردیبهشت امسال (مصادف با ماه مبارک رمضان) در کلن آلمان ملاقات کردم، گرد پیروی بر سیمایش نشسته بود. اما همچنان سرزنده، خوش صحبت و مجلس‌آرا بود. محبت کرد و برای شنیدن سخنرانی من [اصلاح دینی در اسلام شیعی](#) به دانشگاه کلن آمد. با اینکه قبل از عزیمت خواسته بودم همدیگر را ملاقات کنیم، متأسفانه فرصت گفتگوی خصوصی دو دوست قدیمی در حدود یک هفته‌ای که در کلن آلمان بودم فراهم نشد، با این‌که غالباً هر شب در مجلس افطاری دوستی همدیگر را در جمع ملاقات می‌کردیم.

## خاتمه

حسن یوسفی‌اشکوری (متولد مرداد ۱۳۲۸) هفتادساله شد. او یکی از تلاشگران آزادی، حکومت قانون، اصلاح‌طلبی سیاسی و اصلاح دینی در نیم‌قرن اخیر ایران است. اشکوری در مبارزات فرهنگی‌اش هزینه فراوان داده و تا مرز اعدام پیش رفته است. خدمات او

۱. [شخصیت دوم نهضت از آغاز تا پیروزی](#)، ۴ بهمن ۱۳۹۴.

۲. [معرف اصلی مرجعیت آقای خمینی](#)، ۲۲ دی ۱۳۹۴.

۳. [چرا دکتر سامی را ترور کردند؟](#) ۲۶ دی ۱۳۹۵.

۴. میان‌پرده تلخ، تحقیق منتشر نشده.

۵. بیش از یک سال است که من هیچ بیانیه یا نامه جمعی امضا نکرده‌ام.

۶. در برخی مواقع به‌علاوه با امضای مهدی ممکن، محمود صدری، حسن فرشتیان و محمد برقی.

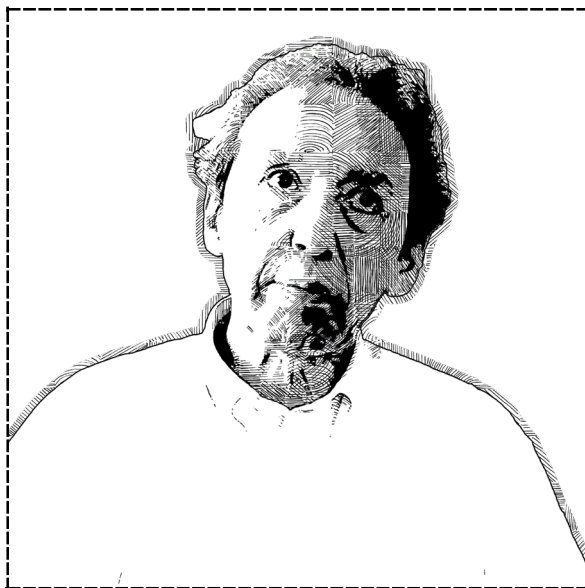
۷. آخرین آن‌ها «حکم سنگین احمد منتظری معنایی جز حمایت تمام‌قد حاکمیت از کمیته مرگ ندارد» (۱۰ آذر ۱۳۹۵).

جای تقدیر و تشکر دارد. اگر ایران قدر فرزندان خود را می‌دانست اکنون باید در مهد وطن از خدمات، آراء و تجارب ارزنده او استفاده می‌شد نه اینکه او در نهایت قناعت آواره غربت غریبه باشد و امکان سفر به کشورش نداشته باشد.

اشکوری وطنخواهی صادق است و همواره به مصلحت ملی، استقلال و تمامیت ارضی ایران وفادار بوده است. او مؤمنی پاکباز است که شعارش این است «اکنون وقت آن رسیده است که در کل دستگاه مسلمانی‌مان تجدیدنظر کنیم.» اگر ایران کشوری آزاد بود آراء اشکوری امکان نشر و نقد و بررسی می‌یافت و در این گفتگوی انتقادی هم اشکوری از کاستی‌های احتمالی کارش مطلع می‌شد و هم فرهنگ ایران از آراء و تجارب او سود می‌برد. اشکوری اهل قلمی مشفق است که خدماتش به ایران و اسلام را باید قدر شناخت. برای دوست گرامی حسن یوسفی اشکوری سلامتی، توفیق روزافزون، مزید عزت و سربلندی و عمر طولانی در کنار همسر، فرزندان و نوادگانش آرزو دارم.

۱۲ آبان ۱۳۹۸





## برائے دولت

کاظم کردوانی

در مراسم ختم زنده‌یاد دکتر کاظم سامی که مرگ دلخراش‌اش (۲ آذر ۱۳۶۷) از نخستین بروزهای ترورهای کاردآجین کردن مخالفان به‌دست «سربازان گمنام» بود، آقای سختران مجلس بود که با صدای گرم و گیرا سخن می‌گفت و آنچه می‌گفت کلام‌هایی بود که در آن روزگار و به‌خصوص در آن جمع و آن مکان چیزی جز «خلاف‌آمد» نبود. اگر حافظه‌ام به خطا نرود این نکته‌ها به یادم مانده است: از نخله‌ی نوگرایی در اسلام شروع کرد که سرسلسله جناب آن را سید جمال‌الدین دانست تا رسید به دکتر سامی که او را ادامه‌دهنده‌ی آن راه می‌دانست. اما، گذشته از سخن سه نکته چنان نمایان بود که برخی از ولایت‌مداران نتوانستند تاب بیاوردند و اینجا و آنجا از سر خشم حرف‌هایی زدند. نخستین نکته، نام نیاوردن از آیت‌الله خمینی در این نخله‌ی نوگرایی بود. دیگری تکریم دکتر مصدق و آخر نام نیاوردن از وزیران و مقام‌های بلندپایه‌ی حکومتی حاضر در

مسجد بود که رسم این‌گونه جلسه‌هاست که همراه است با تشکر و تعریف از آنان هم به‌نام سخنران و هم به‌نماینده‌ی خانواده‌ی عزادار.<sup>۱</sup> نامش را نمی‌دانستم و در آن حال وهوا پی‌گیر آن هم نشدم. چند سال بعد که در کنار یکی از جلسه‌های کانون نویسندگان ایران، که در خانه‌های مان برگزار می‌کردیم، با نازنین دوست سیمین خانم بهبهانی صحبت می‌کردیم نمی‌دانم به چه مناسبت از این مراسم دکتر سامی سخن به میان آوردم که خانم بهبهانی از سخنران آن و سخنران‌اش تعریف کرد و دانستم که آن سخنران کسی جز آقای اشکوری نبوده است. ده سال، درست در آذرماه، شاهد فاجعه‌ی کشتار دگراندیشان دیگری بودیم. نخست کارآجین کردن زندையان داریوش فروهر و پروانه اسکندری که اندکی بعد نوبت به نازنین محمد مختاری و محمدجعفر پوینده رسید!

در دو مجلسی که برای عزیزمان در مسجد حجت‌بن‌الحسن برگزار کردیم، تنها حسن یوسفی‌اشکوری عزیز بود که با روی باز پذیرفت و تنها سخنران هر دو مجلس بود؛ باآنکه نه هیچ رابطه‌ی پیشینی با کانون نویسندگان داشت و نه به‌شخص رابطه‌ای با آن دو نازنین ازدست‌رفته. باآنکه می‌دانست در کسوتی که هست باید هزینه‌ی سنگینی برای آن پردازد. یک سال از پنج سال حکم ظالمانه‌ی زندان‌اش برای همین دو سخنرانی بود. در کنفرانس برلن که آن گروه بی‌هویت دست به آن کارهای ننگین زدند، هنگامی که به ناسزایی و نسبت‌های شرم‌آور و ناروا به آقای اشکوری روی آوردند هشدار دادم از چنین شخصیتی شرم کنید که صدالبته نه آن‌ها و نه آن دستان آلوده‌ای که جنباننده‌ی آنان بودند نه حق‌شناسی می‌شناختند و نه از شرم چیزی می‌دانستند. برای سنجیدن اهمیت کار آنچه در آن روزگار خوف‌انگیز آقای اشکوری پذیرفت، مقایسه‌ای می‌کنم با آنچه ما در مراسم چهلم عزیزمان روبه‌رو شدیم. برای چهلمین روز از دست رفتن عزیزان مان تصمیم گرفتیم مجلس یگانه‌ای در همان مسجد برگزار کنیم و

---

۲.۱ آذرماه ۱۳۶۷ دکتر کاظم سامی در مطب خود کارآجین شد.

مراسم ختم در مسجد حجت‌بن‌الحسن در سه‌روزی در تاریخ سه‌شنبه ۸ آذر ۶۷. مراسم هفتم در حسینیه ارشاد ۱۱ آذر ۶۷، سخنران این جلسه یوسفی اشکوری است که اساس را نوگرایی اسلامی می‌گذارد و سید جمال‌الدین شروع می‌کند و سامی را در همین نخله قرار می‌دهد اما، نامی از خمینی نمی‌برد حال آنکه به مناسبتی به تجلیل دکتر مصدق می‌پردازد. از حضور نمایندگان دولت در آن مجلس هم تشکر نکرد. مراسم محمد در مسجد حجت‌بن‌الحسن در ۲۵ آذر ۷۷ و مراسم جعفر در همان مسجد در ۲۷ آذر.

به این نتیجه رسیدیم که بار مسئولیت بیشتری بر دوش آقای اشکوری نگذاریم. با توجه به وضعیت آن روزگار تصمیم هیئت دبیران کانون بر این شد که از معمومی برای مراسم‌مان دعوت کنیم که از جایگاه مقبولی برخوردار باشد بی‌آنکه انتظار گفتاری سیاسی و حتی پشتیبانی ایشان از کانون را داشته باشیم (برخلاف برخی چشم‌پوشی‌های گذشته دیگر به کسی از نوع ما اجازه سخنرانی نمی‌دادند). هیئت دبیران مسئولیت یافتن سخنران را به‌عهده‌ی من گذاشت. با دوستی که خود مذهبی بود (البته از نخستین نواندیشان مذهبی‌ای بود که از حکومت فاصله گرفته بود اما رابطه‌ی خود با برخی از دوستان قدیمی را حفظ کرده بود) موضوع را در میان گذاشتم و از ایشان کمک خواستم (چون نمی‌دانم رضایت خواهد داشت یا خیر متأسف هستم که نمی‌توانم نام ایشان را ذکر کنم) هم این دوست و هم دوست دیگری، با واسطه‌ی ایشان، برای کمک به ما بسیار کوشیدند که همواره سپاسگزارشان بوده‌ام. پیش از هرکس با آقای مجتهد شبستری تماس گرفته شد که ایشان نپذیرفت و علتی که هم بیان کرده بودند کاملاً صادقانه بود. آقای مجتهد گفته بود که در هیچ مراسم رسمی چنین کاری نکرده است و در صورت پذیرفتن دعوت ما مجبور خواهد شد از این‌پس به دعوت‌های رسمی هم پاسخ مثبت بدهد. دیگری آقای محقق داماد بود که ایشان هم قبول نکرد. به بزرگواری هم رجوع شد که فرموده بودند نمی‌خواهند «آخوند اپوزیسیون» باشند که صدالبته گلایه‌ای نداشته و نداریم. سرانجام به مریم خانم حسین‌زاده (همسر نازنین محمد مختاری) پیشنهاد کردم که خود ایشان با آقای فاضل میبدی تماس بگیرند که شاید همشهری بودن‌شان اثری داشته باشد. آقای فاضل میبدی با خوش‌رویی تمام در تماس تلفنی با خانم حسین‌زاده روبه‌رو شده بود و گفته بودند افتخار می‌کند که در مراسم محمد مختاری صحبت کند اما، خیلی متأسف است که عازم سفر است و نمی‌تواند در این مراسم حضور یابد. فرصت زیادی برای‌مان باقی نمانده بود و به‌ناچار به معمومی خود مسجد رضایت دادیم و قرار هم گذاشتیم چنانچه سخنی برخلاف شأن عزیزان‌مان گفت به‌عنوان اعتراض مسجد را ترک کنیم. بگذریم که وزارت اطلاعات معمومی مسجد را هم تحمل نکرد و خودشان آخوندی فرستادند که صحبت‌هایش منجر به بیرون آمدن اعتراضی اعضا و هواداران کانون نویسندگان از مسجد شد. آنچه پس از آن هم در خیابان رخ داد خود حدیثی است که باید در فرصتی دیگر گفت.

بیان این خاطره نه گلابی از آن آقایان که نشان دادن اهمیت کار آقای اشکوری و مسئولیتی بود که در آن وضعیت به‌جان پذیرفت بی‌آنکه رابطه‌ی فکری و سیاسی و حتی رابطه‌ی نزدیک دوستی با کانونیان داشته باشد. تنها یک وجدانِ آزادِ انسانِ آزاده‌ای می‌توانست چنین عمل کند.

در این بیست‌سالگی که از کنفرانس برلن می‌گذرد با آقای اشکوری به‌مناسبت‌های مختلف همکاری و همراهی داشته‌ام. از دو، سه ماهی که پس از کنفرانس برلن هر دو در پاریس بودیم و در گفت‌وگوهای منتشر نشده‌ی درخصوص موضوع‌های گوناگون باهم بوده‌ایم تا شرکت در کنفرانس‌های مشترک و در چند سال اخیر شرکت هر دوی ما در بنیان‌گذاری «انجمن آزادی اندیشه» (که انجمنی است علمی در عرصه‌ی علوم انسانی و اجتماعی) و پنج سال عضویت مشترک در هیئت‌مدیره‌ی «انجمن» و انتشار نشریه‌ی «آزادی اندیشه» که به‌عهده داشتم و ... در همه‌ی این سال‌ها آنچه میان ما شکل گرفته است چیزی جز دوستی عمیق و احترام‌آمیز نبوده است.

در این سال‌ها شاهد خصوصیت مداراجوی ایشان بوده‌ام که به‌تجربه دیده‌ام که رواداری‌اش نه تصنعی و برحسبِ ضرورت‌های روز که جاگرفته در وجود است. وفاداری به قول و تعهد به مسئولیت و کوشیدن هرچه تمام‌تر برای به سرانجام رساندن مسئولیتی که به‌عهده گرفته است از شاخص‌های برجسته‌ی رفتاری و گفتاری ایشان بوده است.

در این سالیان شاهد بوده‌ام که هیچ‌گاه نه اسیر باورهای خود بوده است و نه با تعصب بر اصولی پای فشرده است که متأسفانه در رسم حوزه و حوزویان از اصول بی‌چون‌وچرای دین‌داری شمرده شده است. انسانی بوده و هست که همواره کوشیده است با نگاهی پرسش‌گرانه به داوری عقیده‌ها و باورهایش بنشیند. و هیچ ابایی نداشته است که هرآنچه نادرست یافته است به کنار بگذارد و از گفتن آن هم خودداری نکرده است. هیچ‌گاه نشانی از تعصب و پافشاری بی‌دلیل و از سرِ تکبر در ایشان ندیده‌ام. و این از بزرگ‌ترین خصلت‌های کسی می‌تواند باشد که پرورش‌یافته‌ی حوزه است اما خصلت جست‌وجوگر و آزادی‌خواه‌اش از او شخصیتی ساخته است که در عین پابندی به دین خود راه آزاده‌گی پیشه کرده است و صمیمانه به آن عمل می‌کند. فراموش نکنیم که آقای اشکوری از نخستین حوزویانی بوده است که سال‌ها پیش به مخالفت با حجاب اجباری برخاسته است و آن را آشکارا و ازجمله در کنفرانس حساس برلن بیان کرده است (حکم اولیه‌ی

برای دوست

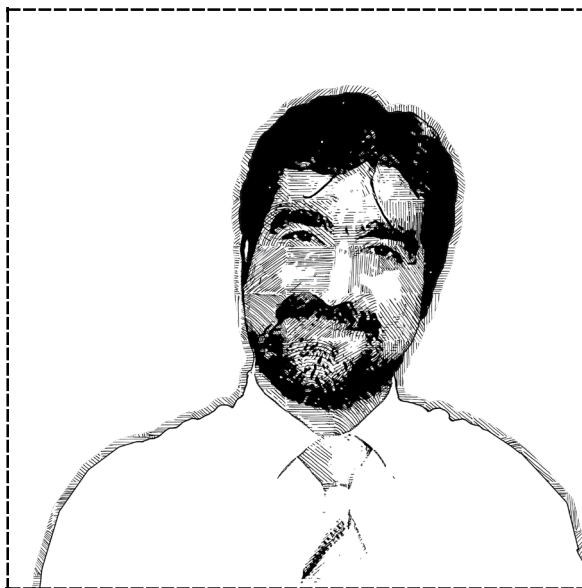
اعدام برای ایشان از سوی دادگاه ویژه روحانیت را به یاد بیاوریم) و معتقد به جدایی دین و دولت بوده است.

اگر روزی حوزویان ما به جایی برسند که آقای اشکوری رسیده است، آن روز هم دین افق‌های تازه‌ای برابر خود خواهد گشود و هم سهمی شایسته در آرامش جامعه‌ی ما به‌عهده خواهد گرفت.

و کلام آخر، در همه‌ی این سال‌ها دوستی و همکاری هیچ‌گاه نشانه‌ای از کینه در کلام و رفتار آقای اشکوری ندیده‌ام که سهل است سینه‌ی بی‌کینه‌اش همواره آرامش‌بخش جمع بوده است.

دوست بزرگوار ما، که در خلوت همان است که در جلوت، به سالیان دراز با تندرستی و شادکامی برقرار و پابرجا باشد!





## عزیز همیشه حاضر

علی کلایی

او در آستانه انقلاب در شرف سی‌سالگی است. شانزده سال پیش از انقلاب ۵۷ از روستایش به رودسر آمد. طلبه شد. از همان روزهای ابتدایی دوران طلبگی هم به همراهی با جریان‌های مبارز ضد استبدادی مبادرت کرد. در انقلاب، بسیاری از جوانان مذهبی هم‌نسل او خمینی را مسیحا نفسی می‌بینند که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید. طلبه‌هایی چون اشکوری با خمینی از سیاست و نه فقاقت آغاز کردند. خمینی رهبر انقلاب و بعد بنیانگذار نظام می‌شود. یک سال پس از آن اما طلبه جوانی که فکر می‌کرده پس از انقلاب باید به حوزه و درس و بحث برگردد، برای انتخابات مجلس اول شورای ملی (و بعد اسلامی) کاندید می‌شود. او کاندید مستقلی است و مصر است تا استقلال خود را حفظ کند. جریان‌های مختلف نامش را در لیست‌هایشان قرار می‌دهند. با بیش از ۷۳ درصد آرا از حوزه انتخابیه‌اش رأی می‌آورد و انتخاب می‌شود. طلبه جوانی

که از رودسر به قم آمد تا درس حوزوی‌اش را ادامه بدهد، در سی‌ویک سالگی نماینده اولین دوره مجلس شورای پس از انقلاب می‌شود. مجلسی که رویدادهای آن در تاریخ ماندگار شده است. مجلسی که یک رأی اشکوری در آن هنوز هم جای بحث و نظر و نقد است.

چهار دهه بعد از آن روزها اما خصلت‌هایی در او به یادگار مانده که باعث می‌شود حسن یوسفی‌اشکوری با استبدادیان زمانه همراه نشود، به زندان بیفتد و خلع لباس شود و بعد از سه دهه به کاروان تبعیدیان پس از انقلاب بپیوندد. یکی از این خصلت‌های او خود انتقادی است. اشکوری از خودش انتقاد می‌کند. انقلاب بهمن ۵۷ را انقلابی به‌مانند همه انقلاب‌ها می‌داند<sup>۵۷</sup> و البته خودش دیگر انقلابی نیست و حتی به براندازان نظام موجود نقدهای جدی می‌کند و اما نقادی جدی خود به‌نظام حاکم در ایران را بی‌پروا و مستحکم ادامه می‌دهد. درواقع آنچه اشکوری می‌گوید به‌مانند برخی خارج نشینان دارای ارتباطات پنهان با حاکمیت نیست. اشکوری به آنچه می‌گوید صادقانه باور دارد و همین صداقت اوست که آموزنده است. اشکوری بر سر آرمانش با خود و خدا و مردمش ایستاده است. می‌توان با نگاه و اندیشه‌اش مخالف بود، اما نمی‌توان به احترام ایستادگی و صداقت و نداشتن و نخواستنش، حتی در سال‌های غربت و غیرجوانی، کلاه از سر برداشت.

ابتدای سال‌هایی بودم که عدد بیست در آغاز رقم سن شناسنامه‌ایم آمده بود. پرشور و آماده برای تغییر جهان. خودمحور و با توهم مرکز جهان بودن و نقد به عالم و آدم. خام و خام. در آن سال‌ها با جمعی بر روی پروژه‌ای در خصوص معلم جاوید زنده‌یاد دکتر شریعتی کار می‌کردم. یکی از آغازین دیدارها هم در ارتباط با همین پروژه با آقای اشکوری حادث شد. ابتدا در دفتر نشر قصیده‌سرای زنده‌یاد ناصر ایجدادی و به همراه دو عزیز دیگر، اساتید گرامی علی قاسمی و امیر رضایی. بعد هم همان جمع در دفتری دیگر. آقای اشکوری که از سال‌های اصلاحات مقالاتش را در روزنامه‌ها دیده بودم و آثارش را خوانده بودم، به همراه دو عزیز آموزگار دیگر در مقابلم بودند. در آن سال‌های شور (و انشاء الله شعور) زبان به انتقاد تند و گزنده گشودم که آی شماین همفکران

---

۵۷. چهل‌سالگی انقلاب ۵۷ و وضعیت کنونی - گفت‌وگو با حسن یوسفی‌اشکوری: انقلاب ۵۷ "اسلامی" نبود -

دکتر شریعتی! علی‌رغم تعداداتان میزان آثاری که تولید کرده‌اید به گرد پای اندیشه معلم شهید نمی‌رسید. بحث شد و پرسش و پاسخی درگرفت. شیخ خلع لباس شده ما و آن دو عزیز دیگر اما با خلق و خوی دینی صبر پیشه کردند و نقدها را شنیدند و بحث کردند. سال‌ها گذشت تا بفهمم اگر آن روز از استبداد و فشار نظام حاکم و بریدن نفس، به دست بر تخت نشستگان ولایت مدار سخن گفته می‌شد، به چه معنا بود و آن فشارها چه مفهومی داشت. سال‌ها گذشت تا دریابم، همت آن جمع دفتر پژوهش‌های فرهنگی دکتر شریعتی چه همت بلند و ایستادگی در آرمانی را طلب می‌کرد. خب! سال‌ها گذشت تا دریابم پیوستگی در نظر و عمل یعنی چه. امری که هنوز عامل به آن نشده‌ام. والله اعلم.

حسن یوسفی‌اشکوری برای من و نسلم به‌عنوان یکی از علاقه‌مندان و همراهان دکتر شریعتی مطرح است. خودش می‌گوید که او را "از ته قلب" دوست دارد، اولین آموزگار فکری اوست و برایش نماد یک راه است.<sup>۵۸</sup> از ادبیات شریعتی استفاده نمی‌کند ولی خود می‌گوید و که "جرئت پرسشگری" را از او آموخته است. این اشکوری شاگرد شریعتی دارای جسارت به چالش کشیدن و پرسیدن، اما برای من واجد دو معنی است. یک معنی مرا به او علاقه‌مند کرد و معنی دیگر پروژه اساسی زندگی امروز و یک دهه اخیر اوست که شجاعانه و مصرانه آن را پیگیری می‌کند. علی‌رغم همه مشکلات و مصائب تبعید که امروز مای تبعیدی آن را با گوشت و پوست و خون لمس می‌کنیم. (این دستکم برداشت شخصی من است و شاید خودشان آن را صحیح ندانند. اما من ناظر به آنچه میدانم به تعبیر نبوی، بالبینات و الایمان قضاوت می‌کنم).

در آن سال‌های آغاز ورود من و نسلم به عرصه و در شرایطی که روزنامه‌ها و مجلات بهار (کوتاه‌مدت) خود را پس از خرداد ۷۶ جشن گرفته بودند، اصلاح‌طلبان پسا انقلابی که در دهه اول، پس از بنیانگذار نظام متهم ردیف اول فجایع بوده و حال پس از دو دهه از انقلاب با تغییر رویکرد و (انشاء الله) اندیشه، در حال تئوریزه کردن نظارتش بودند، اول از همه به دکتر شریعتی حمله می‌کردند تا خودشان را توجیه کنند. در این شرایط، شیخی معمم و مدافع جدی اندیشه شریعتی برای ما مصداق یکی از عالمان اسلامی پس از انقلاب بود. شجره‌ای که می‌توان تبارش نظری و عملی‌اش را به پدر

---

۵۸. پرسش مولانا از خمینی در مهمانی اشکوری؛ «این خشونت را از کجا آوردید؟» - رادیو فردا - ۵ د دی ۱۳۹۵

طالقانی فقید شهید گره زد. این البته برای امثال من پی جو و اهل خواندن و علاقه‌مند اندیشه شریعتی غنیمتی بود گرامی‌داشتنی. می‌دانستیم که شریعتی می‌گفت که "ما دستگاهی، طبقه‌ای یا تپیی به نام روحانیت نداریم. این اصطلاح خیلی تازه است و مصداق آن‌هم نوظهور. در اسلام ما عالم داریم در برابر غیر عالم نه روحانی در برابر جسمانی."

من مصداق روحانیت حاکم را همان روحانیت مرتجع صفوی وصف شده در اندیشه شریعتی می‌دانستم (و هنوز هم می‌دانم) و امثال اشکوری که قلیل بودند و اما به مصداق "کم من فئه قلیله غلبت فئه کثیره باذن الله" توانسته بودند حضور خود را در عرصه رسانه‌ای تحکیم کنند را مصداق عالم اسلامی.

پس از زنده یاد پدر طالقانی برای آنانی که خود را متعلق به جریان چپ اسلامی و ریشه‌دار در نهضت ملی و با گذشته‌ای پر بار از مبارزات خدایپرستان سوسیالیست و حزب مردم ایران تعریف می‌کردند، حضور یک روحانی همراه که اتفاقاً عالمانه در برابر جریان‌های جدیدی که ناجوانمردانه به شریعتی می‌تاختند می‌ایستاد نعمتی بزرگ بود. یادمان نرود که اشکوری پیش از آن کتابی در خصوص زندگی‌نامه "سید جمال‌الدین اسدآبادی" نوشته بود و خواندن آن‌هم ما را با سیره و اندیشه سید اسدآبادی همدانی آشنا کرده بود. همین کتاب اشکوری مرا به سراغ اثر محیط طباطبایی در خصوص سید جمال فرستاد تا بیشتر بخوانم و بدانم. و تلاش کنم تا آنچه را که از دستم برمی‌آید برای رفیقی دیگر انجام دهم تا او هم کتابی را در خصوص سید احیاگر اندیشه‌های اسلامی به رشته تحریر درآورد. معنی اول حسن یوسفی‌اشکوری برای امثال من این بود. او غنیمتی بود که یادم هست، وقتی برای اولین بار او را دیدم تا چند روز سرمست بودم از دیدن یکی از عالمان اسلامی وصف شده توسط معلم شهید شریعتی! هنوز هم آن تقسیم‌بندی را البته قائلم. با این تفاوت که قبیله عالمان دینی در ذهنم وسیع‌ترند. اما جای اشکوری در میان آنان ثابتی است لایتغیر.

اما معنی دوم پیگیری آقای اشکوری در پروژه تاریخی‌ای که او برای خود معین کرده است. حسن یوسفی‌اشکوری سال‌ها با دائره‌المعارف بزرگ تشیع همکاری داشته است. در واقع پژوهش تاریخی و نگاهی تاریخ محور، بخشی از رویکرد اشکوری به هستی و زمانه و دین و آئین او را تشکیل می‌دهد. اگر خطا نکنم، عید مبعث در سال ۱۳۸۷ بود که در برنامه‌ای و به همراه دوستانی به خانه‌اش رفتیم. جمعی در منزل او نشسته بودند

و من اولین بار آغاز این پروژه را آنجا شنیدم. اشکوری در بیش از یک دهه همچنان کار تاریخی خود را پیگیرانه و علی‌رغم تمام ناملاهیات، از هجرت و تبعید تا روزگار سخت از همه جهات ادامه داده است و ادامه می‌دهد. برای چون منی که به شدت ناپیگیر و پشت گوش اندازم و نزد بزرگ‌ترها بدسابقه، این پیگیری و ممارست خود مدرسه‌ای برای آموختن است.

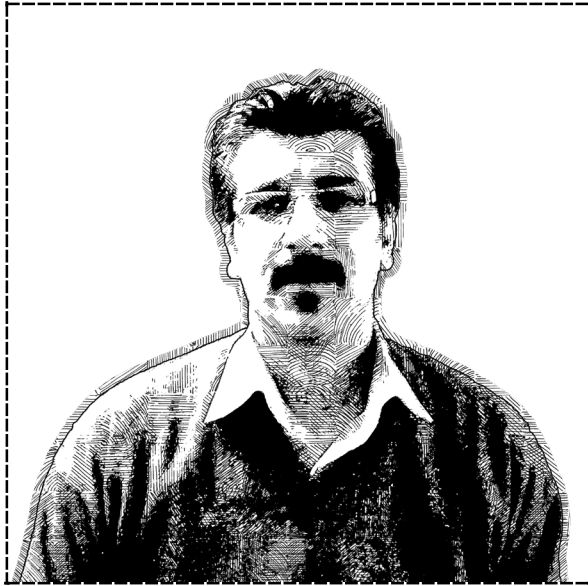
اشکوری از محدود نواندیشان دینی زمانه است که پس از تندباد سال ۸۸ و جنبش سبز در سیاست غرق نشده و همچنان مستمراً کار فکری می‌کند. گرچه پروژه‌اش فردی است و شاید با آنچه ما از کار روشنفکری (شاید) مراد بکنیم فاصله دارد، اما برای اشکوری شاگرد شریعتی که قطعاً به‌مانند استادش از "تکرار" و "تقلید" و "ترجمه" در اندیشه ورزی بیزار است، این کار و پروژه مصداق عمل صالح زمان است. کما اینکه هر جا لازم دیده، از فعالیت تشکیلاتی در برون و درون کشور گرفته تا فعالیت و مبارزه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تمام‌قد ظاهر شده است. پیش‌تر گفتم. می‌شود با نظراتش موافق نبود. و مثلاً به‌عنوان شاگردی از پس سالیان قطعاً با نگاهش به مفهوم انقلاب و استمرار و اصلاح‌طلبی و تحول‌خواهی و براندازی در امروز ایران موافق نیستم، اما دستکم می‌دانم که این نگاه او اصیل است و اگر بیمی هست، به‌مانند همه ملی‌مصدق‌های ایران، بیم ایران را دارد و دلش در مام میهن دربندمان می‌تپد.

اما راستش به نظرم اشکوری می‌توانست و می‌تواند مؤثرتر باشد. گرچه وقتی با تازه آمدگان از میهن گپ و گفت می‌کنم می‌شنوم که اقبال نسل جوان، دهه ۷۰ ای‌ها مثلاً به آنچه روشنفکری و نواندیشی دینی خوانده می‌شود کمتر شده است. به قول مرحوم مهندس بازرگان مردم ما در حال یخ‌رجون من دین الله افواجا هستند و به‌نوعی خسر دنیا و الآخره شده‌اند. اما باز آبرو و اعتباری که حسن یوسفی‌اشکوری به‌طور اخص و کل جریان ملی مذهبی به‌طور اعم دارد حیثیتی است که نباید چشم بر آن فروبست. در روزهایی که ایران را بلا فراگرفته و مصیبت دامن‌گیر میهن دربندمان شده است، احتیاط بیش‌ازحد اشکوری و اشکوری‌ها - به نظر - کفران نعمت سرمایه‌ای است که از پس هزینه کردن تاریخ یک ملت و دهه‌ها سال زندگی یک انسان به‌دست آمده است. در وضعیتی که فضای علنی سیاست و دین در کشور ما پر از حرف‌های عجیب‌وغریب شده، حضور بیشتر رسانه‌ای اشکوری‌ها می‌تواند امیدوارکننده باشد که شاید این ابتدال در همه حوزه‌ها که امروز ایرانیان، در برون و درون مرز گرفتار آن هستند بگذرد. اینجا اشکوری

هم شخص است و هم یک نماد. نماد یک جریان فکری و نحله‌ای که دستکم از زمان سید جمال تا امروز در کنار مردم بوده است.

راستش می‌توانست این کوتاه رجوعی به آثار او و نقد آن‌ها باشد. اما راستش وقتی که اهل علمی هستند که می‌توانند چنین کنند، ترجیح دادم که حرف خودم را بزنم. حرف‌هایی که باید زده شود. معلم شهید ما و رفیق شهید آقای اشکوری، یعنی آقا هدی صابر زمانی در خصوص سه هم‌پیمان عشقش نوشت که " در هم امروزی که عشق فروکشیده، منش گم‌گشته و روش پر ریخته است، عنایت به روایت زیست کوتاه طول اما خوش عرض و عمق مردان میانه، از گونه این سه؛ عهد دار، ز مهر سرشار، آگه رهسپار، تلنگری است بر تارها و بر پودهای ذهن ما." حسن یوسفی اشکوری زیستی بلند عمر داشته و خداوند به او طول عمر بدهد. او در تئاتر زیستن این‌گونه نقش‌آفرینی کرده که با طول عمر و تمام نقدها به کارنامه‌اش، همچنان خوش‌نام و خوش‌منش و میانه میدان، با عهد بر دوش و ز مهر سرشار و همراه با آگاهی بماند. در شرایط غیبت اهل کسوت، وجود اشکوری غنیمت است. قطعاً نقد عملکرد اشکوری باید انجام گیرد. اما فراموش نباید کرد که در هفتادسالگی خوش‌عاقبت و خوش‌منش و خوش‌نام ماندن کار هرکسی نیست.

با آرزوی طول عمر برای عزیز حاضر، آقای شیخ حسن یوسفی اشکوری گران‌قدر و مهربان.



## یوسف اشکوری روحانی دوست داشتنی

نصرالله لشنی

به مناسبت سالروز میلاد آقای حسن یوسفی اشکوری، دیگر از عزیزان و بزرگواران سخنان بسیاری گفته و خواهند گفت. قصد من در این یادداشت ذکر خاطرات نوجوانی خویش و احساس متناقضی است که در آن دوره نسبت به آقای یوسفی اشکوری داشتم. اولین بار ایشان را در جلساتی که معروف به شط بودند و در منزل شخصی برخی دوستان ملی-مذهبی برگزار می‌شد، دیدم. سخنرانی چیره‌دست، تهییج‌کننده و خوش‌بیان که وقتی از شریعتی می‌گفت وجود نوجوانی ۱۴ یا ۱۵ ساله چو مرا مملو از شور و شوق شریعتی خواهی و شریعتی‌خوانی می‌کرد. بعداً که اجازه داده شد برخی مراسم بزرگداشت‌ها را در حسینیه ارشاد برگزار کنند، باز هم یکی از سخنرانان شورآفرین و انگیزه‌بخش بود. در مناظره‌ای که در حسینیه با آقای دکتر سروش گرامی در مورد آرا و آثار شریعتی داشتند،

من طرف یوسفی‌اشکوری بودم و هر بار با همه‌ی وجود از پاسخ‌هایی که به نقدهای ایشان می‌داد به وجود می‌آمدم و به تشویق و تحسینش می‌پرداختم.

یوسفی‌اشکوری در آن دوره آخوندی روشنفکر و خوش‌بین بود که نسبت به شریعتی شور می‌انگیخت و شوق می‌آفرید، اما دل من نوجوان با این روحانی خوش‌بین صاف نمی‌شد. به دو دلیل، اول اینکه متأثر از عملکرد جمهوری اسلامی و مظالم روحانیت در قدرت، جو عمومی اجتماع علیه روحانیت بود. خصوصاً در بین کسانی که گرایش سیاسی هم داشتند، این دوری گزیدن و بد دیدن روحانیون بیشتر نمود داشت. حاج‌آقا یوسفی هم روحانی بود و دل ما که تنها روحانی شریف و عزیز را آیت‌الله طالقانی می‌دانستیم با ایشان صاف نمی‌شد. دلیل دوم و اصلی اما چیز دیگری بود. من متأثر از جمعی بودم که اعضای یکی از دفاتر هماهنگی مردم و رئیس‌جمهور بودند. جوانانی که خود را بنی‌صدری می‌دانستند و بر عقیده‌ی خویش مبنی بر اینکه علیه بنی‌صدر کودتا شده و همه‌ی بدبختی‌های امروزین ما نتیجه‌ی آن کودتاست استوار بودند. یکی از کسانی که در مجلس اول علیه بنی‌صدر موضع گرفته و سخن گفته بود، آقای یوسفی‌اشکوری بودند و همین موجب می‌شد که این جمع نسبت به وی موضع مخالف داشته باشند و من نیز که نوجوانی احساساتی و ناپخته بودم، متأثر از این جو نمی‌توانستم دل خویش با روحانی‌ای که در کودتا علیه رئیس‌جمهور منتخب مردم مشارکت داشته است، صاف کنم.

در چنین شرایطی دفتر پژوهش‌های شریعتی به همت ایشان و تنی چند از دوستان تأسیس شد. حال دیگر در کنار جلسات سالانه‌ای که به مناسبت سالروز وفات شریعتی برگزار می‌شدند، جلساتی ماهانه نیز آغاز شده بود که در آنجا به نقد و بررسی آرا و آثار شریعتی می‌پرداختند. من نیز به همراه برخی دوستان عزیز، سعی می‌کردم از شهرستان به تهران بیایم و در این جلسات شرکت کنم. در این جلسات که عمدتاً در گوشه‌ای می‌نشستم و شنونده‌ی محض بودم، با آقای اشکوری بیشتر آشنا شدم و نسبت به تفکرات و موضع‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی و ... او شناخت بیشتری می‌یافتم.

روزی در یکی از همین جلسات، ایشان همراه با عزیزی دیگر به دفاع از انقلاب فرهنگی و پیشینی بودن آن نسبت به انقلاب سیاسی از نظر شریعتی پرداختند. من که در گوشه‌ای نشسته بودم با خجالت و استرس بسیار این برداشت را نقد کردم و گفتم شریعتی در کتاب امت و امامت صراحتاً بیان می‌کند که ابتدا باید انقلاب سیاسی شکل بگیرد و وقتی

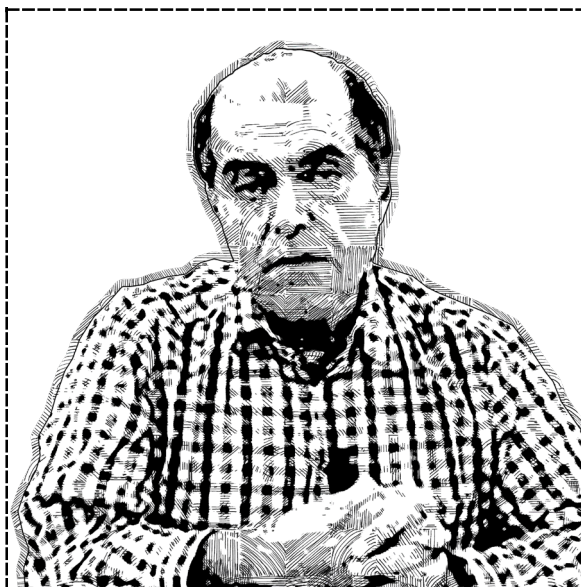
حکومت موقت انقلابی تشکیل شد به آگاهی‌بخشی و دانش‌افزایی اجتماعی بپردازد و

...

آقای یوسفی‌اشکوری که حاج‌آقا یوسفی صدایشان می‌کردند، با همان حس و حال و حرارت همیشگی به پاسخ‌گویی پرداختند و حتی ذره‌ای از اهمیت بحث و موضوع نکاستند. همان‌طور که در مناظره با آقای سروش برخورد می‌کرد در پاسخ به این نقد هم برخورد کردند. نوع برخورد ایشان و البته آن دوست دیگر در آن جلسه و اهمیت و بهایی که به حرف‌ها و برداشته‌های یک نوجوان می‌دادند، برای من خجالتی و کم‌حرف بسیار جالب و عجیب بود. این روحانی متکلم وحده نبود و از منبر به توصیه و راهنمایی دیگران نمی‌پرداخت. در متن گفتگوها حضور داشت و دیگران را تشویق به نقادی می‌کرد و هر نقدی را جدی می‌گرفت و تلاش می‌کرد که پاسخش گوید.

ارتباطات بیشتر و شناخت عمیق‌تر از مواضع و عملکرد آقای یوسفی‌اشکوری و توافقات عمیق سیاسی و فکری که به‌مرورزمان با ایشان و دیگر دوستان و فعالان ملی-مذهبی پیدا می‌کردم، او را برای من به روحانی‌ای دوست‌داشتنی تبدیل کرده بود. باگذشت زمان و مرور ایام من دیگر آن نوجوان خام و پرشور نبودم، در گفتگو با بزرگانی چون مهندس سبحانی، دکتر یزدی، پهلوان شاه‌حسینی و ... ابعاد پنهان بسیاری از تاریخ برایم روشن شده بود، با مطالعه‌ی بیشتر و دانش‌افزایی و تلمذ در محضر بزرگان آموخته بودم که افراد را نباید قضاوت کنیم، تنها می‌توانیم به نقد و بررسی گفتار و کردار آن‌ها بپردازیم و مهم‌تر از همه اینکه هیچ فردی را تنها با یک سخن یا عملش نباید تحلیل کرد. یکی از کسانی که در این آموخته‌ها نقش جدی داشته و بسیار از او آموختم آقای یوسفی‌اشکوری است، روحانی دوست‌داشتنی‌ای که شاید خود به یاد نیاورد نوجوانی را که از او بسیار آموخته است.





## دیانت و آزادی

محسن متقی

امسال حسن یوسفی اشکوری پس از هفتاد بهار از زندگی خود، که بی خزان نیز نبوده است، وارد هشتمین دهه عمر خود می‌شود. این یادداشت کوتاه ادای دین نسبت به دوست عزیز، فرهیخته و آزاده‌ای است که بخش مهمی از حیات فکری و سیاسی خود را در خدمت سربلندی ایران و اسلام قرار داده است و علیرغم فراز و نشیب‌های بسیاری که جامعه ما در چند دهه گذشته به خود دیده همچنان استوار برعهد، پیمان و وفای خود به مردم ایران و آرمان‌های خود ایستاده است.

در سال‌های پایانی دهه ۷۰ شمسی با دوست شیعه شناس، خانم سبرینا مرون، قصد داشتیم تا به بررسی ریشه‌های فکری اصلاح‌طلبی در ایران و بازتاب آن در دیگر کشورها از زبان کنشگران اصلی این جریان و برخی از نقادانشان پردازیم. اگر چه آن طرح پژوهشی به سامان نرسید و نتیجه آن تنها یک جلد کتاب در باب اصلاح‌طلبی بود اما

انگیزه ما در پیشبرد این طرح زمینه دیدار و گفتگو با اشکوری را، که موقتاً در پاریس بود، ممکن کرد. گفتگوی بلند ما در باب اسلام، اصلاحات و دیدگاه اشکوری درباره قرائت خاص خود از اسلام با ترجمه من بعداً در کتاب نامبرده به چاپ رسید.

بعدها اشکوری برای شرکت در کنفرانسی در برلین جهت دفاع از جریان اصلاحات به آلمان آمد و صحبت غیرمتمعارف او در باب حجاب و غوغایی که برخی خشونت‌طلبان منسوب به چپ در این شهر به راه انداختند به رسانه‌ای شدن هر چه بیشتر این کنفرانس دامن زد. در راه بازگشت به ایران توقف کوتاهی در پاریس داشت و علیرغم خطراتی که در کمین او بود به ایران بازگشت و قریب پنج سال از بهترین سال‌های عمر خود را در زندان گذراند. او در آن محیط بسته و به‌دور از جامعه دست از پانثست و حاصل "تأملات تنهایی" خود را در کتابی منتشر کرد.

در دو دهه گذشته بخش عمده فعالیت فکری من به بررسی جریان روشنفکری دینی گذشته است و در نوشته‌هایی به فارسی و فرانسه منتشر کرده‌ام به نقش اشکوری به‌عنوان یکی از اصلاح‌طلبان جهان اسلام و از وارثان شریعتی اشاره کرده‌ام.

او در جوانی و در لباس روحانیت دل‌بسته آثار و اندیشه‌های شریعتی گردید که مدعی اسلام منهای روحانیت بود و عشق این مرد کویری هیچ‌گاه او را رها نکرد اما در سیر تحولات فکری خود و مخصوصاً تجربه انقلاب به بازبینی و بازاندیشی در مالوفات فکری خود پرداخت و امروز منتقد برخی از دیدگاه‌های شریعتی است. به باور من او از معدود دوستداران و مفسران اندیشه شریعتی بود که در عین پایبندی به منظومه فکری او ضرورت بازخوانی اندیشه‌های شریعتی را با توجه به تحولات جامعه ایران دریافت و کوشید تا با ساختارشکنی اندیشه‌های شریعتی مانا و میرای نوشته‌های او را با توجه به وضعیت ایران نشان دهد.

در سال‌های دهه ۷۰ افکار و اندیشه‌های عبدالکریم سروش در فضای فکری ایران بازتاب داشت و نقدهایی که سروش و یارانش بر ایدئولوژی اندیشی شریعتی وارد کرده بودند دل او را آزرده کرد اما او با آرامش و سعه‌صدر به نقد ناقدان و طرح تفسیر خود از شریعتی پرداخت و هیچ‌گاه جانب انصاف را رها نکرد و کوشید تا دیدگاه خود را در باب اسلام و ایدئولوژی و رابطه این دو بکاود. در آن سال‌ها اشکوری مدافع چیزی بود که نام اسلام اجتماعی بر آن نهاده بود و بر این باور بود که اصلاح‌طلبی از نوع سروش جنبه‌های

عدالت‌طلبانه و اجتماعی اسلام را کنار نهاده و به‌نوعی اسلام عرفانی با صبغه سیاسی در غلتیده است.

اشکوری پس از آزادی از زندان سرانجام ایران را ترک و پس از توقیفی در ایتالیا اکنون چند سالی است که در شهر کلن سکونت و به پژوهش در باب تاریخ اسلام و مخصوصاً هفت دهه نخستین تاریخ این دین مشغول است .

اشکوری به دلیل استقلال رأی و آزاداندیشی مورد نقد روحانیت و روشنفکران است و برخورد با او نیز شبیه به برخوردهایی است که با شریعتی در دوران حیات او شد. روحانیت رسمی و دادگاه ویژه آن او را خلع لباس کرد تا دیگر مدعی دفاع از ساحت دین در این لباس نباشد اما این حرکت نه‌تنها او را از ادامه کار بازداشت بلکه مصمم و استوار به دفاع از دین در دنیای مدرن مشغول است و طعن طاعنان نه‌تنها خللی در استواری و صلابت راه او وارد نکرده است بلکه مصمم‌تر از گذشته و با ایمانی استوار به راه خود و در فضای پرتلاطم امروز مدافع اسلام به روایت خاص خود مشغول است

اگر روحانیت رسمی او را از خود راند روشنفکران نیز همدلی آنچنانی با او ندارند چراکه با بسیاری از معیارهای رسمی آنان درافتاده و علیرغم دفاع از ارزش‌های جهان مدرن به‌نقد برخی از نتایج تجدد پرداخته است و همچنان مدافع استخراج و تصفیه در باب دین و تجدد است .

تا آنجا که من در نوشته‌ها و آثار او درنگ کرده‌ام ارزش کوشش‌ها و تلاش‌های اشکوری در این چند دهه گذشته نتیجه شجاعت او در نقد بسیاری از باورهای رایج دینی و آزادگی، استواری و صداقت در راهی است که انتخاب کرده است.

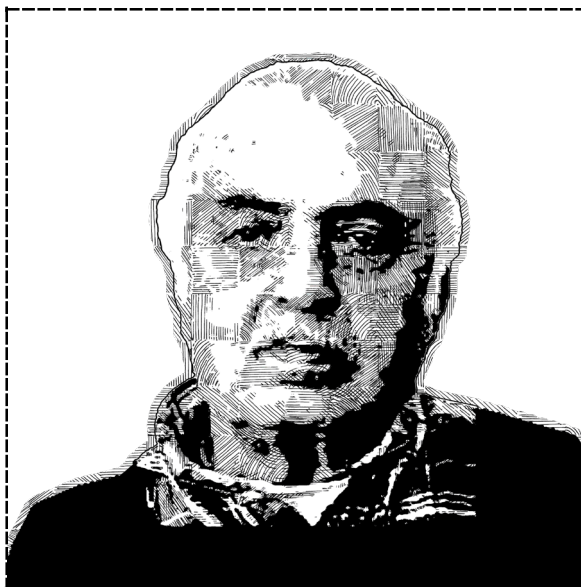
در این سال‌هایی که او باید در آرامش و با خاطری آسوده در میهن خود و در کنار هم‌زبانان خود زندگی کند حوادث سخت روزگار و تعهدات دینی، سیاسی و فکری او باعث شده است تا در شهر بن و در فضایی بیگانه با دغدغه‌های فکری خود زندگی کند اما امید و ایمان خود را در درستی راهی که خود انتخاب کرده از دست نداده است. در جهانی که خدایان در حال احتضارند و یا کسوف کرده‌اند و شجاعت ایمان داشتن در جهان راز زدایی شده کار ساده‌ای نیست او همچنان دل در گروی اصلاح دین و احیا دین ورزی مؤمنانه دارد .

سال‌ها خواهد گذشت اما امید دارم که نسل ما و نسل پس از ما فراموش نکند که مردی که امروز در پس‌کوچه‌های بن قدم می‌زند در جوانی لباس روحانیت داشته و بعدها

متأثر از افکار شریعتی به دفاع از اصلاح اندیشه دینی مشغول شده است، در دوران انقلاب همچون بسیاری از هم‌نسلان خود به دفاع از انقلاب پرداخته و به‌عنوان نماینده شهر خود وارد مجلس شده و فراکسیون اقلیت را همراه با بعضی از یارانش تشکیل داده است. اما از آنجا که دغدغه‌های فکری و پرسش‌های دینی ذهن او را گرفتار کرده است با دوری گزیدن از سیاست به بازسازی اندیشه دینی و بازخوانی تاریخ اسلام مشغول گردیده است. خدا در قرآن (بقره ۲۸۶) گفته است که او تکلیف فوق طاق از ما نخواهد خواست اما با تأمل در زندگی اشکوری و سختی‌های روزگار بر صبر و بلندنظری او آفرین گفته و امید که مصداق این کلام الهی قرار گیرد (بقره ۱۵۵-۱۵۶) که رمز پیروزی با صابرین است

او از آزمایش‌های بسیاری که خدا در برابر و پیش روی ما قرار داده، سربلند بیرون آمده است. برای او عمری دراز در این جهان آرزو دارم و امید که جان و کلام هستی پاداش او را در دو جهان بدهد .

عمرت دراز باد نگویم هزار سال  
زیرا که اهل حق نپسندند سخن باطلی  
نفست همیشه پیرو فرمان شرع باد  
تا بر سرش ز عقل بگماری موکلی



## یوسف اشکور دانش‌پژوه تشیع‌علوی

مهدی ممکن

پیش از پیروزی انقلاب روزهایی که آقای خمینی در نوفل‌لوشاتوی فرانسه از حکومت مورد نظر خود مدینه فاضله می‌ساخت گفت که حکومت ما در ایران چیزی شبیه به سیستم فرانسه خواهد بود و من پس از پیروزی انقلاب به شهر قم خواهم رفت و بکار طلبگی خود ادامه خواهم داد (نقل به مضمون)؛ موقعیت آقای خمینی در اذهان بسیاری از هم‌میهنان به‌عنوان رهبر انقلاب تثبیت شده بود و چهره ایشان را در ماه زیارت می‌کردند! همان زمان مهندس بازرگان نکته‌ای بدین مضمون گفته بود که رهبر واقعی این انقلاب کسی جز شخص محمدرضا شاه پهلوی نیست.

گفته مهندس بازرگان حدیثی است که تنها شامل انقلاب ایران نمی‌شود و بیانی است از ماهیت واکنشی انقلابات اجتماعی در مقابله با ظلم و ستم فراگیر موجود در جامعه و هرآینه انقلاب از رهبری فرهمند برخوردار نباشد پس از پیروزی نه‌تنها جامعه گرفتار

خشونت و انتقام‌گیری کور می‌شود بلکه سهم‌خواهی و انتظارات نابجای قماش‌ی از انقلابیون فرصت‌طلب به‌صورت معضل اصلی در جامعه ظهور می‌کند. گفته مهندس بازرگان پس از پیروزی انقلاب زمانی تحقق یافت که خود به‌ناچار برای نجات میهن سمت نخست‌وزیری را پذیرفت و به عبارتی به ایشان تحمیل شد.

آقای خمینی دوازدهم بهمن وارد تهران شد و در بهشت‌زهرا به گزارش یک‌طرفه و مبسوطی از کارنامه ۵۷ ساله رژیم پهلوی پرداخت و در قسمتی از آن با لحنی تهاجم‌آمیز گفت "من تو دهن این دولت می‌زنم" (دولت بختیار) من دولت تعیین می‌کنم. و روز ۱۶ بهمن ۵۷ آقای مهندس بازرگان را درحالی‌که گزینه دیگری نداشت<sup>۱</sup> به نخست‌وزیری منصوب کرد و دولت او را دولت امام زمان نامید. بازرگان هم گزینه‌ای نداشت و باوجود عدم سختی با آقای خمینی مسئولیت را پذیرفت چراکه سرنوشت میهن به تعبیر مهندس سبحانی همچون هوایم‌ای بی‌خلبان رهسپار ناکجاآباد بود.

**دو دیدگاه متفاوت:** بازرگان دولت مردی بود از تبار مصدق و ملتزم به قانون. انقلابی نبود ولی هنگامی‌که از طرف مصدق عهده‌دار مأموریت خطیر خلع‌ید از شرکت غاصب نفت ایران و انگلیس شد، شجاعانه و با درایت و رعایت موازین بین‌المللی به‌خوبی از عهده برآمد و سپس عهده‌دار مأموریت‌های دیگری از جانب دولت مصدق از آن جمله لوله‌کشی آب تهران شد و با موفقیت پیش می‌برد که کودتای ۲۸ مرداد انجام شد و.... بازرگان پس از کودتا همراه با مرحوم آیت‌الله طالقانی و دکتر سبحانی و سایر همفکران، صمیمانه در پیشبرد اهداف "نهضت مقاومت ملی ایران" که به همت آیت‌الله سیدرضا زنجانی بنیانگذاری شد، همکاری داشت و سال‌ها در این راه زندانی و هزینه می‌پرداخت. اما آقای خمینی مرجعی بود فتوا سالار از مراجع رسمی حوزه علمیه قم که نسبت به کودتای انگلیسی-آمریکائی که سرنوشت میهن را دگرگون ساخت هیچ واکنشی از خود بروز نداد و تا ده سال پس از کودتا که شاه پایه‌های حاکمیت دیکتاتوری خود را استحکام بخشیده بود و تعداد کثیری از دانشجویان و آزادی‌خواهان زندانی تحت فشار سیستم امنیتی نظامی او قرار داشتند، همچنان به سکوت خود ادامه داد.... اما ناگهان در مهرماه

---

۱. مهندس بازرگان تنها شخصیت مورد قبول مردم بود و در تظاهرات و راه پیمائی‌ها شعار "بازرگان،

بازرگان؛ نخست‌وزیر ایران" همه‌جا طنین داشت.

۱۳۴۱ نسبت به تغییر در دو ماده لایحه انجمن‌های ایالتی ولایتی<sup>۱</sup> که وسیله دولت علم به مجلس پیشنهاد شد؛ اعتراض کرد؛ چراکه به موجب آن تغییر برای اولین بار به بانوان اجازه داده می‌شد در انتخابات مجلس حق رأی داشته باشند و دیگر اینکه به نمایندگان منتخب اقوام غیرمسلمان ایرانی اجازه می‌داد در مجلس بجای قرآن به کتاب آسمانی خود قسم یاد کنند! تغییری که در جای خود حرکتی مثبت و نشانی از رشد و پیشرفت جامعه مدنی بود<sup>۲</sup>.

مراجع در آغاز مخالفت خود را محترمانه و با عنوان "حضور مبارک اعلیحضرت همایونی دامت عظمته" به صورت تلگراف ارسال می‌داشتند<sup>۳</sup> و چون ترتیب اثر داده نمی‌شد به تدریج آهنگ اعتراضات بالا گرفت تا به حوادث پانزده خرداد سال ۱۳۴۲ و حصر و تبعید آقای خمینی انجامید. ولی اعتراضات ادامه یافت و پنج سال بعد در اردیبهشت سال ۱۳۵۷ با درج مقاله توهین‌آمیزی نسبت به ایشان در روزنامه اطلاعات<sup>۴</sup> مبارزه وارد فاز جدیدی شد که تا ۲۲ بهمن و پیروزی انقلاب ادامه یافت.

فردای پیروزی انقلاب آقای خمینی بدون اعتنا و شور با نخست‌وزیر (دولت امام زمان) سید صادق خلخالی را به عنوان حاکم شرع برگزید؛ این انتصاب متضمن دو نکته مهم بود: اول اینکه "شرع همانند مشروعیت از لوله تفنگ خارج می‌شود"<sup>۵</sup> دیگر اینکه چون شخص من در کسوت روحانیت، رهبر انقلاب هستم؛ دولت نهادی است در حاشیه و روحانیون باید در تمام شئون مدیریت کشور انجام وظیفه کنند.

آقای خمینی چندی بعد نظر خود را بدین شرح تکمیل کردند: مع‌الاسف اشخاصی که اطلاع ندارند بر وضعیت برنامه‌های اسلام، گمان می‌کنند که اگر چنانچه "ولایت فقیه"<sup>۶</sup> در قانون اساسی بگذرد، این اسباب دیکتاتوری می‌شود. در صورتی که ولایت فقیه هست

---

۱. قانون انجمن‌های ایالتی ولایتی در اولین دوره مجلس شورای ملی به منظور تشکیل شوراهای استان و شهرستان طرح و تصویب شده بود.

۲. این موضع‌گیری روحانیان موجب شد که مرحوم طالقانی دکتر سبحانی و بازرگان به آن‌ها متذکر شوند که این دو تغییر مترقی و مورد تأیید ملت است و در شرایط فعلی اگر شما حرفی دارید بهتر است

۳. آقایان: خمینی، شریعتمداری، نجفی مرعشی و گلپایگانی.

۴. نوشته رشیدی مطلق.

۵. جمله معروف منتسب به مائوتسه تنگ.

که جلو دیکتاتوری را می‌گیرد. اگر ولایت فقیه نباشد، دیکتاتوری می‌شود. آن که جلو می‌گیرد از این که رئیس‌جمهور دیکتاتوری نکند، آن که جلو می‌گیرد از این که رئیس ارتش دیکتاتوری نکند، رئیس ژاندارمری دیکتاتوری نکند، رئیس شهربانی دیکتاتوری نکند، نخست‌وزیر دیکتاتوری نکند؛ آن فقیه است. آن فقیهی که برای امت تعیین شده است، و امام امت قرار داده شده است، آن است که می‌خواهد این دیکتاتوری‌ها را بشکند و همه را به زیر بیرق اسلام و حکومت قانون بیاورد. اسلام، حکومتش حکومت قانون است؛ یعنی قانون الهی، قانون قرآن و سنت است و حکومت، تابع قانون است؛ یعنی خود پیغمبر هم تابع قانون، خود امیرالمؤمنین هم تابع قانون و تخلف از قانون یک‌قدم نمی‌کردند و نمی‌توانستند بکنند.<sup>۱</sup> بدین ترتیب جماعتی که در کسوت روحانیت به‌عنوان نماینده ولایت فقیه عازم وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی شده بودند، نسبت به وظایف خود توجیه شدند و پیش از اینکه بازرگان بتواند به جبران خسارت و کمبودهای رژیم گذشته بپردازد در چنبره مطالبات مدعیان انقلاب و اعدام‌ها و خشونت انتقام‌جویان گرفتار آمد.

در ۲۹ آبان ماه ۱۳۵۹ مرحوم دکتر بهشتی در مقام رئیس دیوان عالی کشور و رهبر حزب جمهوری اسلامی ضمن سخنرانی در مسجد امام خمینی می‌گوید: روحانیت آگاه متعهد حداقل در حد نظارت همه‌جانبه تمام‌عیار به‌عنوان معتمدان ملت در جریان کارهای کشور برای همیشه نظارت خواهد کرد. کسانی در جمهوری اسلامی مسئولیت‌های خرد و کلان را قبول بکنند که با این نظارت مزاجشان سازگار باشد؛ آن‌هایی که این نظارت را نمی‌توانند تحمل کنند لطفاً جایشان را به کسانی بدهند که از این نظارت صمیمانه استقبال می‌کنند...<sup>۲</sup>

درواقع این بیانات دکتر بهشتی تأیید و روایت دیگری از نظر امام نسبت به ولایت فقیه است؛ چراکه دکتر بهشتی از مصادیق روحانیت آگاه و متعهد موردنظر خود نام می‌برد

۱. صحیفه نور جلد ۱۱ صفحه ۲۲

۲. نقل از روزنامه میزان شماره ۶۶ مورخ ۵۹،۹،۱۰. گفتنی است که محمد رضاشاه در اسفندماه سال ۱۳۵۳ هنگام اعلام حزب رستاخیز گفت هرکس با این حزب مخالف است یا پاسپورت بگیرد از کشور خارج شود یا برود زندان!

و همچنین توصیف روشنی از آگاهی و تعهد یک روحانی که شایستگی نظارت همه‌جانبه و تمام‌عیار نسبت به مسئولین داشته باشد به دست نمی‌دهد! من در دولت بازرگان به‌عنوان معاونت مطبوعات در وزارت ارشاد مسئولیت داشتم؛ مرحوم دکتر بهشتی در اسفند سال ۱۳۵۷ به‌اتفاق چهار روحانی دیگر حزب جمهوری اسلامی را تشکیل دادند و روزنامه‌ای هم به همین نام به مدیرمسئولی آقای خامنه‌ای و سردبیری آقای سید حسین موسوی<sup>۱</sup> انتشار دادند و تنها نشریه‌ای بود که هیچ‌گاه جهت کسب اجازه انتشار از وزارت ارشاد اقدام نکرد و بدین ترتیب مفهوم آگاهی و تعهد موردنظر دکتر بهشتی همچنان در ابهام ماند!

سعی و هدف معاونت مطبوعات وزارت ارشاد با توجه به اختناقی که بر مطبوعات قبل از انقلاب حاکم بود بر این بود که بر مبنای لایحه مطبوعات مصوبه شورای انقلاب حتی الامکان نشریات از آزادی برخوردار باشند و بتوانند از عهده رسالت خود در جامعه برآیند؛ اما قبل از اینکه حتی نماینده ولی‌فقیه<sup>۲</sup> در این مورد اظهار نظر کند و به تعبیر امام جلو دیکتاتوری را بگیرد، رهبر انقلاب قاطعانه فتوا دادند "بشکنید این قلم‌ها را!" با چنین فتوایی تکلیف قانون، تکلیف دیکتاتوری، تکلیف مطبوعات، تکلیف معاونت مطبوعات، تکلیف نماینده ولی‌فقیه در وزارت ارشاد روشن شد و همچنین تکلیف "ملت همیشه در صحنه" که در اجرای فتوای رهبر مأموریت خود را با ضرب و شتم جوانانی که نشریات خود را در دانشگاه و خیابان‌های اطراف آن عرضه می‌داشتند، به انجام رسانند و با غارت دهکده‌های روزنامه‌فروشی و تعطیل روزنامه‌آیندگان و انفجار دفتر روزنامه بامداد تکمیل کنند.

چنین موضع‌گیری مقام رهبری شگفت‌انگیز نبود؛ پیش از این هم در مورد اقتصاد مملکت فتوا صادر کرده بودند که "اقتصاد مال خراست!"

...رهبر انقلاب با همین صلابت و استحکام فردای روز تجاوز و گروگان‌گیری ۱۳ آبان ۱۳۵۹ در سفارت امریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام آن تجاوز آشکار را به‌عنوان انقلاب

---

۱. اکنون ده سال است که سردبیر آن روزنامه در حصر مدیرمسئول آن بسر می‌برد!

۲. نماینده ولی‌فقیه در وزارت ارشاد از کارگزاران آیت‌الله شریعتمداری و بنیانگذار حزب خلق مسلمان بود و با اختلافی که بین آقای خمینی و آقای شریعتمداری پیش آمد تغییر موضع داد و به حلقه اصحاب آقای خمینی پیوست و بگفته مسئولین دفتر امام به‌منظور دور نگه داشتن او از محضر امام به وزارت ارشاد تبعید شد!

دوم و مهم‌تر از انقلاب اول ستوندند و از خود انتقاد کردند که از اول اشتباه کرده‌اند که

یک دولت انقلابی تعیین نکرده‌اند!

فردای آن روز آقای احمد اشرف وابسته مطبوعاتی سفارت اتحاد جماهیر شوروی (رقیب امریکا) در وزارت ارشاد حضور یافت و اصرار داشت هرچه زودتر در مورد آزادی گروگان‌ها اقدامی صورت گیرد و افزود با چنین تجاوزی آینده انقلاب و کشورتان مبهم و درخطر خواهد بود. همان زمان حسنین هیکل سردبیر روزنامه الاهرام در تهران بود؛ گروگان‌گیران سفارت به امید اینکه این شخصیت بین‌المللی عمل آن‌ها را تأیید کند با او ملاقات کردند. هیکل با تقبیح چنان رفتاری گفته بود آبروی انقلاب و میهن خود را در جهان زیر سؤال بردید...

مسابقه انقلابی‌گری و انقلاب‌مائی در جمهوری اسلامی تا آنجا پیش‌رفت که آقای آذری قمی در کسوت فقیه و بنیان‌گذار جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و عضو مجلس خبرگان قانون اساسی به‌عنوان یک رکن مهم نظام؛ در سرمقاله روزنامه رسالت مورخ ۱۹ تیرماه ۱۳۶۸ اظهارنظر کرد: ولی فقیه اگر مصلحت بداند می‌تواند حتی توحید را تعطیل کند!

در مرداد ۱۳۵۹ با نخست‌وزیری آقای رجائی و انتصاب وزیر جدید ارشاد، از نهاد ریاست جمهوری پیشنهاد شد عهده‌دار روابط عمومی آن نهاد شوم. این مسئولیت را موکول به موافقت رئیس‌جمهور با بزرگداشت دکتر مصدق در روز چهاردهم اسفند سال ۵۹ کردم که موافقت شد.<sup>۱</sup> برگزاری آن مراسم و سپس اعلام متینگ جبهه ملی در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ موجب خشم و واکنش آقای خمینی شد و ضمن یک سخنرانی رادیویی در همان روز مصدق را غیرمسلم خواند<sup>۲</sup> و جبهه ملی و نهضت آزادی را تهدید کرد و دو روز بعد فرماندهی کل قوا از رئیس‌جمهوری سلب شد و مسئولین نهاد ریاست جمهوری، به‌ویژه روابط عمومی با تهدید روبرو شدند. من با هشدار قبلی تیمسار شهید فلاحی و هشپاری

---

۱. بزرگداشت مصدق روز چهاردهم اسفند در رژیم شاه ممنوع شده بود و پس از انقلاب برای اولین بار در

سال ۵۷ در احمدآباد برگزار شده بود ولی در سال ۵۸ رژیم ولایت فقیه مانع برگزاری آن شد.

۲. و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا وهو یدعی الی الاسلام والله لا یهدی القوم الظالمین (آیه ۷ سوره صف)

نگهبان ورودی کاخ ریاست جمهوری از حضور مأمورین امنیتی در دفتر کارم؛ ناگزیر از ۲۷ خرداد ۱۳۶۰ به زندگی مخفی رو آورد<sup>۱</sup> و در شهریور ۱۳۶۱ از میهن خارج شدم. در چنان شرایط کم نبودند هم‌وطنانی که وضع مشابه داشتند و در کشورهای فرانسه، آلمان، هلند، بلژیک و سوئد؛ زندگی می‌کردند. در ابتدا حل مشکلات صنفی موجب گردهم‌آیی آن‌ها می‌شد و به تدریج مسائل بزرگ‌تر سیاسی و اجتماعی میهنی مهم‌ترین انگیزه دیدار منظم آن‌ها می‌گردید که در نهایت به تشکیل انجمنی بنام "گفتگو و دموکراسی" به منظور سخنرانی‌های منظم ماهانه و تبادل فرهنگی با داخل کشور انجامید. این جلسات فرصتی بود تا صاحب‌نظرانی که حرفی برای گفتن داشتند حضور یابند از آن جمله روحانیونی چون آقای یوسفی اشکوری که آراسته به لباس تقوی بودند و مزاجشان با نظام ولایت‌فقیه ناسازگار؛ "نظام و روالی" که بگفته مهندس بازرگان قبایی بود دوخته شده به تن امام خمینی و نه هیچ شخص دیگر<sup>۲</sup>.

\*\*\*

این نوشته در مقام و توانی نیست که به کم و کیف خیل تألیفات و سخنرانی‌های آقای اشکوری بپردازد. ولی آثار ایشان گویای تفکر و تعلق به نواندیشان دینی چون اقبال، بازرگان، طالقانی و به‌ویژه شریعتی است. در عین حال آقای اشکوری با متفکران و فلاسفه دگراندیش و هر جا که فرصتی برای آموزش و یادگیری باشد، مشفقانه و صمیمانه به شیوه **علمان شیعه علوی** و نه روحانیت رسمی صفوی به همکاری، بحث و تبادل نظر می‌پردازد. در تاریخ ۲۱ تا ۱۹ فروردین ۱۳۷۹ آقای اشکوری به دعوت حزب سبز آلمان با جمع دیگری از ایرانیان در همایش هانرش بل در برلین شرکت کردند. جلسات و سخنرانی‌های آن همایش به‌ویژه هنگام بیانات آقای اشکوری وسیله گروهی منتسب به حزب کمونیست کارگری وهم آوائی<sup>۳</sup> حساب شده از داخل ایران به آشوب کشیده شد. آقای یوسفی اشکوری پس از بازگشت به همراه چند تن دیگر از سخنرانان ایرانی، دستگیر و در دادگاه ویژه روحانیت ابتدا به اعدام و پس از نقض آن به هفت سال زندان

---

۱. همان زمان رئیس جمهوری هم ناچار به اختفا شده بود.

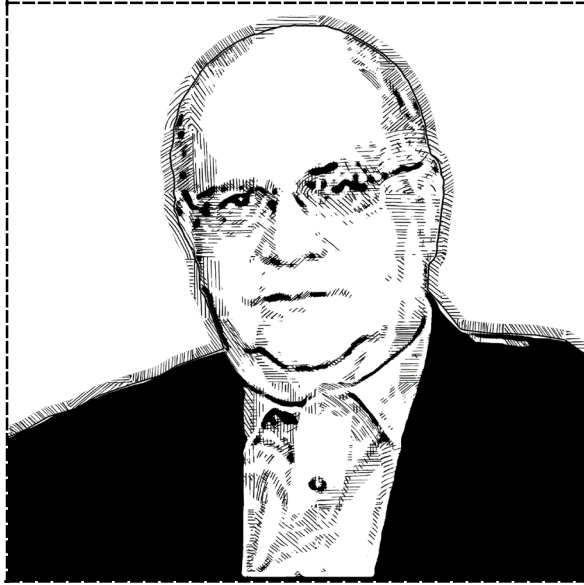
۲. کتاب انقلاب ایران در دو حرکت نوشته مهندس بازرگان بهمن ۱۳۶۲

۳. هماهنگی نماینده ولایت فقیه در روزنامه کیهان

و خلع لباس روحانیت<sup>۱</sup> محکوم شد و درنهایت در بهمن ۱۳۸۳ "یوسف‌وار" باعزت از زندان آزاد شد.

---

۱. همسر گرامی آقای اشکوری سال‌ها قبل از کنفرانس هانربش بل موافقت خود را با کنار گذاردن لباس روحانیت به همسر خود اعلام کرده بود.



## دغدغه‌دار همیشه عادت مردم ایران

هادی مؤتمنی

پاییز ۱۳۵۹ بنده رئیس هیئت‌مدیره و مدیرعامل سازمان تعاون روستایی ایران بودم و جناب اشکوری نماینده مردم رامسر و تنکابن در اولین مجلس شورای اسلامی ایران که بدون دخالت و حضور شورای نگهبان مستقیماً با آراء طبیعی مردم آن دیار نماینده شده بود و دوست نازنین زنده‌یاد دکتر کاظم سامی هم نماینده مردم تهران در مجلس بود. یک روز دکتر سامی به بنده فرمود که نماینده مردم رامسر و تنکابن از شما گله‌مند است که خرید مرکبات کشاورزان شمال که باید به‌صورت تضمینی توسط سازمان تعاون روستایی انجام شود، با اشکالاتی همراه است و باغداران ناراحت هستند. بنده هیچ‌گونه آشنایی با جناب یوسفی‌اشکوری نداشتم، با توصیه دکتر سامی تماس گرفتم و اولین

ملاقات همان روز انجام شد. بعد از شنیدن گزارش ایشان و ملاحظه اخلاص و صداقت ایشان گفتم بهتر است به اتفاق به شمال برویم و از نزدیک مشکلات مردم را ببینیم. با قبولی ایشان بدون اطلاع قبلی همراه با مسئول بازرگانی سازمان به منطقه رفتیم و مسائل را حضوری حل و فصل کردیم. در بین راه تهران - چالوس فرصت مناسبی شد که با افکار، اعتقادات و روحیات ایشان آشنا شوم. متوجه شدم دکتر سامی دوست همفکری را به من معرفی کرده است. دوستی با ایشان تا پایان مجلس و بعدها ادامه پیدا کرد که خوشبختانه امروز به ۳۸ سالگی دوستی رسیده‌ایم.

و اما بعد از پایان چهارساله نمایندگی مجلس، حضور ایشان در مجالس، مساجد، سالن‌ها و محافل اجتماعی و سیاسی که با مشکلات فراوان به مناسبت‌های مختلف تشکیل می‌شد را غنیمت می‌دانستیم. از جمله در مجلس ختم مرحوم مهندس احمد مصدق در مسجد ارک تهران که با هجوم نیروهای خودسر نیمه‌تمام ماند و با زحمت ایشان را به بیرون هدایت کردیم تا از هجوم این نیروها در امان بماند.

دومین خاطره اینکه در سرمای آذرماه ۱۳۷۷ در فضای سنگین امنیتی حاکم بر ایران به مناسبت قتل‌های زنجیره‌ای مجلس سوگواری و یادبود در مسجد فخرالدوله تهران برای زنده‌یادان پروانه و داریوش فروهر برقرار شد. جناب اشکوری داوطلب سخنانی در مسجد شد که در آن فضای رعب‌آور و وحشتناک منبر رفتن و سخن گفتن کار هرکسی نبود. سراسر مسجد و خیابان‌های اطراف مملو از جمعیت بود. استوار ساقی زندانبان معروف زندان قزل‌قلعه آن دوران با ویلچر به مجلس ختم زندانی قدیمی خود آمده بود! ایشان را گریه‌کنان به داخل مسجد بردیم. وی مرتباً فریاد می‌زد: «داریوش مرد بود». عجب روزی بود، زندانبان برای زندانی می‌گریست و به مردانگی زندانی در سال‌های طولانی شهادت می‌داد.

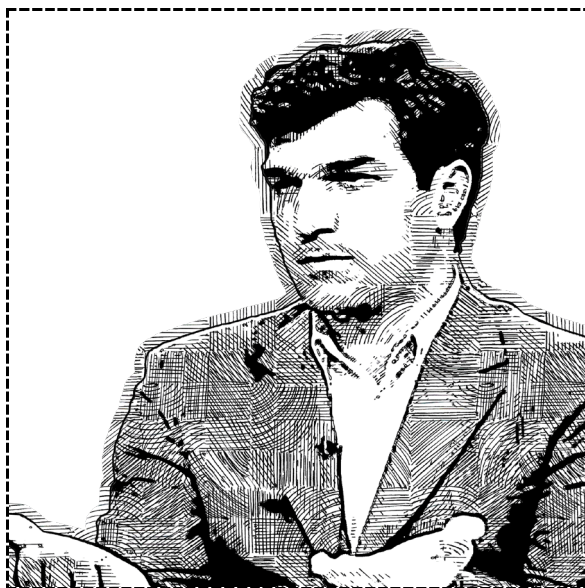
در نیمه‌های مجلس ختم آقای دعایی به نمایندگی از طرف رئیس‌جمهور وقت آقای خاتمی وارد مسجد شد. آقای اشکوری از فراز منبر ضمن تشکر از حضور آقای دعایی و تشریح قتل فجیع فروهرها دچار تداعی معانی شد و به آقای دعایی گفت سریعاً قاتل یا قاتلین را دستگیر کنید تا قبل از آن که مانند قاتل دکتر سامی (که سرسلسله قتل‌های زنجیره‌ای بود)، در حمام خودکشی کند!

منی‌دانم در آن لحظه در ذهن اشکوری چه گذشت که مثال دکتر سامی را آورد، اما گردش چرخ نیلوفری به آنجا رسید که داستان قاتل و حمام به حقیقت پیوست و تکرار شد.

دغدغه‌دار همیشگی سعادت مردم ایران

آقای اشکوری از آن سالها تا امروز به راه و تفکری که داشتند وفادار مانده‌اند. ایشان سختی‌ها و زندان‌ها را پذیرا شده و راه مستقیم را انتخاب کرده و بدون زیگزاگ ادامه داده است. در وطن و دور از وطن لحظه از ایران و مردم ایران غافل نیست و جز به سعادت مردم ایران و خیرخواهی ملت هیچ قبایی بر تن و سودایی به سر ندارد.





## اخلاق یاسه یوسفی اشکوری الکوئے برائے فعالین مدنی

علی اکبر موسوی (خوئینی)<sup>۱</sup>

جناب آقای یوسفی اشکوری نواندیش دینی و محقق برجسته ایرانی را شخصاً ابتدا از روی آرا و نظراتشان می‌شناختم تا اینکه یکی از نظریات روزآمد وی در مورد اجباری نبودن حجاب زنان مسلمان و به تبع آن صدور حکم سنگین و ننگین اعدام توسط دادگاه ویژه روحانیت و تنزل آن به چندین سال زندان غیرقانونی، مصادف با شکل‌گیری مجلس ششم گردید.

از آنجاکه هماهنگی پیگیری بازدید نمایندگان تهران از زندان‌ها به عهده‌ام بود علاوه بر سایر بندها، درخواست بازدید از بند ویژه روحانیت را به سازمان

---

۱. نماینده دوره ششم تهران در مجلس و پژوهشگر دانشگاه - ساکن آمریکا

زندان‌ها نمودم که خوشبختانه موافقت شد. بندی که در آن آقای اشکوری کنار روحانیون ارزشمند دیگری مانند آقای عبدالله نوری در آن نگهداری می‌شدند. بسیار برایم دردناک بود که چهره‌ی دوست‌داشتنی دانشمندی فرزانه را آن‌هم به خاطر ابراز نظر پژوهی و یافته‌های علمی وی در زندان ببینم ولی مهم‌ترین و عجیب‌ترین نکته‌ای که از دیدارها با ایشان خاطریم هست چهره بشاش و آرامش‌بخش وی و نیز ملایمت در گفتارشان بود؛ آن‌هم در محیط پرتنش و التهاب زندان. همه این دوران گذشت خوشبختانه ایشان آزاد شده و سال‌ها همه ما و علاقمندان از نظرات و ایده‌های وی بهره بردیم.

مهاجرت اما برایم فصل تازه‌ای در تماس منظم‌تر با وی در قالب نمایندگان ادوار مجلس خارج کشور گشود که حاصل این همفکری جمعی، به‌طور علنی در قالب بیانیه‌ها و نامه‌هایی منتشر شده است.

علاوه بر جناب آقای سلامتیان، استاد یوسفی‌اشکوری به‌عنوان یکی از دو پیشکسوت مجلس اول در جمع ما بوده و هستند که همواره افتخار درس‌آموزی از ایشان داشته‌ام. شخصاً منش و اخلاق سیاسی آقای اشکوری برایم الگو بوده و خواهد بود و به نظرم برای بسیاری از فعالین مدنی می‌تواند باشد. مشاهده روحیه منعطف در کار جمعی در عین عمق در عقیده و آرا و نیز تحمل عقاید متفاوت و بعضاً متضاد با دیگران در گفتار ممکن است راحت باشد ولی وقتی به‌پای عمل می‌رسد کار آسانی نیست که شاید مهم‌ترین نکته نیاز گریبان‌گیرمان در رفع آن برای عمل جمعی در همه طیف‌ها چه داخل و چه خارج کشور برای سالیان طولانی باشد.

او هم می‌توانست با سانسور کامل یافته‌های علمی و پژوهشی خود عافیت‌جویی پیشه نموده و به‌راحتی و خوشی روزگار بگذراند اما خلق آزادمنشی وی، استقامت در تحمل عواقب آن را به ایشان آموخت. خوشبختانه بعد از گذشت سالیان طولانی از بیان مخالفت با موضوع حجاب اجباری، روزه‌روز به درست بودن این نظریه برای برخی محققین و جمعیت زیادتری

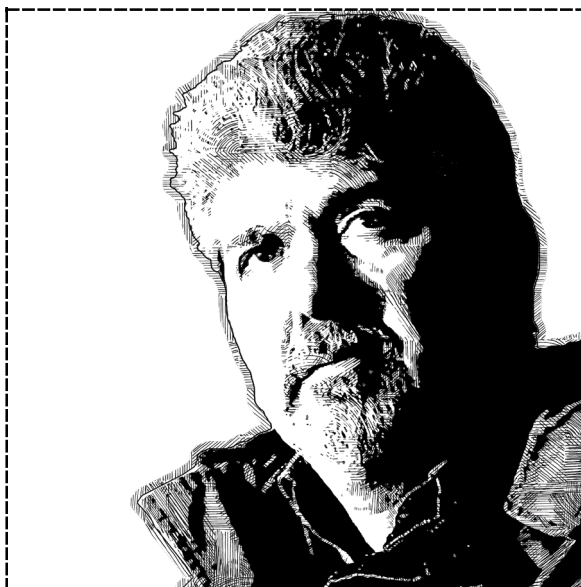
از مردم آشکارتر شده است ولی بیان این نظریه علمی در آن زمان، برای یوسفی اشکوری ابتدا به قیمت حکم اعدام و سپس سال‌ها زندان بود! هرچند چنین نظریه‌ای به باورها و منش در لایه‌های اجتماعی نزدیک و نزدیک‌تر شده ولی دیر یا زود در کشورمان، زمان تحقق عملی و عینی آن نیز فرا خواهد رسید. اما خلاصه کلام پایانی‌ام؛ دوری از وطن آن‌هم وقتی به بیش از یک دهه که می‌رسد دشواری‌های خود را دارد ولی یکی از عوامل تسکین‌بخش و کاهش رنج زندگی برایم در غربت، هم‌کلامی، درس‌آموزی و هم‌فکری با اساتیدی چون یوسفی اشکوری بوده و خواهد بود.

امید آن دارم بازهم هم‌وطنانم در ایران شانس حضور فرهیختگانی چون وی را میان خود به دست آورده و تا آن زمان به برکت تکنولوژی ارتباطات، یادگیری از تجربه و دانش امثال ایشان را غنیمت شماریم.

هنر آن نیست که وقتی چهره‌ای از میانه‌مان می‌رود برایش گرامیداشت و نکوداشت برگزار کنیم که البته لازم است ولی هنر آن است که تا چنین چهره‌های ارزشمندی در کنارمان هستند به‌دور از تملق و غلو، قدرشان دانسته و از وجودشان نهایت بهره را ببریم.

از خداوند برایشان عمر طولانی و همواره سربلندی آرزو می‌کنم.





## مرام، اخلاق و دگرپذیری

محسن نکومنش

اگر ترک نماز، نوشیدن الکل و خوردن گوشت خوک را پایه و الزام محدود‌دهی روشنفکری به حساب نیاوریم و بپذیریم که روشنفکر کسی نیست که روز یا شبی به‌طور ناگهانی برای انجام رسالتی برگزیده شده باشد بلکه روشنفکر کسی است که در یک روند درازمدت اندیشه و عمل، با گذر از نشیب‌تردیداها، برای کشف وجوهی از حقیقت به‌پیش می‌رود و هرگز مالک حقیقت مطلق نخواهد شد، آنگاه به باور من حسن یوسفی‌اشکوری یک روشنفکر است و نه روشنفکر دینی. در میان چهره‌های شناخته‌شده در سپهر سیاسی ایران کمتر کسی را می‌شناسیم که در حد یوسفی‌اشکوری برای تغییر در ارزش‌های کهنه خود انعطاف نشان داده باشد، بدون آن‌که در پایبندی به مرام و اخلاق گرفتار لغزش شده باشد.

اشکوری از غفلت و کم‌کاری‌های خود انتقاد و عذرخواهی کرده است، در برابر چشمان میلیون‌ها نفر. امر انتقاد از خود در فضای مرسوم و مسموم به‌اصطلاح روشنفکری جامعه‌ی ما نزد بسیاری خودکشی محسوب می‌شود. کم نیستند کسانی که خود را فوق روشنفکر می‌دانند و هنوز حاضر نیستند از عملکرد خود حتی در چهل سال پیش کمترین انتقادی بکنند. البته این افراد اگر تحت فشار قرار گیرند حاضرند در حرف و به‌طورکلی و مبهم بپذیرند که حتماً در گذشته مرتکب اشتباهاتی شده‌اند اما اگر از آن‌ها بخواهیم به‌طور مشخص یک اشتباه خود را نام ببرند در گل تفرعن خود می‌مانند و لکنت زبان می‌گیرند. در این میان اشکوری از شجاعت اخلاقی کم‌نظیری برخوردار است. برای نمونه او در گفتگویی با شادی امین جهت بی‌اعتنایی و بها ندادنش به حقوق دگرباشان جنسی درگذشته عذرخواهی کرد، امری که هنوز برای بخشی از جامعه‌ی به‌اصطلاح روشنفکری ایران تابو به حساب می‌آید .

گمان می‌کنم اولین دیدار من با آقای اشکوری به سال ۱۳۷۶ برمی‌گردد، زمانی که او برای اولین بار به سوئد آمد. حضور یک چهره‌ی شناخته‌شده‌ی مخالف رژیم در آن سال‌ها برای ما غنیمت بود، در سال‌هایی که وسایل ارتباط‌جمعی مثل امروز گسترده نبود و اخبار روز عمدتاً از طریق رادیو و تلویزیون و روزنامه پخش می‌شد. از سوی دیگر فضای سیاسی خارج از کشور عمدتاً در انحصار جریاناتی بود که کثرت‌گرایی در نگرش سیاسی را حرام می‌دانستند و همه مخالفان رژیم را به‌نوعی «وحدت کلمه» زیر پرچم نگرش خودشان مجبور می‌دانستند .

تصور ما از شرایط و تحولات کشور در سال‌هایی که از وطن دورمانده بودیم در بسیاری موارد با واقعیت انطباق نداشت. برای ما فضای سیاسی و اجتماعی ایران همان تصویر بود که متناسب با زمان خروجمان از کشور از جامعه داشتیم. برای من جامعه‌ی ایران در سال ۱۳۶۵ مانده بود. با چند نفر از دوستان ترتیب سفر آقای اشکوری به استکهلم را داده بودیم. آشنایی‌مان با مهمانان هم چندان زیاد نبود. در آن سال‌ها مخالفین داخل و خارج کشور هرکدام با پیش‌داوری‌های خود نسبت به یکدیگر فعالیت می‌کردند. از نظر بخش بزرگی از فعالین سیاسی در خارج از کشور منتقدین حکومت در داخل را نمی‌شد مخالف جدی رژیم دانست. از نظر بسیاری مخالفین جدی یا زندانی بودند، یا اعدام شده بودند و یا از کشور خارج شده بودند. دعوت از یک مخالف حکومت در داخل ایران برای انجام جلسه‌ای در خارج از کشور برای بسیاری قابل‌فهم نبود. هر کس که

هنوز صدایش در داخل ایران بلند بود به‌ناچار در محدوده‌ی وابستگان رژیم قرار می‌گرفت. با همین نگرش هم بود که جلساتی که برای چنین افرادی ترتیب داده می‌شد اغلب از طرف «چماقی‌داران مدرن» بر هم زده می‌شد و آقای اشکوری هم در این سفر از لطف این دسته بی‌نصیب نماند.

ما برای دیدار از نزدیک با افرادی چون آقای اشکوری کنجکاو بودیم. هیچ‌یک از ما نگاه خود را با نگاه او نسبت به حاکمیت منطبق نمی‌دانست اما هر چه بود ما تا آنجا پیش رفته بودیم که می‌خواستیم در مورد مخالفان حکومت در داخل کشور و از جمله آقای یوسفی‌اشکوری بیشتر بدانیم.

تصور شخص من از ایشان یک روحانی بود که در بهترین حالت کمی متفاوت با دیگر هم لباسان خود بود، اما قطعاً از نخوت آخوندی بی‌بهره نبود. حتی اگر او خود را یک آخوند دگراندیش هم می‌دانست انتظار نمی‌رفت برای ما، مثنی میانسال که از دور دستی بر آتش سوزان سیاست در ایران داشتند، چندان اعتباری قائل باشد. هر قدر هم دلایل ما برای پناهندگی در یک کشور اروپایی ظاهراً مشروع به نظر می‌رسید به‌رحال ما صحنه‌ی مبارزه با حکومتی بی‌رحم را خالی کرده بودیم و البته در آشفته کردن فضای سیاسی برای بخشی از مخالفین که در داخل مانده بودند هم بی‌تقصیر نبودیم.

در عالم واقع اما تصور ما نه از اوضاع ایران آن روز درست بود و نه از آقای اشکوری. او در همان برخورد اول خود را با ما هم‌سطح و برابر قرار داد. طبعاً ما، هم به‌عنوان مهمان و هم به‌عنوان کسی که سال‌ها ستم حکومت را به اشکال مختلف تجربه کرده بود، برای ایشان جایگاه ویژه‌ای قائل بودیم اما ایشان خیلی زود به ما نشان داد که علاقه‌ای به توجه ویژه و ملاحظات ما ندارد. ما به آسانی توانستیم با او به صحبت بنشینیم و حتی سخنان انتقادی و گاه انتقادات تند خود را در مورد عملکرد او و سایر دوستانش مطرح کردیم، بدون آن‌که او از کوره‌ی عقلانیت بیرون برود و برای دفاع از عملکرد خود به ما برچسبی بزند. بی‌تردید همین نرم‌خویی و ظرفیت اشکوری بود که موجب شد تنها چند روز هم‌نشینی برای پایه گذاشتن یک دوستی همیشگی کفایت کند. خوشبختانه جمهوری اسلامی بعدها آقای اشکوری را خلع لباس کرد، عملی که گمان می‌کنم ایشان در ضمیر خود آن را نوعی تنبیه تلقی کرده باشد. در واقع این عمل حاکمیت دست آقای اشکوری را برای پیشرفت‌های بیشتر در زمینه‌ی سیاست، فلسفه و شناخت اجتماع باز کرد.

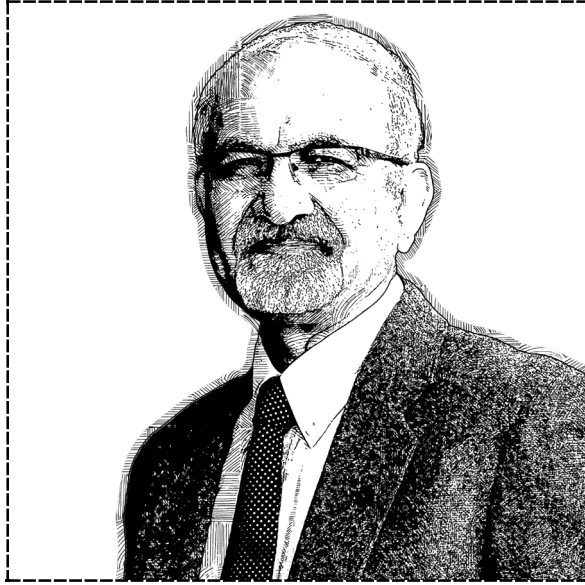
آنچه در شخصیت و برخورد آقای اشکوری برجسته است همین برابر دانستن خود با دوستانش است، ولو این‌که این دوستان از نظر اشراف به مسائل سیاسی و اجتماعی با او فاصله‌ی بسیار داشته باشند. اشکوری پس از خروج از کشور امکان این را یافت که با افرادی با عقاید متفاوت و بعضاً در زمینه‌هایی متضاد طرح دوستی و همکاری بریزد. او در عالم دوستی از تساهل و دگرپذیری کم-نظیری برخوردار است. این را انبوه دوستان و همراهان او، با اندیشه‌های بسیار متنوع گواهی می‌دهد.

آقای اشکوری نشان داده که از نان خوردن از گذشته‌ی مبارزاتی خود پرهیز می‌کند. در همین راستا او حتی نسبت به دشمنان عقیدتی خود هم کینه و عقده نشان نمی‌دهد و در مورد اعمال ضداخلاقی آنان مبالغه نمی‌کند. اگرچه این‌گونه رفتار از اصول اولیه‌ی اخلاق سیاسی و اعتقادی است اما متأسفانه در فضای قطبی جامعه‌ی ایرانی کمتر رعایت می‌شود. فکر می‌کنم در مصاحبه‌ای با بی‌بی‌سی بود که خبرنگار از احساس اشکوری نسبت به حکم اعدام صادره در مورد او از طرف رژیم پرسید. قابل درک است که گذر از چنین تجربه‌ای می‌تواند برای شخص محکوم عواقب درازمدت روانی به همراه داشته باشد. اگر کسی به دنبال فتح دل‌های مخاطبان به هر قیمت باشد چنین موقعیت طلایی برای جلب نظر عموم را ابداً از دست نخواهد داد. خونسردی و نگاه صادقانه و بی‌آلایش اشکوری در این مصاحبه، باوجود شناختی که از نزدیک از منش و مرام او داشتم، مرا مبهوت و بیش‌ازپیش مجذوب و ارستگی او کرد. اشکوری نه‌تنها از خودنمایی و دراماتیزه کردن حالات روانی‌اش در روزهای محکومیت به اعدام خودداری کرد بلکه گفت که او باور نداشته که حکم اعدامش از سوی رژیم اجرایی شود. در نگاه او این حربه بیشتر برای تهدید او از سوی رژیم به کار گرفته شده بود.

به نگاه سیاسی، دینی و فلسفی اشکوری می‌توان انتقادات جدی داشت و من هم در بسیاری زمینه‌ها با او هم‌نظر نیستم. به عملکرد او در صحنه‌ی سیاست هم قطعاً انتقاداتی وارد است. اشکوری و افرادی چون او در اوایل دهه شصت و در اوج کشتار مخالفین از سوی حکومت نماینده‌ی مجلس بوده‌اند. اگرچه دست یک نماینده‌ی مجلس در جمهوری اسلامی چندان برای ابراز نظر سیاسی باز نیست اما آن‌ها می‌توانستند دست‌کم به نحوه‌ی صدور و اجرای احکام با قاطعیت بیشتری برخورد کنند. اما آنچه مسلم است آقای اشکوری از شریف‌ترین و پرکارترین افراد در میان مخالفین رژیم بوده و هست، به‌ویژه با تأکید مجدد بر این نکته که او نشان داده جسارت تغییرات جدی در

روند اندیشه خویش را داراست. باوجود تغییرات مثبت در نگاه سیاسی، دینی و اجتماعی، اشکوری برخلاف بسیاری از گریختگان از مظالم رژیم پس از جنبش سبز هرگز از اصول اخلاقی خویش فاصله نگرفته است و دوری از ایران و مخالفت با رژیم را وسیله ای برای پناه بردن به آغوش امنیت اقتصادی و سیاسی وعده داده شده از سوی مخالفین کم‌جنبه و بی‌پرنسیپ رژیم جمهوری اسلامی نکرده است. هفتادسالگی این انسان وارسته بهانه‌ای است تا وجوه مختلف شخصیتش را مورد بررسی قرار دهیم. برای من پایبندی اشکوری به اخلاق و مرام بارزترین وجه شخصیت اوست. با این امید که او همچنان مرزهای اخلاقی و مرامی خود را حفظ کند و باز هم بتواند مشعل امید به آینده‌ای بهتر را برای ما زنده نگاه دارد.





## شانس‌هاے زندگی

مهدی نوربخش

ملی-مذهبی‌ها بیشتر به اخلاق‌مداری در سیاست شناخته شده‌اند. آن‌ها خود را شاگردان مکتب بازرگان، طالقانی و سحابی از نسل اول فعالین سیاسی دانسته که در سال‌های ۱۳۳۰ پایه‌گذار جنبش روشنفکر دینی در ایران بشمار می‌روند.

همراه با تلاش‌های عقیدتی؛ ملی-مذهبی‌ها حامی سرسخت رهبر فقید ملی ایران، محمد مصدق در سیاست‌های او برای ملی کردن صنعت نفت کشور، مبارزه با استبداد و کوشش برای ایجاد نهادهای دموکراتیک در دولت و جامعه شدند. اخلاق در سیاست سنگ زیرین تلاش‌های سیاسی مصدق بود و ملی-مذهبی‌ها که بعدها در عرصه تلاش‌های فکری دینی و اجتماعی پایه‌گذار تحولات عظیمی در جامعه ما شدند، اخلاق مصدقی را در سیاست با چاشنی اعتقادات دینی خود عجین کرده و سنت پاک و زلالی را در فرهنگ سیاسی کشور پایه‌گذاری نمودند.

آقای حسن یوسفی‌اشکوری یکی از این اخلاق مداران ملی مذهبی است. به‌جز فعالیت سیاسی، محقق و صاحب‌فکر در عرصه اندیشه دینی است. ایشان در پروسه انقلاب یک فعال سیاسی و اندیشور دینی و بعد از انقلاب نماینده مجلس شورای اسلامی به‌غیر از فعالیت‌های دینی و سیاسی خود گردید. من که شانس معاشرت نزدیک با ایشان را پیش و بعد از انقلاب در ایران نداشته برای اولین بار در کنشگران ملی-مذهبی در خارج پیدا نمودم. بعدها دعوت او را برای شرکت در شورای سیاست‌گذاری سایت وزین زیتون پذیرا شدم. یکی از شانس‌های بزرگ زندگی من آشنایی با او و معاشرت نزدیک با این انسان فرهیخته بود. آنچه در سنت پاک و زلال ملی-مذهبی‌ها می‌دیدم همه را در او خلاصه شده یافتم. آقای یوسفی‌اشکوری به‌غایت فرهیخته، اهل فکر و اندیشه و اخلاقی است. تجربه فعالیت اجتماعی با او به‌عنوان یک معلم اخلاق و اندیشه، امتیاز بزرگی است که برای این شانس قدردان پروردگار بزرگ می‌باشم.



## فضیلت خیر خواهی

محمد رضا نیکفر

گمان می‌کنم نخستین مقاله‌ای که از آقای حسن یوسفی اشکوری خوانده باشم درباره موضوع زنان بوده باشد، احتمالاً در میانه دهه ۱۳۶۰. به توصیه دوستی خواندم که بحث‌های مختلف در این زمینه را پی می‌گرفت. نام اشکوری در ذهنم ثبت شد به‌عنوان یک روحانی مصلح. در آن دوره هنوز جریانی به نام اصلاح‌طلبی مطرح نبود؛ اصطلاح روشنفکری یا نواندیشی دینی هم رواج نداشت، یا من نشنیده بودم. اگر مطلبی از آقای اشکوری می‌دیدم می‌خواندم به‌ویژه از وقتی که معلوم شد از حکومت فاصله گرفته و به این خاطر مغضوب است.

پس از ماجرای "کنفرانس برلین" در فروردین ۱۳۷۹ و محبوس شدن آقای یوسفی اشکوری و خطر اعدام‌شان توجه عمومی به ایشان بیشتر شد. از مدتی پیش از این تاریخ من تازه شروع به بحث با روشنفکران دینی کرده بودم و به این خاطر آثارشان را می‌خواندم.

از دیدگاهی هرمنوتیکی بر این باور بودم که فکری که با بدنه اصلی یک جریان زاویه داشته باشد، کمک می‌کند افقی باز شود برای فهم بهتر آن جریان. این انگیزه شروع توجه من به روشنفکری دینی بود.

در آن دوره تفاوتی میان دیدگاه‌های اشکوری با دیگران می‌دیدم که درست نمی‌توانستم آن را تبیین کنم. بیشتر به نظرم می‌آمد که او به جای نظریه‌پردازی کلان و ادعاهای بزرگ در مورد درک درست از دین به مسائل ملموس‌تر توجه دارد و به موضوع رواداری و رفع تبعیض و نقد خشونت اهمیت بیشتری می‌دهد. همان هنگام مقاله‌ای نوشتم با عنوان "اخلاق اصلاح و اصلاح اخلاق" که وقتی از زاویه فکر آن به آثار اشکوری می‌نگریستم این گمان در میان تقویت می‌شد که او بر حکمت عملی تأکید دارد، برخلاف اکثر روشنفکران دینی دیگر که به فکر تأسیس نظر بودند.

حسن یوسفی اشکوری از زندان و خطر اعدام که رهایی یافت، دیگر حجت‌الاسلام نبود. در این دوره او را شخصاً شناختم و چه شادمانم از این موضوع. او حجتی است بر اولویت حکمت عملی و فضیلت برین خیرخواهی. آشنایی و دوستی ما در "انجمن آزادی اندیشه" که ما از بنیان‌گذارانش بودیم، استوارتر شد. در آنجا همه اعضای هیئت‌مدیره و دیگر اعضای فعال آشکارا می‌دیدند و می‌بینند که صبر و مردم‌داری و مدارای ایشان چه اهمیتی برای پاگیری و تداوم یک انجمن دموکراتیک دارد.

گفتم که حسن یوسفی اشکوری را با خصلت خیرخواهی می‌شناسم. او خیر همگان را می‌خواهد. ایمان خودش را دارد، اما این خیرخواهی عمومی اوست که منش عملی‌اش را تعیین می‌کند. هفتادسالگی او را تبریک می‌گویم و آرزو می‌کنم وجود این خیر در جهان ما ادامه یابد.

اما خیرخواهی چیست و چرا فضیلت برین است؟ مایل‌م اندکی به این موضوع بپردازم.

\*\*\*

دیدگاه غالب در اخلاقیات در فرهنگ اسلامی‌مآب غایت‌گراست. فلسفه اسلامی غایت‌گرایی در بحث فضیلت در سنت ارسطویی را تقویت کرده است. خواجه نصیرالدین طوسی همدلانه از قول حکمای متقدم می‌گوید: «خیر دو نوع است: یکی مطلق، و یکی به اضافه؛ خیر مطلق آن معنی است که مقصود از وجود موجودات آنست و غایت همه غایت‌ها اوست، و خیر به اضافه چیزهایی که در وصول بدان غایت نافع باشد. و اما سعادت هم از قبیل خیر است، ولیکن به اضافه با هر شخصی،

و آن رسیدن اوست به حرکت ارادی نفسانی به کمال خویش، پس از این روی سعادت هر شخصی غیر سعادت شخصی دیگر بود؛ و خیر در همه اشخاص یکسان باشد.<sup>۱</sup> معنای این سخن و آنچه خواهد نصیر در ادامه آن می‌گوید در یک بافتار دینی چنین می‌شود: خیر مطلق خداست و او غایت غایت‌هاست؛ شاخص خیرمندی، حرکت به سوی این خیر اعلی است؛ و خیر است هر وسیله‌ای که مؤمن را در این جهت یاری رساند. خیر یکی است، اما سعادت اگر چه برای هر کس معنایی دارد، اما حقیقی و فرارونده از اضافت در معنای نسبی است اگر تحقق خیر در راستای حرکت به سوی خیر اعلا باشد.

در اسلام سنتی رسمی، اندیشه به خیر، اندیشه به عاقبت است، و یاری‌رسان به حرکت جمعی به سوی خیر اعلی امر معروف و نهی از منکر است. بر این قرار خیرخواهی در مثبت‌ترین بیان نصیحت‌گری می‌شود، چنانکه نقل می‌شود «يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ النَّصِيحَةُ»<sup>۲</sup> (خیرخواهی مؤمن بر مؤمن، واجب است).

در الاهیات سیاسی، که پنداری از همپوشی دوگانه دینی الاهی-شیطانی و دوگانه سیاسی دوست-دشمن (در تعبیری افراطی چون تعبیر کارل اشمیت) حاصل می‌شود، خیر معنایی سیاسی می‌یابد. در ایران دوره ولایت فقیه، خیر برین در راستای منویات حکومت ولایی قرار می‌گیرد.

این‌گونه خیرخواهی مستعد است برای آنکه هم به صورت آزاده‌ی و شکنجه و هم به صورت فایده‌باوری خودخواهانه درآید. شکنجه می‌کنند و این را به خیر زندانی می‌بینند تا توبه کند و رستگار شود، و از آن طرف هر فساد و تصاحب‌گری‌ای را روا می‌دانند با این تعبیر که مؤمن‌اند و هر چه به مؤمن خیر رساند خیر است.

چنین خوی منحطی با منش منخط سرمایه‌دارانه در عصر ما در انطباق کامل است. مفهوم‌های دینی را که با شیوه‌های صوری کردن و تعمیم کنار بگذاریم، به همان انحطاط فراگیر می‌رسیم. در عمل هم، همسانی و هم‌نتیجه‌گی می‌بینیم.

یک جنبه از انحطاط اخلاقی عصر حس تحقیری است که نسبت به نقد اخلاقی آن وجود دارد. نقد اخلاقی ناواقع‌گرا، احساساتی و ناهمخوان با مقتضیات دوران تعبیر

---

۱. خواجه نصیرالدین طوسی، اخلاق ناصری، تصحیح و توضیح: مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۶، ص. ۸۱.

۲. امام باقر، اصول کافی، ج ۲، ص ۲۰۸. در اینجا به نقل از "دانشنامه اسلامی" <https://is.gd/RCUdLS>

می‌شود. شاید زیر فشار این برخورد تحقیق‌آمیز و شاید همچنین برای انطباق با بینش دوران - که واقع‌گرایی را در برابر آرمان‌گرایی قرار می‌دهد - باشد که خیرخواهی به‌عنوان سنج‌های انتقادی در اندیشه سیاسی و اجتماعی مطرح نیست. فرهنگ غالب اندیشه و عمل خیرخواه را نیز واداشته تا از کاربرد مفهومی‌های اخلاقی خودداری کند و تا می‌تواند در اثبات دیدگاه خویش از بیان هنجارگذار خودداری ورزد. اما آیا حجت آخری در تحلیل اجتماعی وجود دارد جز آنکه چه انتخابی می‌کنیم و در جایی که بهره‌کشی، خشونت و تبعیض مطرح است، کجای جهان ایستاده‌ایم؟ یک وظیفه اخلاقی پایدار، زنده کردن (rehabilitation) ارج اخلاق است.

خیرخواهی خواستن خیر است و این خواستن به گفته کانت در سرآغاز "بنیان‌گذاری مابعدالطبیعه اخلاق" در صورتی به‌راستی اخلاقی است، که بی‌قید و شرط باشد: «در جهان، و شاید حتی در بیرون از آن، هیچ چیزی را نمی‌توان نیک تلقی کرد، مگر اراده نیک را. ادراک، زیرکی، نیروی داوری و هر استعداد دیگر روان، همچنین شهامت، قاطعیت، پایداری، و نیز کیفیت‌های مزاج، بی‌شک از بعضی نظرها خوب و خواستنی‌اند؛ اما آن‌ها می‌توانند سخت پلید و زیان‌آور باشند، اگر اراده‌ای که از این داده‌های طبیعت بهره می‌گیرد - و به این خاطر است که سرشت ویژه آن خصلت (کاراکتر) خوانده می‌شود - نیک نباشد.»<sup>1</sup>

اراده نیک در اینجا به اعتبار «غایت» نیک یا «به‌اضافات» نیک آن، نیک خوانده نمی‌شود. نیک بی‌قید و شرط تفاوت دارد با آن نیک مقیدی که برای من، گروه من، طایفه من، و هم‌مسلمان من نیک است یا من آن را زیر حکم دینی یا هر حکم دیگری می‌برم و بنابر اطاعت از آن خیرش می‌دانم.

اما به‌واقع چیست این اراده نیک؟ چیست خیرخواهی؟ کانت اراده را در دو مفهوم به کار می‌برد، یکی توانایی عمومی خواهش است، دیگری عمل برپایه اصول. این دو مفهوم یک دیگر را نمی‌پوشانند، مگر در نظر گیریم که آن توانایی عمومی مقید می‌شود به آزادی و خودمختاری انسان که نه به طبیعت او بلکه به خردورزی‌اش برمی‌گردد. با این توصیف است که کانت اراده را به‌عنوان خرد عملی متعین می‌کند. از دید این خرد، نیکی که اراده نیک باید بر آن تعلق گیرد، آنی است که ضرورتاً نیک باشد، یعنی نه

---

1. Immanuel Kant, Grundlegung zur Metaphysik der Sitten, in: Werkausgabe, Band VII, Frankfurt a. M. 1993, S. 18 (BA 1).

نیک برای من یا برای چیزی، بلکه بنابر حکم مطلق اخلاقی که می‌گوید چنان عمل کن که هنجار کردارت بتواند به قاعده‌ای عمومی تبدیل شود. بدترین تفسیر از مبانی فلسفه اخلاق کانت این است که بپنداریم فیلسوف موجودی مجرد و خلاصه شده در خردورزی در نظر می‌گیرد و در این باره بحث می‌کند که اراده<sup>۱</sup> برخاسته از ذات خردورزانه این موجود چه خصلتی دارد، و سپس خصلت این اراده را مبنایی قرار می‌دهد برای انتقاد از عمل متعارف انسان‌ها که دور از آن ذات مثالی می‌افتند. نقد کانت متوجه مقید بودن است، نه متوجه واقعیت در-جهان-بودگی ما که زیستن در جمع است، و عمومی کردن و عمومی بودن، یا ویژه کردن و تبعیض برقرار کردن و سهم ویژه برای خود خواستن و از طرف دیگر همبستگی و از خودگذشتگی به زندگی جاری و تاریخی آن تعلق دارد. کانت تقید را در برابر عمومیت می‌گذارد و به اسم آزادی تقید را نقد می‌کند، و حتی تقید به منافع خویش را که او آن را آزادی و خودفرمانی نمی‌داند، زیرا که پیگیری سود فرمان‌برداری از سود است و از این رو آزادی نیست.

میان حکم و هنجار تعمیم - که در حکم مطلق اخلاقی به صورت قاعده عمومی ظاهر می‌شود - و امر واقع زیستن در جمع رابطه‌ای سرشتی و اساسی برقرار است. تعمیم دادن همگانی کردن است و این اتفاقی است در دنیایی که با وجود همگان مشخص می‌شود. رساله "جهت‌یابی در اندیشه به چه معناست؟" کانت از این نظر بسی اهمیت دارد: جهت‌یابی در اندیشه همانا پاس داشتن آزادی اندیشه است و این اساس جهت‌یابی در دنیایی است که در آن آزادی تهدید می‌شود.<sup>۱</sup> اما اهمیت نظری ویژه‌ای بحث کانت درباره نیروی داوری دارد که چیزی است متفاوت از دانستن و جمع‌آوری اطلاعات برای قضاوت؛ دانایی‌ای است که با بسیاری حاصل نمی‌شود، اما می‌توان آن را حساس کرد و پروراند. قضاوت ما درحالی که معطوف به جزء است اما کل را در نظر می‌گیرد آن هم با اتکا به چیزی چون یک حس حقیقت، نزاکت و عدالت.<sup>۲</sup> عزیمت از جزء و رسیدن به کل و در نظر گرفتن عمومی در جریان در نظر گرفتن امر ویژه آن نگرشی است که هانا آرنه با اتکا به کانت بدان «نیروی داوری گسترده» می‌گوید. داوری گسترده

۱. در این باره "جهت‌یابی در اندیشه" بنگرید به این مقاله:

محمدرضا نیکفر، آزادی اندیشه و مسئله جهت‌یابی. در سایت انجمن آزادی اندیشه:

<https://azadiandisheh.com/article/1130>

2. Op. Immanuel Kant: Kritik der Urteilskraft, § 40.

قضاوتی است که قضاوت دیگران را هم در نظر می‌گیرد. این یک رعایت و ملاحظه و رواداری منفعلانه نیست، چون از آزادی حرکت می‌کند و می‌خواهد پاس‌دارنده آزادی خود و دیگری باشد. مقید بودن به همدیگر بر پایه اصل برابری است و اصل برابری پایه عدالت است که به قول کانت بدون آن جهان جای زیستن نیست.

کل سفارش کانت برای ارتقای نیروی داوری را می‌توانیم این‌گونه خلاصه کنیم: ۱. استقلال فکر داشته باش و تن به تقلید و اطاعت مده. ۲. دیگران را هم در نظر بگیر. ۳. همواره در آشتی با خود به سر بر؛ یعنی از تناقض در فکر، در فکر و عمل و در عمل بپرهیز.

این سفارش محتوای اراده نیک را تعیین می‌کند: اراده آزاد است، با ملاحظه و رعایت آزادی همگان بر پایه اصول برابری و عدالت.

همه اندیشه‌های خیرخواه که به مفهومی از خیر همگانی نزدیک می‌شوند، پرورنده هنجارهای آزادی و برابری هستند و به نوبه خود از حضور زنده این هنجارها نیروی انگیزشی گرفته‌اند. این حضور به رابطه متقابل انسانی برمی‌گردد که در آن همواره انگیزشی به سوی برابری و عدالت وجود دارد، و ذاتی زبان است که در آن "من" لحظه‌ای دیگر "تو" می‌شود و "تو" لحظه‌ای دیگر "من". القاب هستند که در برابر این گرایش به برابری مانع ایجاد می‌کنند، القاب همچون برجسب‌های شاخص نابرابری‌های اجتماعی.

در فرهنگ مردمان ما نقش‌مایه خیرخواهی در معنای خواستن خیر همگان، صرف‌نظر از تعلقات فرقه‌ای و طایفه‌ای، قوی است و این همان نقش‌مایه‌ای است که نمایندگان آن را جهانی می‌کند، از مرزهای دوره‌های تاریخی می‌گذراند و با ما برای خواستن آزادی و عدالت معاصر می‌کند.

در کل تاریخ فرهنگ شاهد نبرد بلندنظری خیرخواهانه و تنگ‌نظری خودپسندانه فرقه‌ای هستیم. در همه دوره‌ها کسانی بوده‌اند که در ظلمت استبداد مرکب شاه و شیخ پرچم‌رهایی از تعلق و اطاعت را برافراشته‌اند، انسان‌ها را از یک گوهر دیده و خیر همگان را خواسته‌اند.

\*\*\*

و در همین روزگار تیره استبداد دینی، مؤمنان آزاداندیشی چون حسن یوسفی اشکوری گرامی بوده‌اند که نان امتیاز لباس حوزوی را نخورده‌اند، به بی‌عدالتی تن نداده‌اند،

حبس کشیده‌اند و در خطر اعدام بوده‌اند. این‌گونه خیرخواهان، چراغ امید را روشن نگه می‌دارند؛ به ما نشان می‌دهند که می‌توان به‌گونه‌ای دیگر زیست: مستقل، با رعایت وجود و حضور دیگران، و در آشتی با خود.

